

بِهَكُودْ گَيْتَا

سرود الٰہی

ترجمہ منسوب به

محمد دارا شکوه

متوفی بہ سال ۱۵۶۹ هجری قمری

بتحقیق و تصحیح و مقدمہ

سید محمد رضا جلالی نائینی

عضو انجمن ملی فلسفہ و علوم انسانی

کتابخانه طهوری ناشر هم‌جامعة «زبان و فرهنگ ایران»

چند هدیه لایق دیگر به پیشگاه دانشمندان و محققان و دوستداران

کتاب و داشت تقدیم می‌کند

اسرار التوحید: فی مقامات الشیخ ابی سعید بن ابی الحیر به انضمام رساله حسروائیه. تصحیح شادروان احمد بهمنیار در ۳۶۴ صفحه قطع وزیری جلد گالینگور.

کشف المحتسب: تصنیف علی هجویری غزنوی، تصحیح استاد و محقق زنده‌یاد رُوكوفسکی با مقدمه دکتر قاسم انصاری در ۷۲۶ صفحه جلد گالینگور قطع وزیری.

صد میدان: شیخ‌الاسلام خواجه عبدالله انصاری. شرح حال و توضیح لغات و فهرست آیات به کوشش قاسم انصاری در ۸۵ صفحه قطع رقمی جلد فیبر.

اوپانیشاد: «سر اکبر» ترجمه محمد داراشکوه با مقدمه و حواشی و تعلیقات و نت نامه و اعلام... به اهتمام دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی در ۱۳۰۰ صفحه جلد گالینگور قطع وزیری.

قدسیه: کلمات بهاء الدین نقشبند. تأثیر خواجه محمد پارسای بخارائی تصحیح و تعلیقات به کوشش دکتر احمد طاهری عن اقی در ۳۰۰ صفحه قطع رقمی جلد فیبر، معارف بهاء ولد: مجموعه مقالات و تقریرات فاضی سلطان‌العلماء محمد بن حسین خطیبی بلخی پسر مولانا صاحب مثنوی. به اهتمام روانشاد بدیع‌الزمان فروزانفر - ۹۹۰ صفحه در ۶۰ مجلد قطع وزیری.

فرهنگی لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی: تأثیر دکتر سید جعفر سجادی در ۵۷۰ صفحه جلد سلفونی قطع وزیری.

حسن و دل: تأثیر محمد بن یحیی سبک نیشاپوری به کوشش دکتر فرزانه پور در ۵۶ صفحه جلد ورنی قطع رقمی.

لغت فرس: تأثیر حکیم ابو‌نفس علی بن احمد اسدی طوسی، تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، جاپ دوم در ۲۷۶ صفحه قطع وزیری جلد سلفونی.

گروه‌حساب نامه: تأثیر حکیم ابو‌نصر علی بن احمد اسدی طوسی. تصحیح استاد حبیب یغمائی در ۵۳۶ صفحه قطع رقمی جلد گالینگور.

اصطلاحات دیوانی: دوره غزنوی و سلجوقی، تأثیر دکتر حسن انوری در ۳۲۲ صفحه قطع وزیری با جلد گالینگور.

مطلع سعدین و مجمع بحرین: از کمال‌الدین عبدالرازاق سمرقندی به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی در ۶۹۶ صفحه قطع وزیری جلد گالینگور

تاریخ دیاربکریه: در تاریخ آق‌قویبلو و قراقویبلو تأثیر ابویکر طهرانی به تصحیح و اهتمام پرسور فاروق سومر در ۷۲۰ صفحه قطع وزیری جلد گالینگور.

کشف المحتسب: رساله در آئین اسماعیلی از قرن چهارم هجری تصنیف ابویعقوب سجستانی، با مقدمه بن‌بان فرانسه بقلم هنری کربن در ۱۵۰ صفحه قطع وزیری جلد مقوایی.

برگزیده حدیقه سنایی: با مقدمه و توضیح لغات به کوشش آقای نایسن عاملی در ۲۶۰ صفحه قطع وزیری جلد مقوایی.

کتابخانه طهوری - خیابان انقلاب - مقابله دانشگاه تهران تلفن - ۶۴۶۳۳۰

۵۸۸۳۵

بِهَّگُودَ گیتا

سرود الهی

ترجمه منسوب به

محمد دارا شکوه

متوفی به سال ۱۰۶۹ هجری قمری

بتحقیق و تصحیح و مقدمه

سید محمد رضا جلالی نائینی

عضو انجمن ملی فلسفه و علوم انسانی

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران: خیابان انقلاب مقابل دانشگاه

تلفن ۶۴۶۳۳۰

۱۴۰۰ هجری

۱۳۵۹ خورشیدی

۱۹۸۰ میلادی

این کتاب در شرکت افست «سهامی عام» به چاپ رسید

حق چاپ محفوظ و مخصوص کتابخانه طهوری است

در یکهزار و چهارصد مین سال هجرت
حضرت پیامبر بزرگ اسلام محمد بن
عبدالله - صلی الله علیه و آله و سلم -
و نخستین سال جمهوری اسلامی ایران
این کتاب به زیور طبع آراسته شد.

«بنام خداوند جان و خرد»
«کزین بر تر اندیشه بر نگذرد»
(فردوسی)

بھگوٽ گیتا (Bhagavad Gita)

بھگوٽ گیتا (سرود مقدس آله‌ی)، منظومه است به زبان سانسکریت (Sanskrit) مشتمل بر ۶۵° اشلوک (Sloka = بیت) و منقسم بر هیجده گفتار (Adhyaya).

گیتا فصول ۲۵ تا ۴۳ فن ششم حماسه مهابهارت (Mahabharata) یعنی: بهیشم پرو (Bhisama Parva) را تشکیل میدهد. بعبارت دیگر: «گیتا» جزئی از مهابهارت، و قسمتی از دفتر ششم این کتاب میباشد و موضوع بحث، بصورت: گفت و گوی فلسفی میان «کرشن» (Krsna = کشن)؛ و ارجن (Arjuna) تنظیم گردیده است؛ و از نظر رغبتی که هندوان به این بخش مهابهارت پیدا کرده‌اند، بعنوان کتاب مستقلی درآمده، و مطالب آن به زبان‌های زنده جهان ترجمه شده است.

گیتا از نظر تاریخ تنظیم، جدیدترین قسمت‌های مهابهارت شناخته می‌شود. گویندۀ آن ظاهراً بر همنی است که تحت تأثیر سه مکتب فلسفی: «ویدانت» (Vedanta = بیدانت)، و سانکھمیه (Samkhya – سانکھمیه)، و جوگ (Yoga) قرار گرفته است. تاریخ تنظیم گیتا، سال‌ها بعداز پیدایی مکتب‌های ششگانه فلسفی هندو می‌باشد، و در روزگاری بوجود آمده که اندیشه‌های فلسفی مکاتب مذکور نصیح گرفته و هواخواه پیدا کرده است.

کرشن (= کریشنه) به اعتقاد عمومی هندوان، تجسم خدای ویشتو (Visnu بشن) است؛ اما در گیتا بعنوان خدای بزرگ‌تر تجلی پیدا کرده، و در جنگ مهابهارت به صورت آدمی، ارابه‌ران «ارجن» توصیف شده است.

گیتا را هندوان، جوهر مذهب و فلسفه هندو می‌شناستند، و از قرائت آن لذت می‌برند. رویه‌مرفته در میان ادبیات مختلف هندو، گیتا منظم‌تر و پرمعنی‌تر و با اندیشه‌مندی و فلسفی تنظیم گردیده، و نظمش توصیفی و ادبی است.

از نظر یک هندوی دین باور، گیتا در عین حال که کتابی فلسفی است، از دید مذهبی هم مورد تقدیس می‌باشد و در نتیجه مطالب این کتاب تاکنون کهنه نشده و نزد نسل‌های مختلف، همچنان زنده و تازه مانده است، و میتوان آنرا میوهً لذیذ و شیرین و پرارزش ادبیات هندو خواند.

در گیتا، جنگ افسانه‌بی دو خانواده: «پاندوان» (Pandavas)، و کوروان (Kauravas) مورد بحث و تحلیل فلسفی قرار گرفته است.

شادروان دکتر تاراچند (Taracand)^۱ عالم بر جسته هند، میدان این جنگ را وجدان بشری تصور کرده که در آن نیکی و بدی همیشه بمبارزه مشغول‌اند. در گیتا، کرشن، میغواهد ارجن معنی دقیق این مبارزه را که ریشه آن در خوی دوگانه آدمی جای گرفته، درک نماید.

این خوی دوگانه بشری، بمتابه مفهوم «جهاد اکبر»، و «جهاد اصغر» می‌باشد که در معارف اسلامی به آن اشاره شده است. منظور از جهاد اکبر مجاهده با نفس و زبون ساختن و مغلوب نمودن آن است. و از این جهت این جهاد را اکبر می‌گویند که جهاد با نفس از جهات مختلف مشکل‌تر از جنگ در میدان کارزار

۱- دکتر تاراچند از دانشمندان و ایران‌شناسان بنام است و در فلسفه و ادب، و تاریخ در عصر خود کم‌نظیر می‌نمود، سالها استاد دانشگاه بود و در هریک از رشته‌های مذکور کتاب‌های مستندی فراهم آورده که چاپ و انتشار یافته است. در دوران مبارزه مردم هندوستان جهت استقلال جزو یاران مولانا ابوالکلام آزاد و گاندی بود و چون هندوستان استقلال یافت، مدفن رئیس هیأت نمایندگی هند در یونسکو و معاون مولانا ابوالکلام آزاد در وزارت فرهنگ و علوم بود. پس از بازنشستگی بسته سفیر کبیر هند در ایران تعیین شد و چهارسالونیم در این سمت خدمت کرد. از تأییفات مهم او: نفوذ اسلام در هند، و تاریخ مختصر هند و تاریخ انقلاب هند را باید نام برد. نویسنده این مطمور سالها با دکتر تاراچند همکاری فرهنگی داشته‌است و از جمله با همکاری یکدیگر پنجاه رساله اولایشادی را تصحیح و تحقیق نموده‌ایم که در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی در تهران انتشار یافت. در سال ۱۹۷۵ میلادی در شهر الله‌آباد کشور جمهوری هند وفات یافت.

است؛ زیرا نفس‌اماره دشمن درون است، و دشمنان دیگر خصم بروند.

جنگ مهابهارت در چه زمانی روی داده؟ روش نیست، و آنچه در رزم‌نامه مهابهارت و ادبیات دیگر هندو آمده، دستان و داستان است، و در لابلای افسانه‌ها حقیقت پنهان، و گفته‌ها بیشتر جنبه افسانه دارد.

هنگامی که دو صفت متخاصل، یعنی: لشکریان پاندوان، و کوروان روپهروی همدیگر قرار گرفتند، «ارجن» کمان: «گاندیو» (Gandiva) را که سوما (Soma) — خدای ماه — آنرا به: «وارونا» (Varuna) = برن) — خدای محافظه‌چانداران و موکل آب —؛ و «وارونا» به: «اگنی» (Agni) — خدای آتش —؛ و «آتش» به ارجن داده بود، برداشت، و با کرشن گفت که ارابه‌مرا پیش ببر، و در میان هردو لشکر نگاهدار؛ میخواهم جماعتی را که به کارزار قدم نهاده و درین میدان درآمده‌اند، ببینم، و کسانی را که بهجهت رفاهیت درجوده‌هن تیره‌عقل، بدین معركه حاضر شده‌اند، بنظر درآورم و بدانم که حریف من کیست و مرا با چه کسان جنگ باید کرد؟

کرشن چون این سخن را از ارجن شنید، ارابه را روان ساخت و در محلی که ارجن گفته بود، نگاهداشت؛ و کوروان را همراه بهیکم‌پتامه (بهیشم)، و دروناچارج، و دیگر سرداران در جلو لشکریان خصم بدید و نگاهی به سوی هردو لشکر افکند، و طرفین،

۱- از پیامبر بزرگ اسلام - صلی الله علیه وآلہ وسلم - روایت شده که در بازگشت از یکی از غزوات فرموده است: «قد رجعنا من الجہاد الصغرى الى جہاد الاکبر». جلال الدین محمد مولوی در تعبیر و تفسیر این حدیث شریف در متنی میگوید:

ماند خصمی زو بت در اندرون	ای شبان! کشتم سا خصم بروون
شیر باطن سخره خرگوش نیست	کشتن این کار عقل و هوش نیست
کو به دریاها نگردد کم و کاست	دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست
کم نگردد سوزش آن خلق سوز	هفت دریا را در آشامد هنوز
اندر آیند اندر او زار و خجل	سنگها و کافران سنگدل
تا ز حق آید من او را این ندا:	هم نگردد ساکن از چندین غذا
اینت آتش، اینت قابش، اینتسوز	سیر گشته سیر گوید نی هنوز
معده‌اش نصره زنان هل من مزید	عالی را لقمه کرد و درکشید
شیر آست، آن که خود را بشکند.	سهل شیری دان که صفاها بشکند

را از: جماعت پدران، و پدران کلان، و دوستان، و آشنايان، و خالوان، و پسران، و نبيهگان، و پدر عروسan، و استادان متشكّل یافت، و گفت: اى كرشن! از ديدن خويشاوندان، و دوستان و آشنايان در مقام جنگ اعضاي من سست شده، مى لرزند، و دهنخشک مى گردد، و موی برتن مى خيزد و کمان «گانديو» از دست مى افتد، و پوست بدن مى سوزد، و دل در حيرت فرورفته، و قدرت بس ايشتادن نمانده است، و شگونهای مختلف مى بینم، و از ايرو من از كشتن اين مردم در عرصه کارزار نيكويي نمى بینم و از نبرد با دشمنان پشيمان شد. در گفتار اول و دوم خودداری ارجن از جنگ مورد گفت و گو قرار گرفته و پس از بررسی مطلب و مذاكره فيما بين كرشن و ارجن و بحث های فلسفی و علمی عاقبت كرشن ارجن را قانع می کند و او را از انصراف از جنگ باز می دارد و چنین استدلال میکند که قالب از بين میروند نه جان. و جماعت کوروان باید از بين بروند و من قبلان نیز آنها را نابود کرده ام، و درین حیات جدید، تو ای ارجن مأمور این کار هستی و تصور مکن که به تیر تو کسی کشته میشود، جان فنا پذیر نیست و در کالبد یا قالب دیگر در می آید. جريان گفت و گوی آن دو در فصول هیجده گانه بنظر خوانندگان ميرسد و اينك ذيلا خلاصه آنها نيز قلم بند ميشود.

گفتارهای هیجده گانه گيتا!

چنان که باز نموديم مباحث گيتا به هیجده گفتار يا فصل به قرار زير تقسيم شده است:

۱- فصل اول را ارجن و شادجوگ (Arjuna Visadayoga) ناميده اند. در اين فصل بيم و ناميدي ارجن نمودار است. ارجن پيش از آن که آتش جنگ روشن شود، ميدان جنگ را مى بیند و در آند يشه فرو ميرود که با شعله ور شدن آتش نبرد، خون هاي زيادي ميريزد و جمع كثيری از خودي و بيگانه كشته خواهد شد و اندامش مى لرزد، و کمان گانديو از دستش مى افتد، و مى نشيند و دست از جنگ مى کشد، و جنگ و خونريزی را کار زشت مي خواند.

در فصل اول كتاب کلا سخنان ارجن منعکس است، و كرشن به

حرفهای او گوش فرامیده‌د.

۲— در فصل دوم که آنرا «سانکھیه جوک» (Samkhya yoga) نامیده‌اند، کرشن، پاسخ اظهارات ارجن را میدهد و او را به کارزار ترغیب می‌نماید و می‌گوید عدم تمایل به کارزار ناشی از بیدانشی و نقصان عقل است.

ارجن جهت توجیه دلایل خود در مورد خودداری از جنگ، به کرشن می‌گوید: من چطور «بپیشم» و «درونه» را که سزاوار تعظیم‌اند در میدان جنگ^۷ به تیر بزن و بدبختی است در روزگار لقمه نانی به‌گدائی پیدا کردن به‌از کشتن استادان خواهد بود، و من نمیدانم که کشتن این طوایف و فتح کردن بهتر است یا ناکشتن و اختیار هزیمت — مضافاً به‌اینکه در جنگ معلوم نیست نگاراظفر در کنار که خواهد آمد؟ آن‌گاه مهر خاموشی برلب نهاد و فارغ— البال بنشست و دست از جنگ شست. در این وقت کرشن به‌ارجن که در میان دو لشکر اندیشناک و غمگین نشسته بود، خنده‌زنان گفت: غم جماعتی که نمی‌باید خورد، تو می‌خوری، و سخنان دانا‌یان می‌گویی؛ اما دانا نیستی و چنین استدلال کرد که جان فناپذیر نیست و نمی‌میمیرد بلکه قالبی را می‌گذارد و به قالب دیگر میرود؛ و چنان که آدمی جامه کهنه را می‌گذارد، و رخت نو می‌پوشد، همچنان از قالب کهنه بر می‌آید و در بدن نو در می‌آید و آنچه فناپذیر است «قالب» است و بس! بنا بر آن تو از کارزار نمودن غمگین مباش. آن‌گاه کرشن می‌گوید اگر طالب رسیدن به بهشت اندر هستی، دروازه سرگ^۸ (Svarga) بی‌طلب باز شده، قدم در میدان نبرد بگذار! و اگر از نبرد سر باز زنی، جنگاوران خواهند گفت که ارجن ترسید و از میدان جنگ به در رفت. سپس به تعلیم ماهیت فلسفه جوگ^۹ پرداخت و ارجن را از سخنان طمع— آمیز و داها (Vedas) بازمیدارد و او را به عمل و کار، بی‌طبع نتیجه می‌خواند.

۳— گفتار سوم دنباله تعلیمات مبحث قبلی است و عمل جوگ^۹ (Karmayoga) مورد بحث قرار می‌گیرد. کرشن در این گفتار عنوان می‌کند که هیچکس یک لحظه از عمل خالی نیست؛ و آن کس رستگار است که کار بکند ولی آرزوی نتیجه را بگذارد. و

هر کس اعم از دانا و نادان در دوره‌یی از حیات کار می‌کند منتهی کار دانا قطع نظر از نتیجه جمیت نگاهداشت و رعایت حال مردم است ولی عمل نادان به طمع نتیجه مقید می‌باشد و نفع مردم در نظر نیست.

۴- در گفتار چهارم «عمل سنیاس» و طریق دانش و عرفان مورد بحث است و به ارجن تأکید می‌شود که پیدایش من و تو در این عالم از حیطه شمار بیرون است، و من جمیع حالات پیدایی خود را میدانم، و تو نمیدانی که من نه پیدا شده‌ام، و نه فانی می‌گردم.

زمانی که روش نیکوکاری نقصان می‌پذیرد و بدکداری گسترش می‌یابد، آن هنگام از بهر نگهبانی نیکان و هلاک بدان به جهان می‌آیم و تجسم پیدا می‌کنم. ای ارجن! تردی که به دل تو ممکن شده آنرا به مشتیر دانش ببر و در وادی کردار درآی و اقدام بر جنگ می‌نمای!

۵- در گفتار پنجم ارجن، از کرشن بهترین راه نجات و رستگاری را جویا می‌شود، و کرشن ترک عمل و اختیار آن را سبب خلاصی میداند و کار کردن را به ازناکردن می‌پندرد و چنین نتیجه می‌گیرد که راه اعمال و ترک آن در معنی یکی است و فقط طفلان آن را از هم جدا میدانند. رسیدن به مرتبه سنیاس بی‌سبقت عمل میسر نیست.

۶- گفتار ششم دنباله گفتار پنجم است و درین گفتار کرشن تعلیم ضبط نفس میدهد و می‌گوید مرد خدا کار و وظایف خود را بی‌توجه به پاداش عمل انجام می‌دهد. طریق نیل بمرتبه سنیاس و جوگی یکی است. نیل بمرتبه جوگی از طریق اشتغال اعمال و جمع دل در ذات آفریدگار حاصل می‌شود، هر کس توانست نفس خود را زبون سازد او دوست نفس خویش است و هر که دل خود را مغلوب نساخت دشمن نفس خود است. جوگی بزرگ کسی است که همه را در راحت و محنت مثل خود بداند و خویشتن را بر دیگران ترجیح ندهد و در عمل خلوص و حسن نیت از خود بروز دهد. و چون در عمل واجد خلوص بود، و به نتیجه عمل توجه نداشت، بمرتبه سنیاس و ترک دنیا میرسد و از ورطه تناست و

مکافات اعمال بد خلاصی می‌یابد.

۷— درین گفتار کرشن خود را خداوند بزرگ که نه زاده شده و نه فنا می‌پذیرد توصیف می‌نماید. علم حقیقی، معرفت آفریدگار است و علوم دیگر وسیلهٔ شناختن مادیات. بدون معرفت آفریدگار درک رموز آفرینش میسر نیست. از هزاران مردم یکی در راه خلاصی قدم برミدارد، و از روندگان این وادی یکی آفریدگار را می‌شناسد. زمین و آب و آتش و باد و هوا و دل و عقل و خودی در آفریدگار محاط است و نیروی بزرگتر از این جان است که عالم بدان قائم است و از این هردو نیرو جانداران پیدا می‌شوند. چهار طبقهٔ مردم در خدمت آفریدگار قیام می‌نمایند و این چهار طبقهٔ مردم بزرگ‌اند اما ارباب معرفت جزو ذات کرشن می‌باشند.

شناستدگان آفریدگار پس از پیدایی متعدد او را می‌شناسند مردم بی‌خرد که مقید به تماشای جهان‌اند، آفریدگار را درک نمی‌کنند و او را بوصف قدم و عدم پیدایی و بی‌زوال نمی‌شناسند. آفریدگار جاندارانی را که قبل از پیدا شده‌اند، و آنها یکی که اکنون موجودند و اصنافی را که بعداز این پیدا خواهند شد میدانند.

۸— در گفتار هشتم ارجن از کرشن می‌پرسد که آفریدگار کرا گویند؟ و کرشن پاسخ میدهد: ذاتی که فناندارد، او آفریدگار است، او نور محض است و نه آغاز دارد و نه انجام و در همه موجودات ساری و محیط برهمه چیز است.

هر که آفریدگار را شناخت در مقام خلاصی می‌رود، و در دام پیدایش که خانهٔ محنت است و جاویدان نیست، نمی‌افتد. همهٔ فقیران هندو سعی دارند از قید تناسخ بیرون بیایند، و در ذات آفریدگار فانی شوند و دیگر به دنیا بازنگردند.

۹— در گفتار نهم کرشن کیفیت قدرت آفریدگار را بیان می‌کند تا با شنیدن آن ارجن از دام پیدایش‌های مکرر رهایی یابد و دانش کیفیت آفریدگار را سلطان دانش‌ها و سرهای خوانده است. این دانش پاک و در بدایت دانسته می‌شود و با نکوکاری اتصال دارد و راحت جاودانی از او به دست می‌آید.
کسانی که بر طریقهٔ نیکوکاری اعتقاد ندارند، خلاصی نمی-

یا بند و اسیر پیدایش‌های پی‌درپی خواهند بود. کرشن صورت آفریدگار است و همه عالم و جمیع جانداران در ذات او نهفته‌اند و در همه چیز ساری و محیط است. همه جانداران در روز فنای عالم از قدرت آفریدگار بزرگ (کرشن) فانی می‌شوند و هم از قدرت او بوجود می‌آیند، و هر جماعتی را بموجب کردار آنها هر بار پیدا و نابود می‌سازد. در این گفتار نیز مسئله تناخ مورد توجه واقع شده و در چند اشلوک آنرا تأکید مینماید.

۱۰— در گفتار دهم از وحدت وجود و همه خدایی بحث شده است. و کرشن خود را بی‌بدایت و بی‌نهایت می‌داند. پیدایش همه خلق از اوست و آشکارا شدن آنها هم بمشیت و خواست او است. آفریدگار عظیم و مقام والا و پاک اوست. ارجن هرچه کرشن می‌گوید همه را راست اعتقاد می‌کند و از او می‌خواهد پرده از قالب‌هایی که آشکار شده و تجسم یافته بردارد. او در باطن جمیع جانداران، جان، و اول و میانه و آخر ایشان و در تمام ذرات هستی و آفرینش نمایان است. سرچشمۀ علم معرفت آفریدگار می‌باشد و در خداوندی بزرگ او نهایتی نیست. همه اوست، و هرچه هست از او است.

۱۱— گفتار یازدهم دنباله گفتار قبلی است و ارجن از او درخواست دارد که صورت حقیقی خداوندی خود را به‌وی بنماید. کرشن در پاسخ می‌گوید صورت‌های مختلف من هزاران‌اند، از جمله در ذات من دوازده خورشید نهفته‌اند. همه آفرینش در وجود من و از من است و همه را در قالب من امروز خواهی دید و چون با دیده سر نمی‌توانی دید، از این‌رو من چشمان بزرگ روشن از نور معرفت به‌تو میدهم تا به‌آن دیده صورت خداوندی مرا بنگری. آن‌گاه صورت خداوندی خویش را به‌ارجن بنمود و ارجن جمال و جلالش را مشاهده کرد! ارجن آن صورت کرشن را با دهن و دیده بسیار و عجایب بیشمار با زیورهای درخشان فراوان و اسلحه خدایی در دست با حمایل گل‌ها و لباس دیوتا دربر با بوی‌های خوش بدید و در قالب کرشن جمله جهانیان را بصور مختلف تماشا کرد و در شگفتی فرو رفت و هردو دست فراهم آورده سجدۀ کرد. همه خلائق را در ذاتش معاینه و مشاهده نمود — با

دست‌ها و شکم و دهن و صورت‌های بی‌عدد — و چون آفرینش را در صورت خداوندی او بنگریست، در گرداب ترس و هراس فرو رفت، و گفت دیگر تاب دیدن این هیکل و تحمل مشاهده آنرا ندارم. در هیکل عجیب او دندانهای آتشین، مانند آتش روزقیامت مشاهده کرد که همه خلائق در دهان فراخ او در می‌آیند و زیر دندانهای آتشین خورده و نابود می‌شوند. سرهای گردنشان در رخنه‌های دندان‌ها دیده می‌شد و با دندانهای آتشین آن جماعت را می‌خایید و مزه می‌کرد. کرشن در اینجا خود را بصورت هلاک کننده خلق نشان داد و بهارجن گفت من بصورت مرگ متمثل شده‌ام و دلاوران این فوجه را که درین معركه حاضر شده‌اند، غیراز تو به‌وادی فنا منتقل خواهم کرد؛ ازین رهگذر پرخیز و با لشکریان دشمن به‌جنگ درآی و نیکنامی از بهر خود حاصل کن، و من پیش از این زمان، این جماعت را کشته‌ام، و درین دوره از حیات جدید تو سبب اظهار این معنی شو. چون ارجن این سخنان را از زبان کرشن شنید، لرزه براعضاش افتاد و گریه در گلویش گرده شد و گفتها را جمع کرد و با ترس بسیار سر به‌سجده برد. و بعداز آن به‌سخن درآمد و گفت: ای کرشن! مردم از شنیدن او صاف تو خوشحال می‌شوند و به‌تو مهر می‌ورزند و من ترا سجده می‌کنم و ترا دوست دارم و از دلیری درشوختی پوزش می‌طلبم و از تو که خداوندی و سزاوار تعظیم عندر تقصیر می‌خواهم چنانکه پسر از پدر، و دوست از دوست، و عاشق از عشوق. اکنون صورت قدیم خود را بهمن بنمای! آنگاه کرشن شکل موزون خود را بهارجن باز نمود و هراس او را تسکین داد و دلش آرام گرفت.

۱۲— گفتار دوازدهم: در این گفتار معرفت از طریق عشق حقیقی مورد بحث قرار می‌گیرد. ارجن از کرشن می‌پرسد صاحب جوگ بزرگ کیست؟ کرشن پاسخ میدهد: آنها بی که روی دل در من کنند و باعتقاد درست بندگی مرا پذیرند، ایشان بزرگ‌اند؛ و همچنین گروهی که بندگی آفریدگار بی‌زوال را که آشکارا نیست و در همه‌جا محیط است و در مشغولی و مراقبه متصور نمی‌شود و همیشه بریک حال است و حواس را زبون ساخته و معامله ایشان با خلق یکسان است و در نفع جهانیان و فوائد

ایشان میکوشند، ایشان بزرگ‌اند و مرا می‌یابند.
 ای ارجن! تو روی دل و عقل در من کن تا در من فانی شوی
 و اگر نتوانی که دل خود را به من بیامیزی؛ پس در ورزش آن
 قدم بنه و طلب یافتن من نمای. و اگر ورزش هم از تو نیاید،
 آن زمان کارها به نیت من بکن تا از این رهگذر بمقام خلاصی
 بررسی. و اگر آن کار هم از دست تو برنمی‌آید، در پناه من درآی
 و غیر مرا مخواه، و دل را زبون ساز و جمله نتیجه‌های کردار را
 رهاکن. کرشن در اینجا مراتب سلوک و معرفت را می‌آموزد و
 ضمناً تأکید میکند که دانش از ورزش و ریاضت بهتر است؛ زیرا
 از دانش مراقبه، و از مراقبه ترک نتیجه اعمال و ازین معنی دل
 آرام میگیرد.

۱۳— گفتار سیزدهم: در این گفتار فلسفه ویدانت تعلیم
 داده میشود و سخن از سر نیروی ایجاد، و ایقا و فناء بمیان آمده،
 و ارجن کیفیت ماده، و روح کیهانی، و قالب، و جان، و معرفت
 آنها و چیزی که باید دانسته شود، از کرشن جویا میشود. کرشن
 پاسخ میدهد: خاک، و باد، و آب، و آتش، و هوا، و دل، و عقل،
 و خودی، و محسوسات حواس که عبارت است از رنگ و بوی و
 طعم و آواز و مسas، همه پرکرت و اصل جسم است. روح
 کیهانی و پرکرت بی‌بدایت است. قالب‌ها و حواس و راحت
 و محنت ناشی از پرکرت میباشد و سبب پیدایی اجسام و حواس
 و تنفس آنهاست. ماده سبب پیدایی قالب و حواس است، و روح
 موجب لذت و الٰم.

روح در قالب درمی‌آید و از سه وصف «ست»، و «رج» و
 «تم» که از طبیعت (ماده) و جسم بوجود می‌آید بهره میگیرد و در
 اثر علاقه بهمین سه صفت است که در رحم‌های خوب و بد ظهور
 میکند. سه صفت عبارتند از: آرامش و جنبش، و سستی (سکون،
 حرکت، و کاهلی). بعضی مردمان خود را در نفس خود در حالت
 مراقبه می‌بینند، و طائفه حقیقت آثار پورش (Purusa = روح یا
 روح کیهانی) و پرکرت (Prakriti) خود را مشاهده میکنند، و جمعی
 از اعمال جوگ، و گروهی که ازین کیفیت آگاهی ندارند، اما
 از مردم شنیده بندگی آتما (Atman = جان؛ روح فردی) می‌کنند،

ایشان هم از عالم پیدایش بگذرند. جمیع موجودات از: حیوانات و جمادات از اجتماع پرکرت و پوش بوجود می‌آیند. جان هرچند در بدن مقیم است؛ اما با او آمیزش ندارد، و او را بدایت نیست، و از وصف ست و رج و تم مبرا است. چنان که هوا در همه قالب‌ها ممکن است؛ اما از لطافتی که دارد با هیچ بدن نمی‌آمیزد. و نیز چنان که خورشید بر جمیع خلائق می‌تابد، همچنان جان بر تمام بدن‌ها پرتو می‌اندازد. و آنان که قالب را از جان با دیده دانش جدا بینند، و روح را فناناً پذیر تصور کنند، و خلاصی جانداران را از قید پرکرت بدانند، آفریدگار بزرگ را بیابند. هر کس حیوانات و جمادات را متفرق و جدا از هم اعتقاد کند که روز فنای عالم در پرکرت فراهم خواهد آمد، و هنگام پیدایش هم آنها از آن پرکرت پراکنده خواهند بود، آن داننده این کیفیت در آفریدگار فانی می‌شود.

۱۴- گفتار چهاردهم: در این گفتار مسئله بی‌تعلقی از وصف «ست»، و «رج»، و «تم» مورد بحث است. پرکرت آفریدگار جای پیدایی جمیع مخلوقات است، و او در آن محل تخم می‌نهد. هرجسم که در اصناف خلائق پیدا می‌شود، پرکرت مادر اوست و نهندۀ تخم آفریدگار است. وصف «ست»، و «رج»، و «تم» از پرکرت حاصل می‌شود و جان که فناناً پذیر است، این او صاف را در بدن محبوس می‌سازد. خصلت: «ست» پاک و صاف است و آلایش ندارد. این وصف جان را با ریسمان راحت و موقت می‌بنند. خوی: «رج» به شر آمیخته است و از صحبت حرص پیدا شده، این او را به زنجیر کردار مقید می‌گرداند. و «تم» از بیدانشی پیدا شده، جمیع جانداران را به وادی غفلت می‌کشد. وصف تم جان را با کمند غفلت و کاهله و خواب در قید می‌دارد، و خوی «ست» به راحت می‌رساند، و رج بتردد و مشغله می‌دارد، و تم از حیطۀ دانش شخص را برآورده در وادی غفلت می‌اندازد.

هنگامی که «ست» غالب آید، آن دو خصلت دیگر را محو و ناچیز گرداند. و چون «رج» غلبه یافت، دو خصلت «ست»، و «تم» را از بین میبرد. و وقتی «تم» قوت گرفت؛ «ست»، و «رج»

را زائل می‌سازد. و نشان افزون شدن خصلت: «ست» این است که رگ طمع بحرکت در نماید، و صاحبیش در کارهایی که موجب راحت است، شروع می‌نماید. و چون شخص در هیچ‌جا آرام نگیرد و در دل او آرزوی چیزها پیدا شود، این را نشان رج بدان. با زیادتی وصف تم صاحب آن در نیک و بد تمیز نکند و کارهای پسندیده از دستش بر نماید، و در وادی غفلت بیفتند و دل او به آرام نرسد. چون آدمی زمان غلبه ست قالب تهی کند، بمقامی که شناسدگان آفریدگار (برهم) می‌رسند، منتقل گردد. و هرگاه در غلبه خوی رج بمیرد، در قومی که بطعم نتیجه کارها می‌کنند به وجود بیاید. و هنگامی که در افزونی خصلت: تم بمیرد، در سلسله حشرات و حیوانات خسیس، مثل: مار، و کژدم در دوران تولد جدید بوجود آید.

و نتیجه اعمال وصف: «ست» که بروجه احسن بوجود آمده باشد، نیک و پاکیزه است؛ و نتیجه کردار «رج» محنت؛ و ثمرة کارهای خصلت: «تم»، بی‌دانشی.

و از وصف: «ست»، دانش پیدا شود، و از خوی: «رج»، حلم؛ و از خصلت: «تم»، غفلت و پریشانی خاطر و بی‌دانشی روی دهد.

و اصحاب: «ست» به آسمان (بهشت) می‌روند، و ارباب «رج» در قسم آدمیان بوجود می‌آیند، و اهل: «تم» در زمرة مخلوقات زبون پیدا می‌شوند. و هنگامی که بیننده کارها، کارها را از هر سه وصف بیند، و یک کس را برتر ازین اوصاف بداند، آن شخص آفریدگار را بیابد. و چون جان، این هرسه خصلت را که از تن پیدا می‌شود، ترک دهد، از حیطه پیدایش و پیری و مرگ؛ و محنت برآمده بمقام خلاصی برسد. نشان برآمدن آدمی ازین هرسه خصلت، مغلوب ساختن حواس و محسوسات است؛ و مردم گرامی دهته و اهانت رساننده و ارباب مدح و ذم و دوست و دشمن را برای بیند و ترک اعمال گیرد، و کلوخ و سنگ؛ و طلا، و راحت، و محنت نزد او یکسان بود، و بروش خود ثابت قدم بماند. و کسی که پیوسته به بندگی آفریدگار (= کرشن) قیام نماید؛ او از حیطه این هرسه خصلت برآید و مراو را بیابد. کرشن در اینجا خود را

خدای بزرگ‌ع میخواند و میگوید: برهمای که آفریدگار عالم است، پیداکننده او منم، و خلاصی جاوید و نکوکاری که تغییرپذیر نیست و راحت بی‌بدل را از خود میداند. در فلسفه و ادب هندو که برپایه تناسخ نهاده شده کوشش برین است که شخص از تولدها و مرگ‌های پی‌درپی رهایی یابد و همانگونه که قطره باران چون به دریا رسید تعین خود را از دست میدهد شخصیت فرد نیز در شخصیت خدای مورد نظر معنو می‌گردد.

۱۵— گفتار پانزدهم: در این مبحث جهان آفرینش به درخت کهن: «اشوتھ» (Asvatha) که همان درخت: «پیپل» (= انجیر هندی) است، و شاخه‌های آن بعضی سربالا و برخی دیگر سر پایین دارند، و مدرکات حواس برگ‌های شکوفه‌های آنست و ریشه‌هایش نزد «برهمای» است، تشبیه گردیده؛ و این درخت به صرصر فنا از پا نمی‌افتد. و هر که از حقیقت آن آگاه باشد، او را داننده بید خوانند: این درخت از وصف: ست، و رج، و تم پرورش یافته است. و همچنان که درخت از برگ سرسبز است، این جهان نیز از خواندن ودا (Veda) و قربانی پاکیزه پایدار است. ساکنان زمین نه صورت آن درخت می‌دانند، و نه از بدایت، و میانه، و نهایت آن خبر دارند. و این درخت را که بین‌های بیشمار دارد و نزد آدمیان نفوذ کرده و نیکی و بدی از این ریشه‌ها پیدا می‌شود. حواس پنجگانه شکوفه‌های آنند و عمل آدمیان میوه آن. آنان که بتوانند از طریق جهاد به نفس و ترک علاقه دنیوی ریشه این درخت کهن را قطع کنند، رستگار می‌شوند و از قید تولد و مرگ‌های مکرر خلاص می‌گردند. جان هرجانداری جزو روح کیهانی است و فانی نمی‌شود و حواس پنجگانه و دل را که معتقدان زاویه قلب‌اند، به جانب خود می‌کشد. و چون این جان از جسمی به جسم دیگر انتقال یافت، این هرشش چیز را همراه خود می‌برد، مانند: بردن نسیم، نکhet گل را، از گل. و جان به وسیله دل از محسوسات آن حواس پنجگانه حظ می‌گیرد. و مردم بی‌دانش هنگام درآمدن و برآمدن از بدن او را نمی‌بینند، و فقط ارباب معرفت آنرا مشاهده می‌کنند. روشنی آفتاب، و فروغ ماه، و آتش؛ نور آفریدگار بزرگ است، و در همه‌جا محیط و ساری

میباشد.

۱۶- گفتارشانزدهم: در این مبحث آمده که در این جهان آدمیان به دسته منقسم شده‌اند: بخشی که به صفات خدایی یا دیوی (Daiva) متصف‌اند، و بخش دیگر که به صفات اهریمنی (Asura = Asura) موصوف میباشند. آنکه با خوی ایزدی به‌دنیا آمده، با‌نچه راست و حقیقت است اعتقاد دارد؛ و آنکه با خوی اهریمنی زاییده شده، با‌نچه ناراست و کثی و پلیدی است، دست میزند و جهان را بی‌آفریدگار میداند، و میگوید که از جمع شدن نر و ماده جانداری بوجود می‌آید. و از این طایفه کار نیک سر نمی‌زند، و مست شراب دنیا و پندارند، و از بیدانشی سخنان دروغ را رواج میدهند و تا روز فنای عالم در اندیشه‌هایی که بقید در نمی‌آید، میباشند و حصول آرزو و تنعم لذات نفس را میخواهند. و این مردم به‌طناب امید بسته شده‌اند و از هوی و هوس و غصه درون ایشان پراست.

این دسته اهریمنی در هر پیدایش بوجود می‌آیند، و آفریدگار را نایافته، به‌دوزخ میروند.

دوزخ سه در دارد: هوای نفس، و خشم، و طمع. هر که ازین سه در، درگذرد به مقام خلاصی میرسد.

۱۷- گفتارهفدهم: ارجن در این جامیپرسد آنان که بر طبق علم بید عمل نمیکنند از کدام دسته بشمار می‌آیند؟ کرشن پاسخ میدهد: ارباب وصف «ست» به بندگی خدا قیام مینمایند و اصحاب خصلت: «رج» پرستش راکشس و اهریمنان میکنند؛ و خداوندان خوی: «تم» به‌خدمت دیوان خبیث و پلید همزاد می‌پردازند.

ریاضت برسه قسم است: ریاضت بدنی، ریاضت زبانی، ریاضت دل. خدمت خدا و برهمنان، و استادان، و ارباب دانش، و عدم ایندای خلق، و پیروی از راستی و درستی، و بی‌آزاری؛ ریاضت بدنی است. و سخنان بی‌گوش و درست و فرح‌آمیز، و متناسب نفع خلق گفتن، و خواندن بید، ریاضت زبانی است. و خرمی خاطر، و معاش نیک با همه کس، و خاموشی از سخنان پریشان، و جمعیت باطن، و خیرخواهی جهانیان، ریاضت دل است.

۱۸- گفتارهیجدهم: در این مبحث عقاید فلسفه سانکرهیه مطرح

شده است. هر کاری که بطعم نتیجه کرده میشود، آنرا کام کرن (Kamya karna) میگویند و چنین عملی مطلوب نیست زیرا بطعم نتیجه و گرفتن پاداش بعمل آمده است، و ترک این اعمال سنتیاس است و تیاگ (Tyaga) عبارتست از ترك نتیجه کلیه اعمال و افعال.

در مکتب سانکمپیه پنج چیز سبب حصول کارهایت: جان، و پرش (Purusa)، و حواس، و تصرف در پنج باد، و اثر نیکی و بدی. هر کاری که آدمی به بدن و سخن و دل بنیاد میکند - خواه بد باشد یا نیک - پنج چیز مذکور سبب حصول آن است. و از پهلو شروع هر امری سه چیز در کار است:

دانش، و آنچه به دانش تعلق دارد، و داننده؛ و از چهت حصول آن در خارج سه چیز میباید: دانش، و ماده و عمل کننده. و هر کدام از دانش و عمل کننده بر سه قسم است. دانشی که از آن یگانگی نفس الامر آفریدگار معلوم شود، آنرا «ساتک» گویند. و از آنچه آفریدگار در جمیع موجودات به تفاوت اعتقاد کرده شود، آنرا دانش «راجس» نامند. و دانشی که صاحب آن آفریدگار را در اجرام بتان منحصر دارد، این دانش ناقص را «تامس» گویند.

عقل و تحمل نیز بر سه وجه است:

عقلی که از آن کیفیت معاملات مردم و رگ ناخوشی ها و مکروهات و آنچه کردنی است و چیزی که نباید کرد و کاری که بخوف میکشد، و امری که اینمنی میبخشد و فعلی که پای بند کننده میشود و کرداری که بخلافی میرساند، دانسته میشود؛ آنرا: ساتک گویند. و خردی که از آن صاحب او طریقه صلاح را فساد اعتقاد کند، و فساد را صلاح، و کاری که ممنوع است آنرا صواب داند، و معانی الفاظ علم را نقیض نفس الامر یاد گیرد؛ این چنین عقل را راجس نامند. و عقلی که از روی جهل صلاح را معصیت اعتقاد نماید و همه سخنان را برخلاف ظاهر حمل کند، آنرا: عقل تامس گویند. تحملی که بهروش پسندیده مقرون است و دل و جان و حواس را از کردار ناهموار نگاه میدارد، آنرا: تحمل ساتک گویند. و تحملی که با میل دل از ممر حصول نتیجه نیکوکاری و آرزوی دنیا بگزینند، آنرا: راجس خوانند. و تحملی که مرد نادان با رعایت آن، وادی خوف و خواب و خشم و اندوه

و غرور نمیگذارد، آنرا: تحمل ساتک گویند. و راحت نیز برسه قسم است راحت ساتک، و راحت راجس و راحت تامس. هیچ جانداری نیست که از خصلت: «ست»، و «رج»، و «تم» که آثار «پرکرت» است، عاری و مبرا باشد.

کردار طبقات چهارگانه هندو که بمقتضای جبلت ایشان بوقوع میآید، متفاوت است.

مغلوب ساختن حواس، و دل، و ریاضت کشیدن، و پاکیزگی ظاهر و باطن، و آرامش دل، و راستی، و دانش علمی، و معرفت آفریدگار، و تصدیق احکام بید؛ ذاتی برهمنان است. و شجاعت، و شوکت و زیرکی و ایستادگی در عرصه نبرد خصال طبقه جنگاوران. و زراعت و نگاهبانی گاوان و بهسودا و سود پرداختن خوی طایفه بیش. و خدمت مردم کردن خاصه قوم شودر. و بدین طریق در این مبحث طبقات چهارگانه، و وظایف آنها از هم تفکیک جدا شده است.

کارها هرچند پرعیب باشد، ترک نباید کرد که همه کارها بعیب مقرون است – چنان که آتش با دود.

آن گاه کرشن ارجن را باز مورد خطاب قرار میدهد و میگوید: ای ارجن! این بیدانشی تو است که برکارزار اقدام نمی نمای. آفریدگار در حوصله همه جانداران مقیم است، و بقدرت خود آنها را میگرداند، مانند گردانیدن بازیگر صورت بی جان چوب را. ای ارجن! تو روی دل خود به من بکن و میان بخدمت من بیند تامرا بیابی، و من ترا از جمیع گناهان خلاص خواهم ساخت.

آن گاه ارجن گفت: ای کرشن! من از دایرۀ جهل برآمده‌ام و آنچه شنیده‌ام، از التفات تو یاد گرفتم و حرف شک از صفحه دل من محو شد و برآنچه امر کردی قیام خواهم کرد.

این بود خلاصه بی از گفتار هیجده‌گانه گیتاکه در بالا نقل شد. گیتا از طرف بزرگان علمای هندو مثل: شنکر (Sankara)، و رامانوج (Ramanuja)، و مدهوه (Madhava) مورد تفسیر و تاویل قرار گرفته و چاپ و انتشار یافته است و پیرامون این کتاب صدها کتاب مختلف تدوین و تألیف شده و به همه زبان‌های دنیا نقل گردیده است.

نسخه‌های خطی اساس طبع گیتا!

ترجمه فارسی حاضر بهگوودگیتا ظاهراً در زمان محمد— داراشکوه صورت گرفته و منسوب به است. داراشکوه در دوران دوم حیات ادبی و فرهنگی خود، به کتب هندویی توجه و افر پیدا کرد. نخستین بار در صد برابر آمد میان: «دین اسلام»، و «مذہب هندو» وجوه مشترکی پیدا کند، و بدین منظور کتاب: «مجموع-البحرين» را در چهل و دو مین سال خود یعنی: در سنّه ۱۰۶۵ هجری قمری به زبان فارسی تألیف کرد^۱. دو سال بعد جمعی از پندتان و سنسکریت را که سرآمد وقت و بید (Veda)، و اپنکهت (Upanisad) دان بودند، گرد آورد، و پنجاه رسالت «اوپانیشاد» را در مدت شش ماه از زبان «سانسکریت» به زبان فارسی برگرداند^۲. آن‌گاه بر آن شد مهابهارت را که در زمان اکبرشاه، نقیب‌خان قزوینی از متن سنسکریت به فارسی ترجمه کرده بود، از نو تحریر نماید و بخش «گیتا» را که نقیب‌خان، از قلم ترجمه انداخته بود، به فارسی نقل و بر تحریر نو مهابهارت بیفزاید، و در این امر توفیق یافت، ولی معلوم نیست که خود او درین ترجمه تا چه حد دخالت داشته است. زیرا داراشکوه در آن زمان، فرمانروای استان «بنارس» بود که قرن‌هاست دارالعلم هندوان میباشد، او جمعی از علمای هندو را جمیت همکاری و معاضدت در امر ترجمه و تدوین کتب مورد نظر خود در آن جا انتخاب و تعیین نمود، و آنها به داراشکوه کمک میکردند و خود نیز دارای استعداد و شور و ذوق سرشار بود و در نقل کتب از سنسکریت به فارسی آمادگی و مهارت داشت، و بیشک در قسمت‌های عمدۀ مهابهارت و ترجمۀ گیتا، هندوان به او کمک کرده، موجبات پیشرفت کارش را فراهم ساخته‌اند.

دکتر اته (Ethe) در فهرست کتابخانه ایندیا افیس – India)

۱- کتاب مجموع البحرين در سال ۱۳۳۵ بااهتمام انجمن جلالی نائینی چاپ و انتشار یافته است و در سال ۱۹۲۹ مولوی محفوظ الحق نیز در کلکته آنرا بطبع رسانیده و قدیمترین نسخه موجود آن در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است.

۲- پنجاه رسالت اوپانیشاد در یک مجلد نخست بااهتمام دکتر تاراجند و جلالی نائینی در سنّه ۱۳۴۰ هجری شمسی در تهران به نام «سراکن» چاپ شده و در سال ۱۳۵۷ نیز تجدید طبع شده است. برای اطلاع از احوال و آثار داراشکوه بمقدمه آن کتاب مراجعه شود.

داراشکوه‌دانسته و ظاهراً مستندوی درین اظهار نظر صریح، عباراتی است که کاتب نسخه در پشت اولین ورق نسخه خطی مورده بحث چنین نوشته است: «ترجمهٔ مهابهارت در احوالات جنگ کردن ارجن، با جرجودهن که سنجی آنرا [به] دهر تراشت، ظاهر نموده؛ من تصتیف داراشکوه» بدین ترتیب باید گفت این ترجمه به داراشکوه منسوب است.

بنظر من علت اینکه «نقیب‌خان» «گیتا» را از قلم ترجمه حذف کرده، فقط میتواند به این دلیل باشد که شیخ ابوالفضل علامی قبل‌آنرا به زبان فارسی برگردانده بود، و نقیب‌خان به احترام او، از ترجمهٔ این قسمت صرف نظر کرده تا کار و زحمت شیخ ابوالفضل را منظور بدارد، و پایهٔ خدمتش را سست جلوه ندهد و چنین وانمود شود که با وجود ترجمهٔ شیخ ابوالفضل، دیگر نیازی به دوباره کاری نبوده است مگر آن که تصور کنیم نسخه در دست ترجمهٔ نقیب‌خان ناقص بوده است.

قدما، این بزرگواری‌ها را جهت رعایت احترام استادان و پیش‌کسوتان و همکاران خود از خود نشان میدادند و از رقابت‌های غیر لازم و خودپسندی‌های مزاحم، پرهیز می‌نمودند.

نسخه خطی کتابخانه هند در لندن مشتمل بر ۵۹ ورق و نیم و بخط نستعلیق متمایل به شکسته تحریر گردیده و بالتبه نسخه کاملی است، و ظاهراً خط متعلق به او اخر سده ۱۲ یا اوائل سده سیزدهم هجری می‌باشد. این نسخه یکی از سه نسخه خطی است که اساس طبع کتاب حاضر را تشکیل میدهد و در پاورقی صفحات متن بعلامت «د» نشان داده شده است.

دانشگاه تهران از نسخه مذکور عکسبرداری کرده و هم‌اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است و با راهنمایی دوست ارجمند آقای دکتر محمد شیروانی استاد دانشگاه و رئیس‌سابق بخش کتب خطی کتابخانه مرکزی در تصحیح و طبع این کتاب مورد استفاده قرار گرفت.

نسخه خطی دوم در کتابخانه انجمن آسیائی بنگاله (Asiatic Society Bengal) به نام: «آب زندگی» مضبوط، و قبلًا یک چاپ سنگی

نیز از آن در هند بعمل آمده است، و بعداً شادروان محمد اجمل خان^۱ رئیس دفتر علامه بزرگ هند مولانا ابوالکلام آزاد – در سال ۱۹۵۸ میلادی از روی نسخه موجود در انجمن آسیائی بنگاله با مراجعه به متن اصلی و ترجمه انگلیسی آنرا چاپ و انتشار داد. است. نام کاتب نسخه انجمن آسیائی بنگاله، «دادارام برهمن» (Dataram Brahman) است و در سنّه ۱۲۶۰ هجری در کلکته آنرا بخط نستعلیق نوشته است.

سومین نسخه اساس طبع گیتا نسخه خطی مهابهارت متعلق به زمان داراشکوه است، که جزو پرب (Parvana) ششم میباشد ولی در نسخه‌های مضبوط در کتابخانه‌های ایندیا آفیس، و انجمن آسیائی بصورت کتاب مستقلی تدوین گردیده و بدینه است باید نسخ دیگری از همین ترجمه را در سینه پرب ششم مهابهارت تعریر نو عصر داراشکوه جست وجو نمود. این نسخه متعلق به کتابخانه نویسنده این سطور (جلالی نائینی) است و در سال ۱۸۷۱ میلادی تعریر آن خاتمه یافته است.

نسخه کتابخانه انجمن آسیائی بنگاله، و نسخه کتابخانه ایندیا آفیس لندن از نسخه اخیر بالتبه قدیمی‌تر و کم غلط‌تر میباشد.

۱- محمد اجمل خان از فضلای مسلمان هند و از دوستان نویسنده این سطور (جلالی نائینی) بود و عمر خود را در راه آزادی و استقلال هندوستان و فرهنگ و معارف اسلامی صرف نمود و در هنگام وزارت مولانا ابوالکلام آزاد در وزارت فرهنگ خدمت میکرد. او اخر عمر در مؤسسه مستقل روابط فرهنگی هند با کشورهای خارج اشتغال داشت. رحمة الله عليه. اینک مؤسسه مذکور جزو وزارت امور خارجه هند میباشد.

آقای محمد کامگار پارسی از فضلای معاصر و از مردم فسای فارس در تصحیح نسخه مذکور به شادروان محمد اجمل خان یاری داده است.

شخصیت داستانی کریشنا!

کرشن (Krsna)^۱: این نام در ریگوودا (Rigveda) آمده است ولی هیچگونه نسبتی با خدای زمان‌های بعد ندارد. قدیمترین ذکر «کرشن»، پسر دیوکی (Devaki) در اوپانیشاد: «چهاندوگیه» (Chandogya) یکی از اوپانیشادهای قدیمی وابسته به سام بید (Samaveda) مذکور است.

در این اوپانیشاد آمده است که گهوره (Ghora) پسر انگرس نوعی قربانی و همچنین طریق مشغولی را به کرشن بیاموخت. کرشن، مشهورترین قهرمان افسانه‌یی هندو است. او یکی از اوتار (Avatar = مظہر) یا تجسم ویشنو (Visnu) یا بعبارت دیگر تجلی مستقیم «ویشنو» میباشد. این قهرمان که درباره‌اش داستانها و افسانه‌های بسیار زیاد ساخته شده، شاید در عصر حمامی زندگی می‌کرد که هندوان از محل سکونت اولیه‌شان در شمال غربی چندان جلوتر نرفته بودند. در قسمت‌های اخیر مها بهارت بطور برجسته ظهر میکند و در آنجا شخصیتش تاحدی عرفانی ترسیم شده است. اضافات و مبالغات وی را تا حد الوهیت رسانده‌اند، در ترانه گیتا بصورت یک شخصیت مقدس خدایی جلوه‌گر شده است.

۱- همچنین کریشنا نام یک حکیم یا ریشه اساطیری است و نیز نام اسورا (Asura) بیانش که پیروانش آشوب و ویرانی‌های زیادی را بیار آورده، ولی اندر او را شکست داد و پوستش را کنده‌د. در یک سرود دیگر گفته شده است که پنجاه هزار کریشنا در جنگی به قتل رسیدند، و در سرودی دیگر آمده که زنان باردار کرشن نیز کشته شدند تا نسلش باقی نماند.

در این اثر عالیترین روح کائنات، عالیترین مسکن، شخص جاویدان، مقدس، ارجح خدایان، غیرمخلوق، و لامتناهی، و همه جا حاضر توصیف شده است. پس از آن در منظومه هریونش (Harivansa) که اضافه بعدی مهابهارت میباشد، تکامل بیشتری پیدا کرده، و در پوراناهای (Puranas) — بویژه در بهگوت پورانا (Bhagavata Purana) گسترش وسیعتری یافته است.

درین منظومه سرگذشت کرشن، از آغاز زندگیش با جزئیات دقیق، توأم با تخیلات شاعرانه بیان شده و این داستان ذهن مردم هندو را به خود جلب نموده و از آن لذت می‌برد. شوخی‌های شیطنت‌آمیز کودکانه، نادانی‌های پسرانه، و عشق جوانی، از موضوعات شگفت و جالبی است که گوینده «هریونش» توصیف و ترسیم کرده است. تمام این داستانها چنان‌که در «بهگوت پورانا» تعریف شده به‌وسیله ترجمۀ هندی آن موسوم به: «پریمساگر» (Premsagar = دریای عشق)، و متون دیگر در دسترس همگان قرار گرفته و اورا مقبول خواص و عوام جلوه داده است.

سرگذشت‌های اوائل زندگی داستانی او مبنای افسانه‌های جدید است؛ در صورتیکه داستان روابط کریشنا با پاندوان از داستان‌های کهن‌تری ریشه می‌گیرد.

بنابرداستانهای هندوان، کرشن از طایفۀ یادو (=جادو) است و از اعقاب یدو (Yadu) یکی از پسران: بیاتی (Yayati) = جفات). یادوهای قدیمی ز نژاد چوپانان، و در کنار رودخانه جمنا (Yamuna) در قسمت ورنداون (Vrindavana) در ساحل غربی، گوکل (Gokula) در طرف شرقی این رودخانه، میزیستند. در آن زمان «کنسا» (Kansa) راجه بهوج (Bhoja) پدر خود او گرسین (Ugrasena) را که در متهورا (Mathura) حکومت می‌کرد، معزول ساخت. او گرسین برادری داشت بنام دیوک (Devaka)، و دیوک دختری داشت، بنام دیوکی (Devaki) که با وسودیو (Vasudeva) پسر سورا (Sura) که او هم از نسل «یدو» بود ازدواج کرد. تاریخ اساطیری تولد کرشن — چنان که در مهابهارت آمده، و در ویشنو پران (Visnu Purana) دنبال شده این است که «ویشنو» دو تار موی خود را که یکی سفید و دیگر سیاه بود بکند و این دو تار

موی وارد رحم روهنی (Rohini) = نام یکی از زنان واسودیو)، و دیو کی (Devaki) = نام همسر دیگر واسودیو) شدند، و از موی سفید بل رام (Balarama)، و از موی سیاه (Kesa =) کرشن یا کیسو (Kesava) بوجود آمد.

پدر نامی او وسودیو برادر کنتی (Kunti) زن پاندو (Pandu) بود و بدین طریق کرشن با سه شاهزاده بزرگتر پاندو پسر عمه بود.

مها بهار کارهای برجسته او را برمی‌شمارد که در اینجا بطور خلاصه نقل می‌شود:

هنگامی که کرشن در قبیله چوپانان بصورت پسری بلند پرواز رشد می‌کرد، نیروی بازو انش او را در سه جهان مشهور ساخت. او پادشاه هیا (Hayas = اسب‌ها) ها را که در جنگل‌های یمونا (جمنا) زندگی میکرد به قتل رسانید. همچنین «دانو» (Danava)‌ی شوم را که بشکل یک گاو نر بود، نابود ساخت. و نیز او «پر لمبه‌ها» (Pralambha) و «نرک» (Naraka)، و «جمبه‌ها» (Jambha)، و پیتها (Pitha) اسورای بزرگ، و «مورو» (Muru) را بکشت. او «کنسا» (Kansa) را که از طرف «جراسنده» (Jarasandha) حمایت می‌شد، برآورد ساخت و بقتل رسانید. او با یاری بل رام (Bala Rama)، «سونامن» (Sunaman) برادر «کنسا» و پادشاه سوراسین (Surasena)‌ها را شکست داد و نابود ساخت. او در مجلس سویم ور (Svayamvara)، دختر پادشاه گاندھار (= قندھار) را ربود، و شش پال (Susupala) را سر برید. او سبها (Saubha) شهر پردار (پرنده) دیتیاها (Daityas) واقع در ساحل اقیانوس را برآورد ساخت.

او بر قوم انگا (Angas)، و بنگا (Bangas) و قبایل متعدد دیگر نیز چیره شد. او به اقیانوسی که پر از عفریت‌های دریایی بود داخل شد و بر «ورو نا» (Varuna) خدای آب‌ها پیروز گردید.

در پاتال (Patala) پانچه جنه (Pancajana) را مغلوب کرد، و صدف مقدس: «پانچه جنیه» (Pancanya) را به دست آورد. او با ارجن، خشم: «اگنی» (Agni) = خدای آتش) را در جنگل: «کهاندوه» (Khandava) فرو نشاند، و سلاح آتشین صفحه مدور (چکر) را به چنگ آورد.

او سوار بر پرنده افسانه گروده (Garuda) به شهر اندر (Indra) که آنرا امراوتی (Amravati) می خواندند، وارد شد و مردم آن شهر را بوحشت انداخت، و از آنجا درخت پاریجات (Parijata) را همراه خود به «دوارکا» آورد.

در قسمت هایی از مهابهارت آمده است که ارجن، برخی از شاهکارهای کرشن را تمرین می کرد و تجربیات و معلوماتی در این کارها فرامیگرفت. او در جنگ پادشاه بهوج (Bhoja) را نابود کرد، و رکمنی (Rukmini) را به قتل رساند، و پادشاه سوراسین را که به بند کشیده بودند، آزاد ساخت.

او «پاندیه» (Pandya) را با لنگه دری کشت، و مردم کالینگا (Kalinga) را در «دنته کور» (Dantakura) مضمضل ساخت. او شهر سوخته شده «بنارس» را به حال اول خود برگرداند. او ایکالویه (Ekalavya) پادشاه نیشاده ها (Nisadas) را، و نیز «جمببه» (Jambha) دیو را کشت. او با یاری بل رام برادرش، پسر بدجنس و شرور «اوگرسین» موسوم به «سو نامن» را بقتل رسانید و سلطنت را به پدرش برگرداند.

او شهر پرنده یا متحرک: «سو بمه» (Saubha)، و پادشاه «سالوه» (Salvas) ها^۱ را فتح کرد و در آنجا سلاح آتشین: «ستاگهنه» (Sataghni) را به دست آورد. هنگامی که نرک (Narak) پسر زمین گوشواره های گوهر نشان «ادیتی» (Aditi) را به پراگچ جیوتیشه (Pragjyotisa) — کاخ تسخیرناپذیر اسورا (Asuras) ها برده بود — و خدایان با تمام کوشش هایشان بهره بری «اندر» نتوانسته بودند بر «نرک» پیروز شوند؛ عاقبت کریشنا را برای کشتن او تعیین کردند، و او مورو (Muru)، و راکشس «اوگمه» (Ogha) را به قتل رسانید و گوشواره ها را برگرداند.

در قسمت های مختلف مهابهارت آمده که کرشن شاهزاده «دوارکا» هنگام سویم ور (انتخاب نامزد یا انتخاب شوهر) در پروردی بعنوان ناظر حاضر بود. او پاندوان را در لباس مبدل شناخت و به بل رام آنها را نشان داد؛ و چون ارجن درین مسابقه برنده شد

۱— سالوه (Salva): نام کشوری در مغرب هند نا داحستان و نام راجه کشور مذکور.

و دروپدی او را به همسری برگزید، کرشن بنفع او داوری کرد.
هنگامی که پاندوان در اندرپرست (Indra Prastha) حکومت میکردند، کرشن به دیدن آنها رفت و با آنها در جنگل کهاندوه (Khandava) به شکار پرداخت. و با اتحاد با اگنی و ارجن و به دست آمدن «چکر» مشهور: «و جرنا بهه» (Vajranabha)، و گرز «کومودکی» (Kaumodaki) اندر شکست خورد و اگنی جنگل را سوزاند. ارجن بعداً به دیدن کرشن به دوار کا رفت و با شادی و نشاط مورد استقبال قرار گرفت.

هنگامی که جد هشت (Yudhistira) می خواست قربانی راجسویه (Rajasuya) را انجام دهد، کرشن او را وادار کرد تا نخست بر پادشاه مگده (Magadha) موسوم به جراسته (Jarasandha) بتازد و او را مغلوب کند، و در نتیجه جراسته مورد حمله قرار گرفت و کشته شد و بدین طریق کرشن از دشمنی که او را ناچار به ترک متهم را (Mathura) و مهاجرت به دوار کا (Dvarka) کرده بود، انتقام گرفت.

کرشن در مراسم قربانی «راجسویه» که جد هشت انجام داد، حضور یافت و در آنجا با ششپال (Sisupala) که زن نامزد شده او را ربوده بود، ملاقات کرد، و ششپال به او ناسزا گفت و با شدت و تندخویی رو به رو شد؛ بنابرین کرشن «چکر» خود را پرتاب نمود و سر دشمن را از تن جدا کرد.

بنابریخی روايات هندو او در مجلس قمار بازی جد هشترا با کوروان حضور داشت، و وقتی دروپدی را جد هشترا شرط بست و او را نیز باخت و در تالار عمومی دوشانس گیس دروپدی را کشید و به او بی احترامی نمود و لباسهای او را پاره کرد حضور داشت. در مهابهارت این داستان اینطور نقل شده که وقتی لباسهای دروپدی را دوشانس پاره کرد، دروپدی در خاطر خود کرشن را گذرانید و لباسهای دیگر جای آنها را گرفت.

پس از پایان تبعید پاندوان، کرشن در جلسه مشورتی که قبل از جنگ عظیم تشکیل شد، حضور داشت، و در آن شرکت جست و جهت صلح تلاش کرد، و سپس به دوار کا رفت. بعدها آن ارجن و «درجودهن» (Duryodhana) بمنظور جلب مساعدت او در

جنگ به دنبالش رفتند، ولی او از شرکت فعال در جنگ امتناع نمود و چون خویشاوند هردو طرف بود، به آن دو حق این انتخاب را داد که از حضور شخصی او یا از لشکریانش یکی را انتخاب نمایند. ارجن که پیش از درجودهن رسیده بود کرشن را برگزید وئی درجودهن با خوشحالی مساعدت لشکریانش را خواست، آن‌گاه کرشن ارابه‌ران ارجن شد و بعنوان ارابه‌رانی او در جنگ شرکت جست.

سپس به درخواست پاندونان باشکوه و جلال فراوان بعنوان میانجی به هستیناپور رفت، ولی کوشش‌های صلح‌طلبانه او به‌ثمر نرسید، و مراجعت کرد. آن‌گاه که صلح‌وسازش غیرممکن تشخیص گردید، ناگزیر طرفین به تدارک وسائل جنگ پرداختند و لشکر آراسته شد و رو به روی هم قرار گرفتند. در این وقت گفت‌وگوی ارجن و کرشن عنوان میشود، و ترانه گیتا با زبان ادبی و فلسفی آنرا شرح داده است. با آنکه در گیتا، کرشن مظہر راستی و درستی نشان داده میشود در مهابهارت، ارجن را به‌گفتن دروغ و اداشت و بهیم را به‌ضرب ناجوانمردانه ترغیب کرد که باعث خردشدن استخوان ران درجودهن شد.

بعداز جنگ مهابهارت، با فتح پاندونان همراه آنها به هستیناپور رفت. و نیز در مراسم قربانی اسب نیز حضور یافت. و چون به‌دوار کا برگشت، شرابخواری را منع کرد.

هنگامی که اخبار وحشتزا و احساس بیم و وحشت زیاد بر مردم دوار کا مستولی شد، ساکنین آن شهر را به‌عزیمت به «پر بیهاسه» (Prabhava) واقع در ساحل گجرات و نزدیک دوار کا تشویق و ترغیب نمود تا خشم خداوندی فرونشیند. آن وقت اجازه داد که روزی یکبار شراب میتوان نوشید و در نتیجه در زدودخوردی که میان مستان روی داد یک پسرش موسوم به «پرادیومنه» (Pradyumna) در جلو چشمانش کشته شد و تقریباً تمام رؤسای خانواده «یادو» بقتل رسیدند؛ ولی بل رام ازین مهله‌که بیرون رفت و زیردرختی به‌آرامش جان داد، و خود کرشن به‌دست یک شکارچی به‌نام: «جرس» (Jaras = پیرمرد) که او را از دور با آهوبی اشتباه کرده

بود، به تیر زد و کشته شد. پس از کشته شدن کرشن، ارجن به دوارکا رفت و در سوئ او شرکت جست، پنج بیوه کرشن در دشت کوروکشتره روی آتش جسد او سوختند. (این قصه نشان میدهد که در تاریخ تنظیم آن در هند رسم: «ساتی» یعنی: خودسوزی زن با جسد شوهر، رواج داشته است).

پس از چند روز که از کشته شدن کرشن بگذشت، دریا شهر دوارکا را بلعید و در آب خود فرو برد.

دکتر موئیر (Dr. Mair) میگوید که در بعضی از متون مها بهارت آمده که در آن کرشن تابع مهادیو (شیوا) توصیف شده است.

سرگذشت افسانه‌یی کرشن مربوط به دوران کودکی و جوانی او در پوراناهای ذکر شده و موضوع داستان‌های متعدد واقع گردیده است – از جمله در بهگوت پورانا (Bhagavata Purana) مطالب زیر پیرامون حیات افسانه‌یی کرشن خلاصه شده است:
بنابر پیش‌گویی نارد (Narada) که به کنسا (Kansa) گفته بود، یک پسر دیوکی را دختر برادرش نابود می‌کند و سلطنت ویرا واژگون خواهد ساخت.

برای جلوگیری ازین خطر «کنسا» دختر عمومی خود را در کاخ محدود کرد و باعث کشته شدن شش فرزندش شد ولی برای هفتمين بار، باردار شد؛ اما درین نوبت کودک نوزاد تعجم «ویشنو» بود، و بطور معجزه‌آسا محفوظ نگاهداشته شد، و از رحم دیوکی به رحم روھینی که زن دوم واسودیو بود، انتقال یافت. دیوکی باز هم باردار شد و هشتمین کودک او با پوستی بسیار تیره رنگ متولد گردید و بدین علت او را کرشن خواندند. موهای این کودک بزرگی سینه‌اش بطور مخصوصی تاب خورده بود و آنرا سری و تسه (Srivatsa) خواندند. خدایان جهت حفاظت این نوزاد پا به میان گذارند و هنگامی که محافظین کاخ بخواب خوش فرورفتند، چفت و بسته‌ای درها گشوده شد، و «وسودیو» کودک را برداشت و با او از متهورا فرار کرد و به کنار رودخانه جمنا رسید و از رود عبور کرد و به خانه نندا (Nanda) گاوچران که زنش بنام «یسودا»

(Yasoda) در همان شب دختری زاییده بود، فرود آمد و مخفیانه «وسودیو» دو کودک را عوض کرد باین معنی که پسر خود را برای «یسودا» گذاشت و دختر نوزاد او را جهت زن خود برداشت و برد. کنسا دریافت که فریب خورده است، و در حال خشم و غضب دستور داد: هر کودک نرینه که نشانی‌هایی از زور و قدرت داشته باشد، کشته شود. بعداز آن وسودیو، و دیوکی که دیگر بنظر کنسا خطرناک نبودند، آزاد شدند. در آن وقت «نندا» از دستور کشتار سخت ترسید و نوزاد پسر را برداشت و با یسودا (Yasoda)، و روہینی، و بل رام به «گوکل» (Gokula) فرار کرد، و در آن‌جا کرشن ببالید و بزرگ شد. آن دو برادر باهم بازی‌وشوخي‌های زیاد، و عملای شیطانی‌هایی میکردند؛ اما نیرویی شگفت‌آور و آثار خدا ای مانند هم نشان میدادند! که موجب شهرت آنها شد. کنسا چون از حیات آنها مطلع شد مرتب نقشه‌هایی جهت کشتن کرشن میکشید. ولی هر بار خنثی می‌گشت. یک بار دیو زن پوتانا (Putana) دختر بالی (Bali) را مأمور کشتن کرشن کرد و او به‌شکل زن زیبایی درآمد و سعی کرد با دادن شیرش به کرشن او را بکشد، ولی کرشن به‌جای شیر، زندگانیش را مکید و مرد. عفریتی دیگر را برانگیخت تا گاری‌اش را از روی او رد کند، اما کرشن گاری را تکه‌تکه کرد!. دیو دیگر را بنام «تری‌ناورته» (Trinavartta) تعریف کرد تا به صورت گرددادی درآید، و پرواز کند و کرشن را بکشد ولی کرشن آن دیو را در کودکی به‌زمین زد و کشت. روزی کرشن ژلروف شیر و ماست را بشکست و کره را خورد و این کار او «یسودا» را عصبانی کرد، و با طنابی کودک را بست و سرطناک را به‌دسته قدح بزرگی گره زد، ولی کرشن قدح عظیم را کشاند تا اینکه میان دو درخت کهن گیر کرد، و آنها را از بیخ برکند. با این عمل آن کودک به دامودر (Damodara = شکم طنابی) ملقب شد. او با مار بزرگ «کالیه» (Kaliya) که در رودخانه «جمنا» میزیست جنگ و حشتناکی کرد و مار را ناگزیر به‌ترک محل خود نمود. هنگامی که گوبی‌ها (Gopis) یا دختران شیرفروش، حمام میکردند، تمام لباس‌هایشان را برداشت، و بالای درختی برد و همان‌جا ماند تا دوشیزگان زیبا عریان جهت پس گرفتن لباس‌های خود نزد

وی آمدند؛ و بدین طریق با آنها معاشقه می‌کرد.
او نندا (Nanda) و گاوچرانان را واداشت که عبادت «اندر»
را ترک گویید، و کوه: «گوردهن» (Govardhana) را عبادت کنند
که محافظ و پناه آنها و احشام‌شان بود. اندر که بجهت از دست
رفتن پیشکش‌ها خشمگین شده بود ابر و طوفانی برانگیخت و
بارانی شدید بیارید تا آنها را غرق سازد ولی کرشن کوه
«گوردهن» را برداشت و آنرا هفت شبانه‌روز روی انگشتش
 بصورت پناه و سایبان نگاهداشت و اندر دانست که شکست خورده
و طوفان و باران فرو نشست!

با این کار بزرگ، او: «گوردهن دهر» (Govardhana—Dhara)،
و تنگیسه (Tungisa) نام گرفت. و چون از گاوان نیک، محافظت
کرده بود، اندر رضایت خود را اظهار داشت، و او به «اوپندره»
(Upendra) ملقب شد.

کرشن در این وقت جوانی زیبا و برومند شده بود. دخترهای
گوپی عاشق او بودند، و آزادانه محبت و عشق خود را به آنها
نشان می‌داد. و بالاخره با هفت یا هشت تن از آنها ازدواج کرد.
اما نخستین همسر محبوبش «رادها» (Radha) است. درین دوره
حیات با موهای بلند و نیلیک در دست، نشان داده شده است. یکی
از تفریحات کرشن، رقص دایره‌بی بوده که آنرا «مندلہ نریتیه»
(Mandala—Nritya) یا راس‌مندلہ (Rasa—Mandala) نامیده‌اند و در آن
کرشن، و «رادها» در وسط دایره قرار می‌گرفتند، و گوپی‌ها دورانه
دور آن دو می‌رقصیدند. گاه شادی و نشاط کرشن در اثر دسایس
«کنسه» که دیوهای: «اریشته» (Arista) را بصورت گاوخر، و کیسین
(Kesin = بصورت اسب) جهت نابودی او گماشته بود، برهم می‌خورد.
کنسه پس از آنکه نتوانست از دسایس خود بهره برگیرد، ایلچی
به نام اکریره (Akrira) نزد کرشن و بلرام فرستاد و آنها را به
متهورا جهت شرکت در بازی‌هایی چند دعوت کرد و می‌خواست
بدان وسیله آنها را به دام بیندازد. کرشن، و بلرام دعوتش را
پذیرفتد، و عازم متهورا شدند و چون نزدیک شهر رسیدند
رختشوی «کنسه» را دیدند که به رختشویی اشتغال داشت و بعضی
لباس‌هایش را برهم زدند و این طرف و آن طرف انداختند، و او

گستاخانه حرف زد، و بعلت گستاخی ویرا کشتند و هرلباسی را هم که خواستند، برداشتند.

بعد کرشن در بازی مشت زن پادشاه: «چانورا» (Canura) را بقتل رساند، و بعداً خود «کنسه» را کشت، و اوگرسین (Ugrasena) را به جای وی بر تخت نشاند. و در «متھورا» بماند، و علم سلاح را به راهنمایی: «ساندیپنی» (Sandipani) فراگرفت. آن گاه به مناطق دوزخ رفت و شش بارادرش را که «کنسه» کشته بود، برگرداند، و پس از چشیدن شیر مادرشان به بهشت رفتند. در این زمان کرشن دیوی را به نام: «پانچه جنه» (Pancajana) که به پسر استادش حمله کرده بود، بقتل رسانید. این دیو در دریا به شکل یک صد حلوونی زندگی میکرد، و کرشن این صد را که «پانچه جنبه» (Pancajanya) نامیده می‌شد، بصورت شیپور مورد استفاده قرارداد. دو زن کنسه دخترهای جراسته پادشاه مگده (Magadha) بودند. پادشاه مذکور لشکریان خود را جمع آوری و به «متھورا» لشکرکشی کرد تا کرشن را توبیخ و تنبیه کند؛ ولی از او شکست خورد. او هیجده بار حمله کرد و هر بار با هزیمت رو به رو شد. سپس یک دشمن تازه خارجی (Yavana) کرشن را تهدید کرد که آنرا: «کال-جون» (Kala-Yavana) خوانده‌اند و کرشن در این وقت باندازه‌یی ضعیف شده بود که به تنها بی از عهده دفع او بر نمی‌آمد از این‌رو ناگزیر بود یا تسليم شود و یا اینکه نزد دشمن قدیمی خود پادشاه «مگده» سر فرود آورد و خطر کال‌جون را از بین ببرد. بدین ترتیب او تمام لشکریان و افرادش را به ساحل گجرات اعزام داشت و در آنجا شهر «دوارکا» را بنانهاد، در مهابهارت ذکری از پادشاه مذکور بعمل نیامده و فقط میگوید که کرشن قبل از هیجدهمین حمله چراسنده کناره‌گیری نمود ولی در «پورانا»‌ها این داستان که پادشاه بیگانه‌ای به دشمنی کرشن برخاست با شاخ و برگ آمده است.

کرشن پس از سکونت در «دوارکا»، روکمنی (Rukmini) را که دختر «ویدربه» (Vidarbha) و نامزد «ششپال» بود، ربود و با او ازدواج کرد. سپس در اثر اتفاقی دو زن دیگر هم می‌گیرد. یکی از سران «جادوان» موسوم به: ستراجیت (Satrajita) مالک گوهري

درخشنان و زیبا به نام سیمانتک (Syamantaka) بود که کرشن آرزوی داشتن آن را می‌کرد. ستراجیت جهت حفظ و نگاهداری آن، گوهر را به برادرش: «پرسین» (Prasena) سپرد، و «پرسین» را در جنگل شیری کشت و شیر آن گوهر را بدنه گرفت و برد. از قصاء این شیر به دست «جامبوت» (Jambavata) — پادشاه خرس‌ها کشته شد. در آن میان «ستراجیت» شک داشت که گوهر مذکور را کرشن برداشته یا نه؟ و برای تحقیق امر به جنگل رفت و چگونگی کشته شدن «پرسین» را جویا شد و دریافت که پرسین کشته شده است. آنگاه با «جامبوت» جنگید و گوهر را دوباره به دست آورد؛ سپس کرشن با «جامبوتی» (Jambavati) دختر «جامبوت»، و «ستیه بهاما» (Satyabhama) دختر «ستراجیت» ازدواج کرد. اما تعداد زنانش در عمل بی‌شمار بود؛ زیرا علاوه بر اینها شانزده هزار و یکصد زن داشت و تعداد فرزندانش یکصد و هشتاد هزار پسر بود! او از «روکمنی» پسری بنام «پرديومنه» (Pradyumna) و دختری بنام: «چارومتی» (Carumati) پیدا کرد. او از «جامبوتی» پسری: «سامبه» (Samba) نام، و از «ستیه بهاما» ده پسر بهم رسانید. آنگاه «اندر» برای دیدن کرشن به دوار کا سفر کرد و از او خواست تا از بدکاری‌های دیو «نرک» جلوگیری نماید. پس کرشن به شهر نرک رفت و «مورو» (Muru) دیو را که محافظ شهر بود بقتل رسانید. و سپس خود نرک را کشت. بعداز آن کرشن جهت ملاقات با «اندر» به «سرگث» (Svarga) شد و درین سفر «ستیه بهاما» همسر خود را همراه برد. کرشن به درخواست زنش با آوردن درخت مشهور: «پاری‌جات» (Parijata) عوض مہمان نوازی‌ها را داد! این درخت هنگام بوجود آمدن اقیانوس پیدا شد و به «سچی» (Saci) همسر «اندر» تعلق داشت. و چون کرشن آنرا برد، «سچی» نزد «اندر» شکایت برد، و «اندر» نیز و هایش را جمع آورد تا آن درخت را پس بگیرد، ولی توفیقی نیافت.

«پرديومنه» — پسر کرشن — پسری داشت بنام: «انی‌روده» (Anirudha) که دیوزاد (Daitya) دختری موسوم به: «اوشا» (USA) دختر «بان» (Bana) — بر او عاشق شد. آن دختر معشوق خود را وادار کرد که «پرديومنه» را نزدش بیاورد، و برد. کرشن بل رام،

را از دست او نجات دهد. در آن وقت «بان» با همه «دیتیه» (Daitya)‌ها، و با یاری شیوا (Siva)، و «سکنده» (Skanda = خدای جنگ) با آنها مقابله کردند. کرشن با سلاح خمیازه «شیوا» را در حال دهندره نگاهداشت و بدین طریق بر او غالب شد. «سکنده» درین نبرد مجرّد گردید؛ اما کرشن به خاطر دخالت «شیوا» جانش را بخشید، و «انی رودهه» آزاد شد.

بنابرداستانها مردی قوی و سلحشور بتام «پوندرک» (Paundraka) که مدعی بود از اخلاق و سودیو (Vasudeva) میباشد، با تکیه به قدرت هم اسمی با نام پدر کرشن نشان رسمی و لقب کرشن را برگزید، این شخص با پادشاه کاشی (Kasi) یا «بنارس» هم پیمان بود. در جنگی که میان «کرشن»، و «پوندرک» روی داد، کرشن ویرا بکشت، و در جریان جنگ بنارس در میان شعله‌های آتش سوخت و ویرانه شد.

برای کرشن القاب و نام‌های مختلفی ذکر کرده‌اند که از روابط خانوادگی و کارها و خصوصیات داستانی اش گرفته شده و بسیاری از آنها همان القاب و نام‌های «ویشنو» است که هندوان، کرشن را تجسم وی میدانند.

از جمله نام‌های کثیر او به نام‌های زیر نیز خوانده میشود: آچوت (Acyuta)؛ ادھیدیو (Adhideva)؛ اجه (Aja)؛ ادھوکشچ (Adhoksaja)؛ آدیدیو (Adideva)؛ امدھیه (Amadhye)؛ انادی (Anadi)؛ انادیه (Anadya)؛ اننت (Ananta)؛ اویکت (Avyakta)؛ گوبنده (Govinda)؛ چکردهر (Cakradhara)؛ داشره (Dasarha)؛ کشی‌ها (Kesiha)؛ هری (Hari)؛ دامودره (Damodra)؛ کشو (Kesava)؛ کشی‌هنته (Kesihanta)؛ تریجوگه (Triyuga) = صاحب سه عصر؛ واسودیو (Vasudeva)؛ یادوشور (Yadavesvara)؛ جوگشور (Yogesvara)؛ جوگیشه (Yogisa)؛ جوگی (Yogi). برای اطلاعات بیشتر از نامها و القاب دیگر کرشن رجوع کنید به اعلام مهابهارت در ماده کرشن و دایرة المعارف پورانیک (Puranic Encyclopaedia) تألیف: (Vettam Mani) چاپ دهلی - سال ۱۹۷۵ میلادی، و کتاب فرهنگ و اساطیر هندو - تألیف: (John Dowson) - چاپ لندن سال ۱۹۵۲ صفحات ۱۶۰ - ۱۶۸ و هریونش (Harivansa)، و پوراناهای (Puranas).

آنچه در اینجا آورده شد، خلاصه از افسانه‌هایی است که در منابع مذکور در بالا آمده است و نشان‌دهنده این حقیقت است که استخوان‌بندی مذهب هندو برپایه وهم و تخیلات شاعرانه قرار دارد و همین تخیلات و افسانه‌ها دل‌های ساده صدها میلیون نفر مردم هندوستان را بخود جلب کرده است، و کرشن را بصورت یکی از خدایان معتبر و زنده هندو درآورده است.

شخصیت داستانی ارجن!

ارجن (Arjuna) = سفید. نام سومین پاندو و از بطن کنتی (Kunti). هریک از پاندوان به پدری آسمانی منسوب‌اند و پدر ارجن را اندر (Indra) خدای رعد و برق به شمار آورده‌اند! بنا بر افسانه‌ها ارجن جنگ‌اوری شجاع، و مردی عالی‌منش و سخاوتمند، و زیبا، و درستکار توصیف؛ و در میان پنج برادر از همه برجسته‌تر و ملاطفت‌آمیزتر و جالب‌تر می‌نموده است.

استفاده از سلاح‌ها را از دروناچارج (Dronacarya) آموخت و شاگرد عزیز و معیوب و چیره‌دست وی بود. او با مهارت در استفاده از سلاح‌ها در سویم‌ور (Svayamvara) نظر دروپدی (Draupadi) را بخود جلب کرد و دروپدی از میان آن همه خواستگاران ارجن را به همسری خود انتخاب کرد. پس از آنکه «دروپدی» به همسری مشترک پنج برادر درآمد، و برای هریک از برادران دو شب نوبت معین شد و ارجن در اثر تخلف غیرعمدی که به خانه جد هشتر رفت، و در آن شب دروپدی در خانه جد هشتر نوبت داشت، دوازده سال به میل خود از خانواده خویش دوری و غربت گزید، و طی این مدت بود که از پرسورام (Parasurama) دیدن کرد، و از او هم نحوه استفاده سلاح‌ها را فراگرفت. و نیز در همین مدت با الوبی (Ulupi) دختر کورویه (Kaurvya) راجه‌نات‌ها (Nagas) تماس حاصل و نوعی ازدواج کرد و بنابر «ویشنوپورانا» صاحب پسری به نام ایراوت (Iravata) شد. ارجن همچنین با «چترانگدا» (Citrangada) دختر راجه مانی‌پور (Manipura) ازدواج نمود و صاحب پسری با اسم ببهروواهنا (Babhruvahana) شد. بعداً در شهر «دوارکا» با «کرشن» ملاقات و در آنجا سو بهدرا (Subhadra) خواهر

او را گرفت و از بطن او پسری ابھیمینیو (Abhimanyu) نام متولد شد که در جنگ مها بهارا شجاعت بسیاری از خود بروز داد و کشته گشت. ارجن بعداً کمان «گاندیو» (Gandiva) را از خدای آتش یعنی: «اگنی» (Agni) دریافت داشت تا با «اندر» جنگ کند و در سوزاندن جنگل: «کهاندوه» (Khandava) به «اگنی» یاری کرد. هنگامی که جدهشت (Yudhisthira) سلطنت و اموال و برادران و زن خود را در قمار باخت، و برای سیزده سال پاندوان تبعید شدند، ارجن در طی این مدت بهسوی کوههای هیمالیا (Himalaya) شد تا در قلهای آن خدایان را از خشم فرود آورد، و از آنها اسلحه آسمانی دریافت دارد و در جنگ مورد نظر با «کوروان» مورد استفاده قرار دهد. در آنجا با شیوا (Siva = مهادیو) که بصورت کوه نور (کرات) ظاهر شد، جنگید؛ اما بزودی به شخصیتش پی برد و او را نیایش کرد، و شیوا یکی از نیرومندترین سلاحهای خود را بنام: «پاشوپت» (Pasupata) به ارجن اعطا کرد. در همان قلهای کوه هیمالیا، خدایان: اندر، و ورونا (Varuna)، و «یم» (Yama = جم = مرگ) و کوور (Kuvera) نزد وی آمدند و هریک سلاح مخصوص خود را به او هدیه دادند. «اندر» با گردونه هوایی (ویمان = Vimana) خود او را بهجو و پایتختش امراوتی (Amravati) همراه برد، و در آنجا چند سالی را در تمرين سلاحها گذراند. بعد از آن خدای جو (= اندر)، ویرا به جنگ «دايتیه» (Daityas) به اقیانوس (دریا) فرستاد تا آنها را که دریاها را مورد مخاطره افکنده بودند، نابود سازد، و ارجن این مأموریت را انجام داد و قوای دایتیه‌ها را بشکست، و سپس پیروزمند نزد اندر باز آمد و یک زنگیر طلا و یک نیم تاج، و یک شیپور جنگ (صدف جنگ) که صدایش همانند آوای تندر بود بعنوان پاداش خدمت گرفت.

ارجن در سیزدهمین سال تبعید، هنگامی که با برادران خود و دروپدی در دربار ویرات با اسامی مستعار میزیستند، بعنوان خواجه‌سرا و معلم رقص و موسیقی خدمت می‌کرد؛ اما در شکست دادن پادشاه تری‌گرت (Trigarta) و کوروان نقش عمده بازی نمود، و بسیاری از جنگجویان بر جسته‌شان را در جنگ تن به تن شکستداد.

آن گاه که سیزده سال تبعید پاندوان پایان یافت و زمان آمادگی جنگی فرا رسید برای پیروزی بر کوروان در صدد جلب معاضدت کرشن برآمد و وقتی که ارجن، در جودهن به کرشن جهت مساعدت به آنها مراجعه نمودند، ارجن یاری شخصی او را خواست، و در جودهن معاضدت لشکر یانش را، و کرشن قبول کرد که در جنگ ارابه ران ارجن باشد بی آنکه در نبرد مستقیماً وارد گردد، ولی در چریان جنگ از جاده بیطری خارج شد و بعکایت مها بهارت با اقوال و کردار خود موجبات فتح پاندوان را فراهم ساخت. در دهليز جنگ، آن هنگام که قوای فریقین رو به روی هم ایستاده بودند، کرشن، ترانه بهگوت گیتا را بر او خواند و ارجن را که نزدیک بود دست از جنگ بشوید ترغیب و تشویق به جنگ کرد و او را تعلیم و ارشاد نمود و تأکید کرد که بزدلی را به یک سو بگذارد و برای جنگ آماده شود و نفس گرم کرشن، در دل پهلوان جنگ مها بهارت مؤثر افتاد و راغب نبرد شد. در دهمين روز نبرد سردار بزرگ کوروان یعنی بھیشم (Bhisama) را که عمومیش نیز بود، با کمک شکنندی چنان مجروح ساخت که از جنگاوری بازماند و در روز دوازدهم، «سوشمن» (Susarman) و چهار برادرش را مغلوب ساخت. در روز چهاردهم جیدرتمه (Jayadratha) را کشت و در روز هفدهم از برخی سرزنش‌های جد هشتر چنان برآشفت که قصد جان برادر کرد، و کرشن خشم او را فرو نشاند. در همان روز کرن (Karna) را در اثر حادثه که برای ارابه‌اش پیش آمد بقتل رساند. پس از شکست کوروان، اشوتهامن (Asvatthaman) پسر «درونا چارج»، و دو نفر دیگر از بازماندگان کوروان بهاردوگاه پاندوان شبیغون زدند، و پسران دروپدی و جمعی دیگر از جوانان و کودکانشان را از بین برداشتند. ارجن، اشوتهامن را تعقیب کرد و بگرفت. هنگامی که جد هشتر اسب قربان (اشومیده = Asvamedha) را رها کرد، ارجن همراه ارتش خود آن اسب را در شهرها و کشورهای مختلف شبه جزیره هند دنبال و در مسیر حرکت با راجه‌ها و گردنشان دیگر جنگ کرد و برآنها پیروز شد.

در شهر مانی پور (Manipura) با پسر خود «بیهرو واهن»

(Balhruvahana) ناشناخته و شناخته جنگید و کشته شد، ولی با افسونی که «الوپی» معرفی نمود، واز ماران اخذگردید زنده شد! آن گاه به دکن (Dakshin = دکشن) یا سرزمین جنوب رفت و با قوم «نشاده» (Nisada)، و در اوایدی (Dravidian) به نبرد برخاست و برآنها چیره شد.

بعد از آن به سمت مغرب به ناحیه گجرات (Gujrat) رفت و اسب قربان را به هستیناپور برگرداند، و در آن جا قربانی عظیم برپا شد. سپس کرشن ویرا جهت دفع دشمنان خود به «دوارکا» خواند، و در آنجا در مراسم تشییع جنازه «وسودیو» پدر کرشن شرکت جست.

پس از این رویدادها همراه جدهشت و برادران دیگر و دروپدی به سوی کوههای هیمالیا شدند. این سفر را باید سفر مرگ نامید و بشرح افسانه که در مهابهارت آمده هر یک از پاندوان و دروپدی نابود گردیدند.

بعد از مرگ ارجن پرسش: «پریکشت» (Parikshit) جای نشین پدر شد.

در ادبیات هندو، ارجن جای رستم یا اسفندیار را در افسانه‌های کهن ایران دارد.

در خاتمه از دوست ارجمند آقای سید عبدالحمید نقیبزاده مشایخ طباطبائی که در تصحیح اوراق چاپی این کتاب مساعدت فرموده‌اند نهایت تشکر را دارم. همچنین از آقای دکتر نارأین- ماتور دوست عزیز هندی که نسخه چاپ محمد اجمل را در اختیار اینجانب قرار داده‌اند سپاسگزارم.

از کارکنان بخش حروفچینی چاپخانه افست بویژه از آقای محمد شریف که در بهثمر رسانیدن این کتاب زحمات فراوان کشیده‌اند تشکر مینمایم.

والسلام على من اتبع المهدى

سید محمد رضا جلالی نائینی

تهران - اردیبهشت ۱۳۵۸ هجری شمسی برابر م ۱۹۷۹ میلادی.

بھگوڈ گیتا

ادھیای اول ADHYAYA ONE

ارجن و شادجو گ (ARJUNAVISADAYOGA)

گفتار اول: ترس و ناامیدی

دھر تراشت (Dhrtarastra) گفت: ای سنجی (Sanjaya)! در زمین کرکھیت (Kuruksetra) که مزرعه نیکوکاری است، مردم من — در جماعت پاندوان (Pandava) — هنگامی که به قصد کارزار رو بہرو شدند — به چه کار مشغول گشتند؟

سنجی گفت که جرجودهن (Duryodhana) فوج های پاندوان را در میدان جنگ ایستاده، دید. نزد درونه چارچ (Dronacarya) آمد و گفت که ای استاد! این لشکر عظیم پاندوان را به سرداری پسر دروپد — آن که خردمند و شاگرد تو است — آراسته ببین.

و آنان که درین سپاه کماندار نیک و دلاوراند، و در عرصه کارزار بی نظیر، مثل: بھیم، و ارجن برتفصیل ایشان مطلع شو:

اول: ساتک (Satyaki)^۱ و بیرات (Virata)، و دروپد (Drupada) مهارتمی (Maharathi) اند، و دھرستکیت (Dhrstaketu) و چیکتان (Cekitana)، و کاشی راج (Kasiraja)، پرزور و پروحشت، و کنت بھوج (Yudhamanyau). و شیب (Saivya) بزرگترین مردم. وجدهامن (Yudhamanyau) قوی هیکل، و اتموجا (Uttamauja) دلاور، و ابھمن^۲ و پسر ان دروپدی ایشان همه مهارتمی اند.^۳

— ایشان (Draupadi)

۱- جوجودهن (Yuyudhana) نام دیگر ساتک میباشد.

۲- این نام یعنی: ابھمن (Abhimanyu) پسر ارجن در اینجا ضبط نشده و بعبارت پسر سبیدرا (Subhadra) آمده است. ابھمن پسر ارجن است از زنی بنام سبیدرا خواهر کرشن. ۳- اجمل: و پسران دروپد همه ایشان مردم مهارتمی اند.

ای بزرگترین بر همنان! جماعتی که بهترین مردم ما و سردار لشکراند، بجهت شناختن تو بذکر ایشان نیز متعرض میشوم، بشنو، اول: [توبی، بعداز آن] بهیکم (Bhisma)، بعداز آن: کرن (Karna)، و کرپاچارج (Krpacarya) فیروزمندان جنگ، و اشوتهامان (Asvatthaman)، و بکرن (Vikarna)، و سومدت^۱ (Somadatta)؛ و این دلیران بجهت خاطر من قطع از زندگی خود نموده اند، و انواع اسلحه کارفرموده زیرکاند در فنون کارزاری.

ای استاد! جیش پاندوان بحسب ظاهر تاب مقاومت لشکر ما ندارد، و لیکن جمعیت ایشان اگرچه در ظاهر اندک مینماید اما در معنی بسیار است؛ چون بهیکم از صمیم دل بر عایت شیوه اخلاص، نگاهبانی ایشان میکند. و لشکر ما هر چند در شمار افزون[تر] است؛ اما در قوت کمتر؛ چه بهیکم از تهدل به ما خوب نیست بلکه نگهبان سپاه پاندوان است.

[درجدهن گفت:] پس مناسب آن است که همه شما از هر طرف به حراست و پاسبانی او قیام نمایید.

درین وقت بهیکم - بزرگترین کوروان و پدر کلان ایشان و خداوند شکوه بسیار - بجهت تسلی خاطر جرجدهن و خوشحالی او؛ مانند هر بسر غرند^۲ سفیدمیره^۳ خود را بنواخت؛ بعداز آن نای و نفیر و دهل و کرنای به یکبار بنواختند، و از آن چنان غریبو هولناک پروحشت برخاست که فرق کردن درین آوازهای مختلف ممکن نبود.

و درین اثناء ارجن، و کرشن (=کشن) بر ارابه بزرگ که اسپان نقره رنگ داشت، سوار شدند. و کرشن سفید مهره پانچ جن (Pancajanya) نام و ارجن دیودت (Devadatta) نام، و بهیم سین - خداوند کارهای مهیب - خرمهره کلان پوندر (Pundra) نام، و جدشتر (Yudhisthira) انت بجی (Anantavijaya)، و نکل (Nakula) سکو که^۴ (Manipusaka) و سه دیو (Sahadeva) من پهپاک (Sughosa) را به

۱- اجل؛ اول توبی؛ بعداز آن بهیکم، و کرن و کرپاچارج - فیروزمندان جنگ - و اشوتهاما، و ویکرن، و پسران سوم دت، و غیره؛ آن دلیران بجهت خاطر من از زندگی خود قطع نظر نموده، انواع اسلحه کار فرموده، زیرک در فنون کارزار.

۲- ج: هربر غریده و سفیدمیره خود را.

یک دفعه بنواختند. و راجه کاشی (Kasi) – کماندار نیک – و شکنندی (Sikhandin) – مهارتمی (Mahrathi) بزرگ – و دهرشت دمن (Dhristadyumna)، و بیرات (Virata)، و ساتک (Satyaki) که از هیچ میدان رونگردانیده بود، و دروپد (Drupada) و جمله پسران دروپدی (Draupadi) و ابیمین (Abhimanyu) قوی دست سفید مهره^۱ های خود را دمادم بنواختند. و این آواز ترس انگیز سینه های دلاوران جرجودهن را شکافته بهدل های ایشان درآمد و پسیط زمین و کرّه هوا از صدا پرشد و آواز خرمهره ها مغز کوه را از سراند اخته.

درین ولا ارجن (Arjuna) دلاوران جرجودهن را در مقدم کارزار دیده کمان برداشت و با کرشن گفت که ای کرشن (Krisna)! ارابه^۲ مرا پیشتر ببر و در میان هردو لشکر نگاهدار. میخواهم جماعتی را که بر کارزار اقدام نموده، درین میدان درآمده اند، ببینم [، و بدانم]. و آنان که بجهت رفاهیت خاطر جرجودهن تیره عقل و خیرخواهی او برجنگ قرار داده اند و بدین معن که حاضر شده اند، ایشان را بنتظر درآرم و بدانم که حریف من کیست و مرا بچه کسان جنگ^۳ باید نمود؟

سنجدی گفت که ای فرزند بھرت (Bharata)! آن گاه که ارجن با کرشن این سخن گفت، کرشن جیو ارابه خود را روان ساخت و در محلی که ارجن گفته بود نگاهداشت؛ پس گفت که ای ارجن! کورووان (Kaurava) را همراه راجه هایی که بھیکم پتامه، و دروناچارج (Dronacarya) مقدمه^۴ ایشان اند، ببین.

درین وقت ارجن به سوی هردو لشکر نگاهی کرد و طرفین را پر از جماعت [پدران و] پدران کلان، و برادران، و استادان، و خالوان، و پسران، و نبیه ها، و دوستان، و پدران عروسان و آشنايان مخلص بدید. بعداز دیدن طوایف مذکوره ایدای بسیار کشید و

۱- اجمل: در هیچ میدان رونگردانیده و دروپد و جمله پسران دروپدی و ابیمین درازدست.

۲- ت: هر گاه. اجمل: ببینم و بدانم که حریف من کیست و مرا بچه کسان جنگ می باید کرد. و آنان که بجهت رفاهیت درجودهن و خیرخواهی او برجنگ قرار داده درین معن که حاضر شده اند ایشان را بنتظر درآرم.

۳- د: مقدم.

بر سر ترحم آمده، گفت: ای کرشن جیو! از دیدن خویشان و دوستان در مقام جنگ، اعضای من سست شده، می‌آیند^۱ و می‌لرزند و دهن خشک می‌گردد و موی بر تن من میخیزد و کمان گاندیو (Gandiva) از از دست می‌افتد، و پوست بدن می‌سوزد، و دل در گرداب حیرت فرو رفته و قدرت برا استادن نمانده؛ و شگون[های] مخالف می‌بینم.
ای کرشن! من از کشتن خویشان در عرصه کارزار نیکویی نمی‌بینم.

ای کرشن! ظفر و ملک و راحت مرا نمی‌باید؛ چه جماعتی که از مر ایشان فراغت و زندگی میخواهم؛ آن جماعت قطع نظر از ملک و مال و راحت و جان کرده، از بهرجنگه درین معركه حاضراند. و ایشان استادان و پدران و پسران و پدران کلان و نگاهبانان و خسران و نبیره‌ها و برادران و خویشان هستند^۲.

ای کرشن! هر چند آن مردم قصد کشتن من بگنند، من قصد کشتن ایشان نمی‌کنم. و بر تقدیری که از کشتن ایشان خسروی هر سه ملک به من میسر شود، پادشاهی روی زمین چه چیز است؟!
ای کرشن! از کشتن پسران دهر تراشت کدام راحت به ما روی خواهد نمود؟ [و] ایشان هر چند بدکردارند و سلاح برداشته رو به روی ما شده‌اند؛ با وجود آن، ما از کشتن ایشان گنه‌کار می‌شویم؛ بنابر آن کشتن پسران دهر تراشت مع برادران و خویشان لائق شان ما نیست!

ای کرشن! ما از کشتن مردم خود چطور بر راحت خواهیم رسید؟

کسانی که در عقل ایشان از مر طمع فتوری رفته آن مردم — مع^۳ جرجودهن — گناهی را که از کشتن فرزندان و آزردن دوستان

۱- د: ترحم آمده با کرشن جیو گفت: ای کهن جیو از دیدن.

۲- ت: می‌آیند؛ ج: می‌آیند و می‌تیند و می‌لرزند.

۳- اجمل: و ایشان استادان و پدران و پسران و پدر کلان و خسران و نبیر گان و برادران و طفاییان و خویشان هستند.

۴- ج: آن مردم را مع درجودهن گناهی که از کشتن خویشان و دوستان حاصل می‌شود، بینظر در نمی‌آید. ت: معه.

حاصل میشود، به نظر در نمیآورند!
 ای کرشن! ما کشتن فرزندان و برادران و خویشان خود را
 گناهی عظیم میدانیم؛ پس چرا ترک آن ندهیم؟
 هرگاه قومی به وادی فناء منتقل [می] شوند نیکوکاری ایشان
 که از عهد قدیم آمده، نیز معدوم میگردد، و چون نیکوکاری نماند،
 بدکرداری در قبیله منتشر میگردد!
 ای کرشن! از بد کرداری قوم، زنان بدفعل خواهند شد، و
 بعداز بدفعل شدن زنان، فرزند حرامزاده از ایشان بوجود خواهند
 آمد.

و از پیدا شدن حرامزاده‌های کشندگان قوم، این حرام-
 زاده‌ها به دوزخ خواهند رفت، و آب و طعام به آن مردم، هیچکس
 نخواهد داد، و این مردم هم از این مسر به دوزخ خواهند افتاد.
 و آنان که قومی را می‌کشند، همه راه و روش آن قوم بر طرف
 میشود.^۱

ای کرشن! ما شنیده‌ایم جماعتی که نیکوکاری در قوم ایشان
 نمیباشد، آن جماعت همیشه در دوزخ می‌ماند.^۲
 عجب است که ما از ممر طمع ملک و راحت، قصد کشتن
 خویشان کرده‌ایم و اقدام برگناه بزرگ نموده.^۳.
 اکنون من در مقام جنگ نیستم و سلاح در دست ندارم؛ اگر
 پسران دهر تراشت مرا به سلاح بکشند به حال من خوب میشود!
 سنجی گفت که ارجن این سخن گفته، بر ارابه بنشست و
 غمناک شد و تیر و کمان از دست بینداخت.^۴.

تمام شد ادھیای اول وشادیوگ (Visadayoga) نام

۱- ج: فوجی را می‌کشند همه راه و روش آن قوم بر طرف می‌گردد.
 در دوزخ می‌باشند؛ اجمل: ای کرشن! ما شنیده‌ایم جماعتی که نیکوکاری ایشان معدوم شد،
 همیشه در دوزخ باشند.

۲- د: ما شنیده‌ایم جماعتی که به نیکوکاری قوم ایشان معدوم شد، آن جماعت همیشه
 در دوزخ می‌باشند.

۳- اجمل: قصد کشتن خویشان کرده‌ایم و قدم برگناه بزرگ نهاده.

۴- د: بینداخت. تمام شد ادھیای اول ارجن بکهاد نام و آغاز ادھیای دوم سانکهه جوکنام.

آغاز ادھیای دوم

سانکھه جوگ (Samkhya Yoga) نام

[ترغیب ارجن به جنگ!]

سنجه گفت که [چون کرشن او را از کمال مهربانی با دیده پرآب دید؛ فرمود:

ای ارجن! ترا در چنین محل مشکل این بیدانشی که از نقصان عقل تو خبر میدهد — و بزرگان آنرا نمی‌پستندند — از کجا پیدا شد؟ این روش به سرگ (Svarga)^۱ نمیرساند، و از آن نام نیک [برزبان بر] نمی‌آید.

ای ارجن! بیدل مشو، و جبن و صفت^۲ بیدلی زشت که در درون^۳ تو ممکن شده است، پگذار و برخیز!

ارجن گفت که ای کرشن! من بهیکم و درون (Drona) را که سزاوار تعظیم‌اند، چطور در میدان هیجاء به تیر زنم!^۴ و در روزگار حاصل کردن قوت، به گدائی به‌از کشن^۵ استادان بزرگ است، و اگر من این جماعت را کشته از [اموال] دنیایی ایشان تمتع گیرم؛ پس از اموال آغشته بهخون این‌ها بهرمند شده باشم و ما نمیدانیم که کشن این طوایف و فتح‌کردن بهتر است یا ناکشتن ایشان و اختیار^۶ هزیمت؛ با آن که معلوم نیست که نگار ظفر در کنار که خواهد آمد.

۱- سرگ (Svarga): آسمان اندر (Indra); بپشت.

۲- ت: و چنین و صفت بیدلی زشت؛ اجمل: بیدل مشو و صفت بیدل.

۳- د: در دل تو؛ اجمل: که بدل تو.

۴- د: زیستن.

۵- ج: اخبار هزیمت؛ د: اختیار هزیمت.

و جماعتی که از کشتن ایشان نمی‌باید زیست؟ آن پسران دهر تراشت‌اند که مسلح شده از بهرجنگ در برابر [ما] ایستاده‌اند و شوق من از ملاحظه معصیت و مهربانی تنزل کرده و دل من از بهرشناختن حقیقت نیکوکاری در حیطه حیرت درآمده؛ بنابر آن از تو می‌پرسم که هرچه درین باب بهتر باشد، و تو آنرا بتحقیق میدانی، با من بگو که من به تو پناه آورده‌ام و شاگردی تو کرده؛ پس تو مرا تعلیم بده.

و [حتی] اگر من با نیستی دشمنان، ملک و پادشاهی دیوتها بیا بهم^۱؛ آن زمان هم اندوهی که بهدل من راه یافته و حواس مرا خراب و پریشان ساخته است، بر طرف نمی‌شود!

سنگی گفت که ای دهر تراشت! چون ارجن پیش کرشن اظهار بی‌رغبتی کارزار کرد و مهر خاموشی بر لب نهاد؛ فارغ‌البال بنشست. درین وقت کرشن به ارجن که در میان دو لشکر غمگین نشسته بود، خنده‌زنان گفت که:

ای ارجن! غم جماعتی که نمی‌باید خورد، تو می‌خوری، و سخنان ارباب دانش می‌گوینی؛ اما دانا نیستی که دانایان نیک غم هیچ مرد و زنده نمی‌خورند! – و آن چنان نیست که من و تو و این راجه‌ها هرگز نبوده‌اند، و بعداز این نیز نخواهند بود.

چنان که جان در قالب به سه حالت می‌گذراند: خردی، و بزرگی، و پیری^{*}؛ همچنان این قالب [را] گذاشته بقالبی دیگر می‌ورد؛ بنابر آن بر ارباب دانش لازم است که از این رهگذر مضطرب نشوند، و پشیمانی نکشند.

ای ارجن! مدرکات حواس که گرمی و سردی و شادی و غمی می‌بخشد، جاودان نیست؛ پیدا می‌شود، و ناچیز می‌گردد؛ پس تو با شکیباتی [مقتضیات] آن مدرکات^۲ را تحمل بکن!

ای بزرگترین مردم! شخصی که [از] ارباب داش باشد، [و] راحت و محنت نزد وی یکسان بود، و از محسوسات زبونی

۱- ج: رفت.

۲- ج: و اگر من ملک و پادشاهی دیوتا بیا بهم.

* اجمل: خوردی، و جوانی، و پیری.

۳- اجمل: پس تو مقتضیات آن مدرکات را تحمل کن.

نمیکشد، سزاوار خلاصی است.*

و چیزی که به عدم مسبوق باشد^۱ همیشه نمیماند؛ و چون جان چنین نیست به‌وادی فناء منتقل نمیگردد. و دانندگان حقیقت کار این هردو مبحث را تحقیق^۲ کرده‌اند، کسی که این علم را پیدا ساخته، تو او را جاوید اعتقاد بکن. و این بیزوال را هیچکس ناچیز نمیتواند ساخت، و جان چون قدیم است، تغییر نمیپذیرد، و در قید کس در نمی‌آید. و قالب‌های او محدود میگردد، و نظر برین معنی نموده تو کارزار بکن.

و شخصی که اعتقاد او آن باشد که جان کسی را می‌کشد، و یا از دست کسی کشته میشود، او هیچ نمیداند – که نه او هیچکس را میزند و نه کسی او را. و او اصلاً پیدایش و فنا ندارد، و با هر بدن مخلوق نمیشود؛ پس چون به‌وصاف مذکوره موصوف است، حادث نیست؛ پس قدیم باشد؛ و نیز ازحالی به‌حالی منتقل نمیشود، و کهنه است و از کشتن بدن کشته نمیشود!
ای ارجن! کسی که او را این چنین اعتقاد کند، قطعاً فانی نمیشود، و چون او پیدایش ندارد و کم‌وبیش نمیگردد؛ وی را که بکشد و چه کسی او را تواند کشت!^۳

و چنان که آدمی جامه کهنه [را] گذاشته، رخت‌نو می‌پوشد، همچنان او از قالب‌کهنه برآمده در بدن نو درمی‌آید. و او را سلاح نمیتواند برد، و آتش نمیتواند سوخت، و آب فاسد نمیتواند ساخت، و باد خشک نمیتواند کرد. و در او سوراخ کردن ممکن نیست؛ و چون او را نمیتوان سوخت، [و] خشک [و] تر [و] فاسد نمیتوان ساخت، به‌وصفت دوام موصوف است، و از جای نمی‌جنبد، و در همه‌جا است، و ظاهر است.

و به نظر در نمی‌آید، و او را دگرگون نتوان ساخت؛ بنابرآن

* و سزاوار خلاصی است و چیزی که مسبوق بعدم باشد همیشه نمی‌ماند.

۱- د: دانش باشد و راحت و محنت نزد وی یکسان بود و از محسوسات زیونی نمیکشد
۲- د: تحقیق کرده‌اند و کسی که؛ ج: هردو جهت را تحقیق کرده‌اند؛ اجل: هردو
ججهت را تحقیق.

۳- اجل: پس چون باوصاف مذکور موصوف است، ای ارجن کسی که او را این
چنین خیال کند... و کم‌وبیش نمیگردد کرا بکشد و چه کس او را تواند کشت؟

ترا غمناک نمیباید بود.

ای درازدست! اگر اعتقاد تو آن باشد که او پیدا میشود، و فانی میگردد، برین تقدیر هم اندوه را بهدل خود راه ندهی که هر کس پیدا میشود، بتحقیق میمیرد، و هر کس که میمیرد، البته پیدا میشود؛ و درین مقدمه هیچ شببه نیست؛ پس ترا غم جان نباید خورد.

ای ارجن! اهل عالم در اول کار نبوده‌اند، و در آخر کار نیز نخواهند بود؛ [و] الحال دیده میشوند؛ پس غم این‌ها چرا باید خورد؟

هر که آن‌جان را حالا می‌بیند در عجب میشود، و همچنین هر کس که بیان حقیقت آن میکند، سخنان غریب میگوید، و شنونده را از آن حیرت دست میدهد؛ بنابرآن به کنه او پی نمیتواند برد.

ای ارجن! این جان که در همه قالب‌ها است؛ بهیچوجه کشته نمیشود؛ بنابرآن تو در بند غم هیچ جانی مباش. و نیکوکاری قوم خود منظور داشته از کارزار پشمیمان مشو که در طریقه چهتریان (Ksatriya)^۱ به از شیوه جنگ راستی کاری نمیباشد.

ای ارجن! در واژه سرگ (Svarga) بی طلب‌واشده، و چهتریانی که طالع فرخنده دارند، این چنین جنگ پاک می‌یابند. و اگر تو این کارزار که از جمله اعمال خیر است نخواهی کرد، از دایره نیکوکاری برآمده و نیکوکاری^۲ خود برهم‌زده گناهکار خواهی شد. و اهل عالم بدی ترا جاوید خواهند گفت؛ و مردم نیک را بدنام زیستن بدت از مردن است.^۳ و مهارت‌هیان (Maharathi)^۴ بزرگ خواهند گفت که ارجن ترسید، و از میدان کارزار بهدر رفت؛ و

۱- د: داشته از کارزار پشمیمان مشو که در طریقه کهتریان به از شیوه جنگ؛ اجمل: به از شیوه جنگ رستگاری نمیباشد.

نام دومین طبقه از چهار طبقه هندو که طبقه جنگاوران و اشراف و شاهزادگان است؛ ج: شیوه جنگ رستگاری نیست.

۲- ج، و اجمل: و نیکنامی خود.

۳- د: و اهل عالم جاوید بدی ترا خواهند گفت و مردم را بدنام زیستن بدق از مردن است.

۴- مهارت‌هیان (Maharathi): کشنده ده هزار نفر در یک روز. سردار و جنگجو. اجمل: و رتیان بزرگ.

کسانی که ترا مرد بزرگ و صاحب وقار اعتقاد کرده‌اند؛
نzd ایشان سبکی تو ظاهر خواهد گشت. و دشمنان بحرف مردانگی
تو انگشت طعنه خواهند نهاد، و زبان به سخنانی که مناسب شان
تو نیست خواهند گشاد؛ پس کدام محنت ازین سخت‌تر است؟
[و] اگر کشته خواهی شد^۱، سرگئ^۲ جای تو است، و اگر فتح
خواهی کرد، پادشاه روی زمین خواهی شد؛ بنابرآن، ای ارجن!
دل بر جنگ نهاده، برخیز.

و راحت و محنت و سود و زیان و ظفر و هزیمت یکسان
دانسته متوجه کارزار شو تا گنگه کار نشوی.

ماهیت فلسفه جوگ^۳!

و کیفیت علم سانکھیه (Samkhya)^۴ را با تو گفتم؛ اکنون ماهیت
[علم] جوگ (Yoga)^۵ [را] بیان میکنم که از رعایت^۶ آن تو از کمند
کردار رهایی یابی. و درین ورزش جوگ هر کاری که شروع کرده
میشود، —هر چند به اتمام نرسد— بی نتیجه نیست^۷؛ و گناه ناتمامی
عمل روی نمی‌نماید، و عمل قلیل هم درین روش عامل را از ترس
عظیم آمدن بعالی نگاه میدارد.

ای ارجن! در راه خلاصی همین یک راه است مقرون به یقین؛
و کسانی که به نگهبانی این طریقه مقید نیستند، عقل ایشان
برقرار نیست.

ای ارجن! مردم نادان —آنان [اند]^۸ که به سخنان طمع آمیز بید
اسیر و مقیداند و آنها را باور و اعتقاد میکنند^۹ و میگویند که

۱- د: اعتقاد داشته باشند.

۲- اجمل؛ و اگر خواهی مرد.

۳- سانکھیه (Samkhya): نام یکی از مکتب‌های ششگانه فلسفی هندو.

۴- جوگ (Yoga): نام یکی دیگر از مکتب‌های فلسفی هندو که آنرا مکتب علی‌سانکھیه نیز میتوان خواند و این دو مکتب (سانکھیه و جوگ) مکمل یکدیگرند. سانکھیه مکتب نظری و جوگ مکتب علی میباشد. اجمل: علم سانکھیه با تو گفتم اکنون ماهیت علم جوگ بیان.

۵- اجمل، و ج: که تو از رعایت آن از کمند کردار خلاصی یابی و درین ورزش جوگ.

۶- د: هر چند با تمام نرسد بی نتیجه است.

۷- د: مردم نادان طمع آمیز بید مقیداند و این‌ها را کل اعتقاد میکنند. اجمل: مردم آفانند که.

ازین به، عمل نمیباشد. و به کمند آرزو گرفتاراند، و مطعم نظر ایشان غیر از سرگش نیست؛ آن مردم [لذت] سخنان مذکور [در] بید (Veda) را نچشیده حیات و کردار و نتیجه آن میگویند^۱ و نیز ظاهر میسازند که آن سخنان سبب عیش و اقبال دولت است^۲؛ و جماعتی که مشتاق دولت و عشرت‌اند، عقل ایشان از این سخنان، قصوری پیدا کرده؛ بنابرآن عقل ایشان را در طریقهٔ جوگش به‌یقین نمیرساند.

ای ارجن! جماعتی که به‌وصف ستوگن و رجوگن، و تموگن موصوف‌اند؛ بیدها از بهرآن مردم^۳ در کار است، و تو از دایرهٔ مجموع این هرسه خصلت^۴ بیرون آی. و ترك راحت و محنت و نیکی و بدی و امثال آن گرفته، دل از فکر یافتن و نایافت‌خالی کن، و در ستوگن‌خالص استقامت ورزیده، هوشمندی را شعار خودساز. هر برهمنی^۵ که شناسای آفریدگار است، او را همه مقاصد بید - از^۶ اندک، و بسیار - حاصل می‌شود - چنان که از آب بزرگش، همه کارها که از آب مطلوب است، میسر گردد، و به‌خلاف آن، از آب اندک که جمیع مدعیات^۷ به‌یک دفعه از او بهم نمیرسد. و تو کار بکن و نتیجه آن مخواه و از عمل پشیمان مشو و

۱- ج: آن مردم لذت سخنان بید را نچشیده حیات و کردار و نتیجه آن میگویند.
۲- د: و آن سخنان بهجت و اقبال و دولت است. اجمل، و ج: و جماعتی که مشتاق دولت و عزت‌اند عقل ایشان از معر سخنان طمع آمیز فتوری پیدا کرده بنابرآن ایشان را در طریقه.

۳- ج: موصوف‌اند از بهرآن مردم در کار است - ترجمة عبارت برین تقریب است: جماعتی که به‌وصفت رجوگن و تموگن و ستوگن موصوف‌اند، نظر بر منطق بیدها دارند، و تو از دایرهٔ این هرسه خصلت بیرون آی.

۴- د: مجموعه این هرسه خلت؛ ج: از دایرهٔ مجموع این خصلت برون آی.

۵- اجمل، و ج: ساز و برهمنی.

۶- اجمل، و ج: چنان که دریابی (= رودخانه‌ای) که از همه جانب پرآب است و همه کارها که از آب مطلوب است، میسر می‌گردد به‌خلاف آن از آب اندک که جمیع مدعیات بیک دفعه.

۷- د: مدعیات است. ماحصل اینکه بیدها برای برهمنی که معرفت حاصل کرده باشد مثل سبوبی آب است درون دریا و تراپزد که کار کنی لیکن نظر به نتیجه آن نداشته باش؛ ج: اندک جمیع مدعیات بیک دفعه بهم نمیرسد.

ترک آن مده^۱.

ای ارجن! از نتیجه کردار قطع نظر نموده در معرفت آفریدگار ژابت قدم بوده، بود و نابود را یکسان دانسته، بعمل قیام نمای که جوگ همین یکسان بودن است. و کاری که از ممر نتیجه کرده میشود، بمراتب کمتر است از اعمال [طريقة جوگ]. و تو در طريقة جوگ درآی. و آنان که نتیجه اعمال میخواهند، خسیس— ترین مردم اند.

و کسی که خواهش جوگ دارد، دوچیز بگذارد؛ یکی: نیکی، و یکی: بدی. [بنابرآن] تو به عقل^۲ جوگ رجوع کن. و جوگ عبارتست از: زیرگی در عمل.

و کسانی که به عقل جوگ آمیزش دارند، آن دانایان از کمند پیدایش، و فناء رهایی یافته، از ترک نتیجه اعمال به جایی که هیچ بدی ندارد^۳ میروند. و هرگاه عقل تو بیابان بی دانشی قطع خواهد کرد، آن هنگام هرچه [تو] شنیده‌ای، و خواهی شنید؛ ترک آن خواهی گرفت. و عقل تو از شنیدن سخنان معاملات مردم و احکام بید^۴ پریشان شده؛ [وقتی که] در معرفت آفریدگار ثبات و استقامت^۵ پیدا کرد؛ نتیجه جوگ خواهد یافت.

ارجن گفت: مردی که خرد او در شناخت کردار ثبات و استقامت^۶ پیدا کرده، نشان او چیست؟ و سخن کردن و نشستن و راه رفتن او چطور می‌باشد؟

کرشن گفت که ای ارجن! مردی که از جمیع آرزوها[ی دل] بگذرد، و در استغراق چنان فرحت‌گیرد که از رسیدن محنت پریشانی نکشد^۷ و به طلب راحت نپردازد، و بحرف دوستی و

۱- د: و از عمل پشیمان شده ترک آن نده.

۲- ج: فعل.

۳- د: هیچ ندارد.

۴- ج: حالات مردم و احکامات بید.

۵- د: آفریدگار ثبات [و] استقامت پیدا کرد نتیجه جوگ‌خواهی یافت. اجمل: پیدا خواهی کرد.

۶- ج: خرد او در شناختن کردار ثبات و استحکام پیدا کرده، د: در شناخت کردار ثبات و استقامت؛ اجمل: در شناختن کردار ثبات و استقامت.

۷- د: مستقیم الفعل اجمل: و در استغراق جان فرحت‌گیرد و از رسیدن محنت پریشانی فبیند.

دشمنی، خط در کشد، و از حیطه ترس و قهر برآید؛ او را مستقیم العقل گویند^۱. و نیز شخصی که دل به هیچ کس ندهد، و از حصول امر مرغوب خوشحال نشود، و از رسیدن امر موحش، بدحال نگردد، و حواس را از محسوسات کشیده دارد، — مانند: کشیدن سنگ پشت اعضای خود را — باید دانست که عقل او برجاست.

و مردی که چیزی نمیخورد، او را به مدرکات حواس نسبت نمی‌ماند؛ اما لذت زبان بر طرف نمیشود، مگر وقتی که به آفریدگار واصل شود؛ آن زمان لذت زبان هم نمی‌ماند!

ای ارجن! مرد دانا هرچند علاج مغلوب کردن^۲ حواس مینماید؛ اما آن حواس پر زور از قوت خود، دل[او] را به جانب خود می‌کشد. پس از آن جوگی حواس رازبون ساخته و از آن اینشده می‌نشینند. و هر که حواس را در قید کند؛ او را مستقیم العقل^۳ گویند. و مردی که دریند تحصیل مقتضیات^۴ حواس باشد؛ او گرفتار کمند محسوسات گردد، و از این گرفتاری آرزو پیدا می‌شود، و از آرزو: غصه بوجود می‌آید؛ و از غصه، غفلت رو مینماید؛ و از غفلت، فراموشی مستولی گردد؛ و از فراموشی عقل زوال پذیرد؛ و از زوال عقل، راه خلاصی از دست رود. و شخصی که دل خود را به دست آورده^۵ با حواسی که از نسبت دوستی و دشمنی مبرراست؛ ادرالک محسوسات بکند؛ آن شخص را آرام دل حاصل شود. و از آرام^۶ دل جمله محنت‌ها معدهم گردد، و عقل او بمرتبه کمال پرسد. و مردی که حواس را مغلوب ساخته، عقل او به سوی کمال ترقی می‌کند.

و کسی که این چنین عقل ندارد؛ او را مراقبه دست نمیدهد. و بی مراقبه آرام نمی‌باشد، و مرد بی آرام؛ بساحت نمی‌سد. و

۱- د: مستقیم الفعل؛ ج: و در استفراق جان فرحت گیرد و از رسیدن محنت برشانی بیند.

۲- ج: مغلوب ساختن حواس می‌کند؛ اما آن حواس هر روز از قوت خود دل او را... پس آن جوگی حواس رازبون ساخته و از آن من شده بنشینند. د: اما حواس پر زور.

۳- د: مستقیم الفعل.

۴- ج: تصرفات حواس.

۵- د: دل او خود را به دست آورده.

۶- د: حاصل شود و آرامد.

شخصی که دل خود را جمع نساخته آن دل عقل او را پریشان میسازد، مانند پریشان ساختن باد کشتی را که ملاح آن غافل بود. ای درازدست! برین تقدیر باید دانست مردی که^۱ حواس خود را از مقتضیات آنها جدا ساخته، خرد او بمرتبه کمال رسیده است^۲. و شخصی که غالب بر حواس خویش است، در شب غفلت جهانیان، بیدار میباشد؛ و در امری که عame مردم بیدارند، او در خواب. و چنان که از داخل [شدن] آبها، دریابی که از جمیع^۳ جوانب پرآب است، از جا نمی‌جنبد و برقرار است؛ همچنین مردی که همه آرزوها در ذات او فراهم آیند؛ آن مرد به آرام می‌شود؛ و کسی که خواهان آرزو[ها] است، آرام نمی‌یابد.

و هر که جمله آرزوها ترک داده، از دایره طمع برآید، و به هیچ چیز دل ندهد، و بارتکبر^۴ از سر بیندازد؛ او به آرام دل پرسد. ای ارجن! این روش یافتن پروردگار است، و با این طریقه غبار غفلت برآینه دل نمی‌نشیند، و اگر این روش یک لحظه هم هنگام مردن میسر شود، صاحب آن، آفریدگار را بیابد.^۵.

تمام شد ادھیای دوم سانکھ جوگ (Samkhya Yoga) نام

- ۱- ج: ای درازدست غافل! برین تقدیر باید دانست مردی که.
- ۲- د: جدا جدا ساخته خبرداد بمرتبه کمال رسیده است؛ ج: آنها جدا ساخته خود او بمرتبه کمال رسیده است.
- ۳- د: از وصل آب‌های دریا که از جمیع.
- ۴- ج: باد تکب، و ظاهراً اصبح منماید.
- منظر ایست که آب دریا از جویارهایی که به او می‌بینند هیچگاه تیر گشی نمی-
- پذیرد و آرامش خود را از دست نمیدهد. د: از جا نمی‌جنند و برقرار است.
- ۵- د: یک لحظه هم مردن میسر صاحب آن آفریدگار را بیابد. تمام شد ادھیای دوم. آغاز ادھیای سیوم کرمجوگ (Karmayoga) نام.

کرم جوگ

(Karmayoga) سوم ادھیاں (Adhaya)

ارجن گفت که ای کرشن! اگر تو ورزش جوگ را به از طریقہ کردار میدانی؛ پس مرا از چه رہگذر، در کارهای مهیب و موحش می اندازی؟!^۱ ای کرشن! تو از سخنانی که متضمن طریقہ کردار و روش جوگ میگویی، عقلمرا پریشانمی سازی، و مرا در شکمی اندازی؛ بنابرآن یک سخن از روی تحقیق بامن بگو^[۲] که مرا از آن خلاصی رونماید.

کرشن گفت: ای دور از گناه! مردم زمانه با^۳ دو روش مقررون اند؛ و من [آن] هردو روش را به تو گفتم^۴؛ و مردم پاکدل را آداب معرفت آفریدگار تلقین کردم، و جماعتی را که مقید به اعمال اند، بر طریقہ کردار مطلع ساختم.

و مرد بی عمل خلاصی نمی یابد، و اگر پیش از صفاتی باطن ترک اعمال گیرد، بمرتبہ کمال نرسد^۵ و یقین است که هیچ کس یک لحظه از عمل خالی نیست، و همه کس بمقتضای خصلت‌های خود، در کار کردن بی اختیار است. و هر که حواس عمنی خود جمع سازد و محسوسات را به دل، یادآورد؛ آن نادان، خداوند زرق و

۱- ج: اگر تو سنجوگ را به از طریقہ کردار میدانی مرا از چه رہگذر در کارهای مهیب و موحش می اندازی بنابرآن یک سخن از روی تحقیق با من بگو.

۲- د: مردم زمانه با دو روش و من هردو روش را با تو گفتم.

۳- عبارت نسخه «د» در اینجا مشوش است و با نسخ دیگر رفع تشویش بعمل آمده است.

۴.. ج: مرتبہ کمال بررسد.

تزویر است^۱؛ و آن که حواس عملی [خود] را در باطن زبون سازد، و در ظاهر با حواس‌های عملی به کارها بپردازد؛ آن بی‌طبع، بهترین مردم است.

ای ارجن! به این روش تو پیوسته کار می‌کرده باش که عمل کردن به از ناکردن است^۲ والا از ترک کارها قالب تو به سبیل فناء خواهد رفت. و عملی که از بهرآفریدگار کرده می‌شود؛ سبب گرفتاری نمی‌گردد، و کاری که نظر به غیر او [به] عمل درمی‌آید^۳ پای بند صاحب خود می‌شود.

ای ارجن! آرزوی نتیجه بگذار و کاری از بهرآفریدگار بکن. در زمان گذشته، هنگامی که برهمای (Brahma) خلق را پیدا کرد، عمل چگ^۴ (Yajna) آشکار نمود، و گفت که ازین عمل افزون شوید و جمله حاجات شمارا خواهد برآورده و ازین عمل دیوتا (Ha) [ها] را راضی خواهید ساخت. و دیوتاها شما را خوشحال خواهند کرد، و از این خوشحالی بهخلاصی خواهید رسید. [و] چون عمل چگ^۴ به نیت دیوتا خواهید کرد؛ دیوتا نیز همه اسباب عیش به شما عطاء خواهد نمود، و کسی که بخش دیوتا را به ایشان نداده بخورد، آن کس دزد [دیوتا] است.

و هر که بخش دیوتا را جدا کرده، بقیه [آن] را بخورد، آن دانا از حیطة گناهان برآید. و کسانی که محض از برای نفس خود خوردنی می‌پزند، خوردن آن بدرکداران عین گناه است. و آدمیان از غله پیدا می‌شوند و غله از باران، و باران از جگ^۴، و جگ^۴ از کار^۵ کردن، و کار از بید (Veda)، و بید از برهمای، و برهمای از آفریدگار، و آفریدگاری که به همه چیز محیط است، او در

۱- اجمل: خداوند تمذیق.

۲- د: ای ارجن تو پیوسته کار کرده می‌کرده باش که عمل کردن و ناکردن است و الا از ترک کارها؛ ج: ترک کارها قالب تو به سبیل فنا خواهد رفت.

۳- ج: و کاری که نظر به غیر او بعمل درمی‌آید، پای بند صاحب خود می‌شود؛ د: و کاری که درنظر به غیر او در پای بند صاحب خود نمی‌شود عمل نمی‌آید؛ اجمل: و کاری که نظر به غیر عمل درمی‌آید.

۴- د: بیکار کردن. اجمل: و بید از آفریدگار که [بر] همه چیز محیط است درجگ همیشه می‌ماند و آنان که برین قریب عمل نمی‌کنند عمر خود را بگناهان مصروف می‌سازند و مغلوب حواس‌اند، زندگانی آنها ماحصل ندارد. برین قریب عمل نمی‌کنند، عمر خود را به گناهان مصروف کنند.

جگ میماند. و آن که بدین ترتیب عمل نمیکند، عمر خود را به گناهان مصروف کند و مغلوب حواس است و زندگی او حاصل^۱ ندارد. و شخصی که محبت آفریدگار حاصل کند برنهجی که باطن او از این نسبت پرگرد، و از این شیوه فرخنده، خوشحال و خرسند بود، آن شخص به عمل دیگر احتیاج ندارد. و از کار کردن ثواب نمی‌یابد؛ و از ناکردن گنہکار نمیشود، و او را در جهان از بهر خلاصی حالت منتظر نمی‌ماند^۲. بنابرآن تو از نتیجه قطع نظر کرده کاری که می‌باید کرده، بکن؛ چه هر کس که کاری بی طلب نتیجه بکند، آفریدگار را بیابد – چنان که راجه جنک (Janaka)، و امثال آن از طریقه عمل بمربتبه خلاصی رسیده‌اند؛ تو نیز به قصد نفع مردم و ترغیب ایشان، در روش نیکوکاری عمل بکن که هرچه مردم بزرگ میکنند؛ مردم دیگر به آن قیام می‌نمایند، و چیزی را که بزرگان نمی‌پسندند، دیگران نیز نمی‌پسندند.

ای ارجن! مرا در هرسه عالم کاری از بهر عمل نمانده است^۳ و انتظار یافتن چیزی نمی‌کشم؛ با وجود آن من کار میکنم!

ای ارجن! اگر من با رعایت شیوه هوشمندی کار بکنم، سایر مردم راه و روش من گزینند^۴. و هرگاه من ترك عمل نمایم، مردم گمراه شوند و راه نیکوکاری مسدود گردد، و گمراه‌کننده مردم باشم.

ای ارجن! چنان که مردم نادان بطبع نتیجه از تهدل کار میکند، همچنان مردم دانا با توجه خاطر و قطع نظر از^۵ نتیجه بجهت نگاهداشت مردم بر طریقه نیکوکاری عمل میکند. و مردم نادان که به طریقه اعمال، مقید‌اند، عقل ایشان را پریشان نمی‌باید ساخت و به حال خود باید گذاشت. [و] مرد دانا را باید که

۱- د: باصل؛ ج: حرمتی ندارد.

۲- ج: در جهان از بهر خلاصی حالت منتظره نمیماند؛ د: از بهر خلاصی منظره مینماید.

۳- ج: ای ارجن مرا در هرسه عالم کاری از بهر عمل نمائده است و انتظار یافتن چیزی نمیکنم با وجود آن من کاری میکنم. د: مرا درین عالم.

۴- ج: کار نکنم سایر مردم راه و روش من بگیرند؛ د: کار بکنم سایر مردم راه و روش من بگزینند.

۵- اجمل: چنان که مرد نادان... همچنان مرد دانا قطع نظر از نتیجه بجهت نگاهداشت مردم در طریقه نیکوکاری عمل میکند.

به همه کارها قیام نماید و مردم را نیز برآن دلالت کند؛ و کارهایی که از قالب و حواس موجوده پرکرت^۱ بوقوع می‌آید، مردمی که دل او از تکبر تیره شده، میگوید که: این کارها من میکنم. و شخصی که حقیقت حواس میداند، و بر مدرکات آنها نیز اطلاع دارد؛ عقیده او آنست که حواس از محسوسات بهره‌مند می‌شود؛ و آن دانای معانی مذکوره می‌گوید که من هیچ کار نمیکنم. و کسانی که به وصف^۲: ست، و رج، و تم که از پرکرت پیدا شده آمیزش دارند، عقل آن ابله‌ان بی‌دانش را مردم دانا برهم نزنند^۳.

ای ارجن! تو از حیطه طلب، و طمع برآمده، و دامن از غبار اندوه، افشارنده، جمله کارهای خود به من بگذار، و قدم در میدان کارزار بنه^۴. و آنان که ارباب یقین‌اند، هرگاه برسخنان من انگشت اعتراض و انکار نا تهاده عمل خواهند کرد؛ ایشان هم به مقتضای^۵ اعمال در مقام خلاصی خواهند رفت.

و جماعتی که در مقام رد سخنان من خواهند شد^۶؛ تو ایشان را گروه نادان و بیدل و گمراه اعتقاد بکن؛ و مردم دانا هم^۷، در کار کردن، بمقتضای عادت بی‌اختیار[ند]. از مردم نادان چه گوییم؟ و نشاید گفتن که چون [جميع] جانداران بر مقتضای طبیعت خود کار میکنند؛ پس در منع ایشان فایده چیست؟

چه مدرکات حواس مشتمل بردو چیز میباشد: دوستی، و دشمنی. و مرد را زیبون این دو چیز نباید بود که این‌ها نخستین دشمنان راه خلاصی‌اند. و نیکوکاری قوم خود هر چند اندک بعمل درآید، به از نیکوکاری قبیله دیگر است؛ اگر چه بروجه اتم کرده شود. و در نیکوکاری قوم خود اگر کشته هم گردد، پستدیده است؛ و نیکوکاری دیگران موجب بدی و باعث خوف میباشد.

۱- ج: مولود پرکرت؛ د: حواس مولود پرکرت.

۲- ج: با وصف: مت؛ د: به صفت.

۳- ج و د: برهم نزنند. اجمل: برهم نزنند.

۴- د: قدم در میدان کارزار بگذار؛ ج: قدم در میان کارزار بنه.

۵- د: انگشت اعتراض و انکار نا تهاده عمل خواهید کرد و ایشان هم بمقتضای آن

۶- د: رد سخن من خواهد شد.

۷- ج: مردم نادان هم در کار کردن بمقتضای عادت بی‌اختیار است. از مردم دانا

چه گوییم؟

ارجن گفت: ای کرشن! آدمی برگناه کردن راضی نیست، و آن که مرتکب جریمه میشود^۱ بنهجی که گویا او را بهزور برآن^۲ میدارند، از حکم گشت.

کرشن گفت: که حرص عین غضب^۳ است؛ و از رجگن پیدا میشود؛ و اصلا سیری ندارد، و وسیله‌ای است گناهان بزرگ را، تو او را ببروی زمین، دشمن قوی بدان. چنان که دود، آتش را می‌پوشد؛ و زنگ آینه را؛ [و] پرده رحم (الب Ulba) جنین را^۴. ای ارجن! حرص که همیشه دشمن آدمی است، [و] همخواش هرگز سیر نمیشود،

دانش مرد دانا را می‌پوشد و فرو میکشد و محل آن در ده حواس و دل و عقل^۵ است؛ و او معرفت آفریدگار را محو می‌سازد. ای بزرگترین فرزندان بهرت (Bharata)! بتابرآن تو اول حواس خود را در قید کن؛ پس از آن حرص معصیت اثراکه معرفت علمی و عملی^۶ آفریدگار [را] زایل می‌سازد، از بیخ برکن. و در قالب آدمی، حواس قوی است، و دل از آن قویتر، و از دل: خرد، و از خرد: جان.

ای درازدست! برین موجب جان را از عقل قویتر اعتقاد کرده این را به او زیر کن و حرص دشمن را بکش.^۷

تمام شد ادھیای سیوم کرم جوگه نام

۱- د: جریمه است.

۲- د: او را بدردان میدارند؛ یعنی: گوییا اموز ویران.

۳- ج: عین خفت است.

۴- منظور اینست که رحم مادر جنین را پوشیده میدارد. عبارت در متن سانسکریت چنین است: (بهگود گیتا - ادھیای سوم - اشلوک^۸ Garbha^۹) Yatho Lbenavto تبران (مارک) آمده که ظاهرآ کلمه تحریف شده «مال» Mala^{۱۰} بمعنی کنافت باشد و در ادب سانسکریت واژه بصورت «مارک» یا «مارگ» Marga^{۱۱} (راه) که بمعنای پرده رحم باشد نیامده است مگر آنکه این واژه متعلق بیکی از گویش‌های محلی هند باشد. د: آینه راه، مارک بجه را (مارک بربازان هندوی یعنی: صور وقت برآمدن بجه پوشیده می‌آید) - همچنان حرص دانش را [فرو پوشد]. اجمل: چنان که دود آتش را می‌پوشد، و زنگ آینه را تاریک می‌نماید؛ همچنان حرص داشت را.

۵- د: دل عقل. اجمل: حواس و عقل و دل است، او.

۶- د: که معرفت و عملی و علمی.

۷- د: آنرا به او زیر بکن و دشمن حرص را بکش.

آغاز ادھیای چهارم

کرم سنیاس جوگ (Kama Samnyasa Yoga) نام

کرشن بازگفت که ای ارجن! من کیفیت جوگ را که نتیجه او هرگز کم نمیگردد، باتوگفتم، و قبل ازاين، همین عمل خورشید^۱ را نیز تلقین کرده بودم، و او با راجه من (Manu) گفت، و من با راجه [اکھواک (Iksvaku)] .

همچنین دست به دست می آيد، و راج رکھه‌ها (Rajarsi) نیز این عمل می دانستند. ای کشندۀ دشمنان! بعداز آن، این روش مدت مدید از میان مردم برافتد. و امروز من آنرا با تو گفتم؛ و این راه از عهد قدیم آمده است، و چون تو خدمتگار [و] یار منی؛ بنابرآن، [من] این سر عظیم پیش تو ظاهر ساختم.

ارجن گفت: ای کرشن! پیدایش تو بعداز پیدایش خورشید است؟ من از کجا دانم که تو [اول] او را برین طریق دلالت کردي؟ کرشن گفت: ای ارجن! پیدایش من و تو در این عالم از حیطۀ شمار بیرون است، و من جمیع حالات پیدایش خود [را] میدانم، و تو نمیدانی [که] من نه پیدا میشوم، و نه فانی میگردم؛ و صاحب جمیع جاندارانم و با قوت دانش خود در عالم اجسام به صورت جسمی می آیم.^۲

ای فرزند بهرت (Bharata)! زمانی که روش نیکوکاری نقصان می پذیرد، و مراسم بدکداری ترقی میکند؛ [من] آن هنگام اختیار قالب نموده، از بھر نگهبانی نیکان، و هلاک بدان به جهان می آیم.

۱- واژه خورشید ترجمة: وی وسوات (Vivasvat) (ذات واحد روشن)، خورشید.

۲- ج: در اجسام عالم بصورت جسمی می آیم.

و بجهت حفظ طریقه نیکوکاری در هرجگئ (Yuga)^۱ ظاهر می‌شوم. و هر کس پیدایش و اعمال مرا که بکردار دیوتا (Devata) می‌مایند، از قرار نفس‌الامن بداند او بعداز گذاشتن قالب خود دیگر بوجود، نیاید، و به من واصل گردد.

و کسانی که از دایرۀ دوستی و دشمنی و ترس و غصه [و قهر] برآمده بمراقبة من که پناه ایشانم، اشتغال دارند؛ و از قوت دانش و ریاضت صفائی پیدا کرده، این چنین سردم بیشمار به من واصل گرددن^۲.

و من خلق را درخور خدمت ایشان، جزا میدهم؛ ای ارجن! سایر مردم که به خدمت دیگران قیام مینمایند، آن هم خدمت من است.

چون نتیجه کردار از دیوتها در اندک زمان می‌یابند؛ بنابرآن خدمت آنها می‌کنند و به من زود می‌توانند رسید.

و آنچه دیوتها به مردم میدهند، نظر بر اعمال ایشان می‌باشد و من قطع نظر از اعمال، بخشش می‌کنم. و من هر چهار قوم [را] از بیره‌های مختلف و اعمال گوناگون پیدا کرده‌ام.

ای ارجن! من هر چند پیداکنند، و کشنده ایشان و به وصف قدیم موصوف؛ اما [تو مرا] غیرپیداکنند و کشنده اعتقاد بکن.

من گرفتار کمند کردار نمی‌شوم، و نتیجه اعمال تمیغواهم؛ و هر که مرا این چنین اعتقاد کند، به زنجیر اعمال بسته نگردد.

و جماعت متقدمین، آنان که خواهان مرتبۀ خلاصی بودند، بموجب این عقیده کار می‌کردند؛ بنابرآن تو نیز عمل بکن –

چنان که راجه‌های گذشته مرا شناخته اختیار [عمل] نمودند. و در وادی شناختن عمل و ترک آن، ارباب دانش هم حیرانند؛

و من به تو کاری می‌فرمایم که بسبب آن، از این عالم خلاصی یابی: و کیفیت^۳ کار کردن و ناکردن و بد کردن می‌باید دانست. اما شناختن حقیقت اعمال (یعنی: عملی که ضرور است، ترک آن نداده

۱- جگ (= یوگ = Yuga): زمانه، عصر، دور و قرن.

۲- ریاضت صفا پیدا کرده... به من واصل شده‌اند.

۳- اجمل، و ج: و من بسیار قوم را از بیره مشرب‌های مختلف و اعمال گوناگون پیدا کرده‌ام.

۴- ج: حقیقت.

کاری بکند و نتیجه نخواهد) دشوار است.
و کسی که کرده را ناکرده [بیند، و ناکرده] را کرده اعتقاد
کند؛ همان خردمند است، و [همان] جوگی و کننده جمیع^۱ آرزوها
و کارها.

و مردی که قصد اعمال میکند، و خواهان نتیجه نیست، و از
آتش^۲ دانش خود جمله اعمال را سوخته (یعنی: تکیه بر اعمال
ندارد) او را^۳ اهل دانش دانا میگویند.

و کسی که هیچ‌گاه آرزوی اعمال و حصول نتیجه به‌دل
نمیرساند و همیشه سیر و مستغنى بنظر درمی‌آید، و حاجت به
کسی^۴ نمیبرد؛ او هرچند عمل میکند، گویا [هیچ] کاری نکرده.
و شخصی که چیزی نمیخواهد و صفاتی دل و پاکی بدن شعار
اوست و ترک همه [چیز] کرده، کارها بموجب حفظ بدن نمیکند^۵
بردامن این چنین کسی گرد گناه نمی‌نشیند.

و هر که بریافتن چیزی بی طلب قناعت بکند، [و] از حیطه
راحتی و محنت و نیکی و بدی برآمده و بر مردم دنیا^۶ حسد نمیبرد،
و از یافتن و نایافتن بریک حال بود، این چنین کس هرچند در وادی
کار درآید، به‌کمند کردار گرفتار نمی‌شود.

و کسی که ترک همه چیزها کرده از دایره نیکی و بدی برآید،
و دل او در معرفت آفریدگار [Brahma]^۷ آرام گیرد، هر کاری که
از بہر آفریدگار میکند به او برسد.

و هرچه داده میشود و چیزی که نداده می‌شود و اسباب هوم
و آتش و دهنده چیزها همه آفریدگار است^۸ و کارهایی که از
بہر آفریدگار کرده میشود؛ اگر از صدق دل بوقوع آید، آفریدگار
از آن یافته میشود.

[و] بعضی اهل عمل، جگ (Yajna) دیوتا میکنند، و دیگران

۱- د: جوگی و جمیع.

۲- ج: در آتش.

۳- اجل: سوخته یعنی تکبر بر اعمال ندارد؛ ج: ندارد، او را.

۴- د: صاحب به کس.

۵- د: بدن میکند.

۶- د: چیزی مطلب قناعت بکند... بر دنیای مردم؛ اجل؛ و بر مردم دنیا حسد نبرد.

۷- د: و دل او در معرفت آفریدگار بکند بر سرد هرچه داده میشود و چیزی که نداده
میشود. اجل؛ و هرچه داده میشود به آن داده میشود و اسباب هوم و آتش و دهنده خیرها همه
آفریدگار است.

جگ آتش آفریدگار.

و گروهی در آتش حبس حواس را میسوزد، و قومی در آتش حواس محسوسات [دل] را و جماعتی [در آتش] در زبون ساختن دل مدعیات حواس را؛ و این آتش از معرفت آفریدگار افروخته شده است.

و بعضی جگ بخشش دنیا میکنند، و طایفه جگ ریاضت، و قومی جگ جوگ، و دیگران جگ خواندن بید (Veda) و نزد بعضی همین معرفت آفریدگار جگ (Yajna) است. و این طوایف طریقه اعمال [را] طی میکنند و به کار کردن مقید باشند و راه و روش جمیع این مردم پسندیده است.

و فرقه دم بالا [= Prana] را با دم پایان [= Apana] جمع ساخته حبس نفس میکنند^۱، و جگ این جماعت همین است. و جمعی برخوردن اندک قرار داده، د مرد را در دم نگاه [می] دارند و جمیع این مردم دانندگان جگ [اند] و گناهان^۲ خود را از این عمل محظوظ ساخته اند.

و خورندهان طعام پاک را جگ اند، و آفریدگاری که فنا را بر او گذر نیست می یابند^۳.

ای بهترین کوروان! کسی که به عمل جگ قیام نمی نماید، او را این جهان هم [میسر] نیست، آن جهان از کجا باشد؟ و این چنین جگ ها در بیان بسیار مذکور شده است. و اگر تو این جگ ها را از سر اعتقاد کنی، از جهان خلاصی یابی.

و جگ [= قربانی] معرفت آفریدگار، به از جگ دنیاست. ای سوزنده دشمنان! جمله کارها در معرفت کردگار محو میگردد. و دانندگان آفریدگار و حقیقت کار از خدمت [و] پرستش طریقه معرفت آفریدگار با تو خواهند گفت^۴.

۱- نفس یا دمی که به سوی بالا میرود آنرا در زبان سانسکریت: پران (Prana) میگویند، و دمی که بطرف پایین میرود آنرا اپان (Apana) خوانند و به زبان عربی این دو را شبیق و زفیر نامند.

۲- د: دانندگان جگ آنان که گناهان؛ اجمل: جگ اند، و آنان که گناهان.

۳- در این قطعه اشاره به طرق مختلف مکتب یوگا (Yoga) و مراتب آن شده است؛ اجمل: و خورندهان پاک لقمه بقیه جگ اند، آفریدگاری که فنا را بر او گذر نیست می یابند.

۴- ج: پرستش تا تعلق طریقه معرفت با تو خواهم گفت.

و بعداز دانستن آن طریق، دیگر به راه بیدانشی نخواهی افتاد، و آن زمان جمیع مخلوقات را در خود مشاهده نموده، خود را در من خواهی دید.^۱

و بر تقدیر [ای] که تو سرحلقه بدکرداران هم باشی؛ [هرگاه] برکشتی معرفت سوار شوی؛ از دریای گناهان خواهی گذشت.

ای ارجن! چنانچه آتش سوزان پرحدت، هیزم را می‌سوزد؛ همچنان آتش معرفت آفریدگار جمیع اعمال را خواهد سوت.

و درین عالم هیچ عمل پاک‌تر از معرفت آفریدگار نیست [و] مردی که از ورزش جوگ (Yoga) به مدت دراز به کمال رسیده است؛ او معرفت کردگار در ذات خود می‌یابد.

و شخصی که حواس خود را زبون ساخته بمرتبه یقین رسیده باشد، او را معرفت آفریدگار حاصل می‌شود، و از حصول معرفت بی‌توقف، مالک مقام آرام [می] گردد.

و مرد نادان بی‌یقین که شک بهدل او راه یافته، از هردو جهان محروم است و روی راحت نمی‌بیند.

ای ارجن! مردی که از شغل جوگ (Yoga) ترک اعمال کرده و از حصول معرفت از وادی شک برآمده..، نفس خود را زبون ساخته^۲ است؛ او گرفتار کمند کردار نمی‌شود.

بنابر آن ترددی که بهدل تو متمكن شده است^۳؛ به شمشیر دانش بریده در وادی کردار درآی و اقدام بر جنگ^۴ می‌نمای.

تمام شد ادھیای چهارم کرماسنیاس‌جوگ (Karma Samyasa Yoga) نام

۱- اجمل: بعداز دانستن آن طریقت دیگر به راه بیدانشی نخواهی افتاد. ای ارجن! از آن معرفت، در همه چیز، و همه کس، و هم در خود، مرا خواهی یافت. و بر تقدیری که سرحلقه

۲- اجمل: نفس خود را شناخته است.

۳- ج: بنابر آن آذوبی که بهدل تو متمكن است؛ بنابر آن آذوبی که بهدل تو متمكن شده است با شمشیر دانش بریده در وادی کردار درآی، و اقدام در جنگ نمای.

آغاز ادھیای پنجم

سنیاس جوگ نام (Samnyasa Yoga)

ارجن گفت که ای کرشن! تو هم ترک اعمال میگویی، و هم اختیار کار می فرمایی؛ راهی که بهترین این هردو طریقه^۱ بود؛ از روی تحقیق با من بگوی.

کرشن گفت که ترک اعمال و اختیار آن^۲، هردو سبب خلاصی است؛ اما درین هردو روش، کار کردن به از ناکردن است.

و کسی که از راه ترک اعمال^۳ میرود؛ اگر در او این [دو] نشان یافته شود، بدان که او درین وادی صادق است: اول آنکه از دوستی و دشمنی اهل عالم قطع نظر کرده باشد، دیگر [آن که] اندیشه راحت و محنت و مانند آن گرد دل او نگردد.

ای درازدست! هر که به این اوصاف، متصف بود؛ از دایره پیدایش به آسانی برآید.

۱- منظور از عبارت این هردو طریقه، طریقة مکتب سانکھیه (Samkhya) و طریقة مکتب (Yoga) میباشد که اولین مکتب علمی و دومین مکتب عملی فلسفی است و هریک از این دو مکتب مکمل یکدیگر است. فلاسفه هندو مکتب سانکھیه و مکتب جوگ را با هم طبقه بندی میکنند زیرا در اغلب موارد مشترک میباشند. مکتب جوگ در روش خود غالباً از قواعد و اصول مکتب سانکھیه پیروی میکند ولی جوگ نه تنها به وجود روح فردی تصریح دارد بلکه به وجود یک روح کلی نیز معتقد است که از امور و اعراضی که درسایر ادراوح مؤثر است، میرا میباشد. مقصود از جوگ در این مکتب تشخیص بین مدرک و مستدرک است. از مشخصات طریقة جوگ انضباط و نظم عملی آن است که بوسیله آزمایش روحی و غلبه بر امیال و شهوات و سلطه بر حالات دماغی به دست می آید. و این طریقه دارای هشت رکن است. بینید ماده جوگ را در لفتماهه سانسکریت تألیف جلالی نائینی چاب تهران سال ۱۳۴۰ شمسی. چ: اختیار آن، راهی که بهتر ازین هردو بود از روی: اجمل؛ و هم اختیار آن، راهی که بهتر از این هردو بود.

۲- اجمل: ترک عمل و اختیار آن.

۳- اجمل: ترک عمل.

و راه اعمال و ترک آن در معنی یکی است؛ اما طفلان درین هردو روش تفرقه میکنند، و اهل دانش یکی میدانند. و اگر کسی در یکی ازین دو روش^۱ بروجه احسن استقامت ورزد، نتیجه این هردو روش بیا بد.

و مرتبه سنیاس بیسبقت عمل میسر نمیشود، و مقامی که اهل عمل مییابند؛ ارباب ترک عمل نیز مییابند، و کسی که کار کردن و ناکردن یکی میداند، باید دانست که او همه دانست – چنانچه سنیاس و جوگه.

ای درازدست! صاحب دلی که به اعمال آمیزش دارد، او زود به آفریدگار واصل میشود^۲.

و شخصی که کار میکند و در پاکی بدن اهتمام دارد؛ و دل و حواس را مغلوب ساخته و جان جمیع جانداران را جان خود خیال میکند؛ آن کس هرچند کاری میکند گرفتار کمتد کردار نمیگردد. و مردی که بمرتبه تحقیق رسیده است، هر کاری که میکند، آنرا منظور نمیدارد. او میبیند، و میشنود، و مساس میکند، و بوی میکند، و میخورد، و راه میرود، و خواب میکند، و نفس میزند و سخنان نامناسب میگوید، و میگیرد و میگذارد، و چشم میپوشد، و میگشاید؛ و میداند [که] حواس با محسوسات آمیزش دارد؛

و کسی که کردار خود به کردگار بگذارد^۳ و آرزوی نتیجه از دل بردارد، از بیم و بال اعمال^۴ دامن او تر نگردد – چنانکه برگ نیلوفر از آب.

۱- د: یکی ازین هردو طریقه بروجه؛ اجمل: در یکی از این دو روش استقامت ورزد نتیجه آن.

۲- د: یکی میداند چنانچه سنیاس و جوگه؛ ج: هردو روش بیا بد. و مقامی که اهل عمل مییابند، ارباب ترک عمل نیز مییابند، و کسی که کار کردن و ناکردن یکی میداند، باید دانست که او همه دانست و مرتبه سنیاس بیسبقت عمل میسر نمیشود. ای درازدست! صاحبدلی که با اعمال آمیزش دارد، او زود با آفریدگار واصل شود.

۳- ج: و کسی که کردار و کارهای خود را به آفریدگار گذاشته و آرزوی؛ اجمل: و مساس میکند و دم میزند و میگیرد و میگذارد و چشم میپوشد و میگشاید میداند که حواس با محسوسات آمیزش دارد.

۴- ج: از غم و بال اعمال.

و طایفه جوگیان قطع نظر از نتیجه کرده^۱ از بھر صفاتی باطن، با تن و دل و حواس و عقل کار میکند.

و جوگی از ترک نتیجه اعمال به مرتبه آرام جاودانی میرسد؛ و غیرجوگی از طمع نتیجه کردار باز نجیب‌های اعمال بسته میگردد.^۲. و مردی که دل خود را زبون ساخته در شهر بدنسی که نه در دارد، طریقه اعمال از دل ترک داده، نه خود کاری میکند، و نه دیگری را میفرماید^۳ با راحت پسر میبرد.

(و آن نه در این است: دو دیده، و دو سوراخ بینی، و دو گوش، و دهن، و قبل، و دبر).

و آفریدگار سه چیز در خلق نیافریده است: اول آنکه آدمی میگوید که من میکنم^۴؛ دویم: کردار؛ سیوم: نتیجه که برآن مترب میشود. آدمی از بیخردی خود، این چیزها را به آفریدگار منسوب می‌سازد، و این امور از بیدانشی بوقوع می‌آید.

و آفریدگار گرد نیکی و بدی مردم نمیگردد چون زنگار بیدانشی آینه دل را تیره ساخته^۵؛ بنابر آن مردم در راه غفلت میروند؛

و جماعتی که از معرفت آفریدگار قطع بیابان غفلت نموده‌اند، [از] آن معرفت مانند روشنی خورشید رخshan، مشاهده آفریدگار به ایشان میسر میشود^۶.

و گروهی که عقل و دل ایشان متوجه آفریدگار است و همون را میخواهند و پناه خود میدانند و از فروغ معرفت او از ظلمت گناهان برآمده‌اند؛ این چنین مردم بمقام خلاصی میرسند.

و ارباب معرفت در بر همن صاحب دانش و تواضع، گاو و فیل و سگ و خاکروب [Candala]^۷؛ را بتواضع یکسان می‌بینند. و

۱- د: چنانچه برگش نیلوفر.... نتیجه نموده؛ ج: باطن و دل و حواس و عقل.

۲- د: و جوگی از ترک نتیجه کردار با زنجیر های اعمال بسته میگردد؛ ج واجمل: وغیرجوگی بطعم نتیجه کردار با بدنزجیر های اعمال بسته میگردد.

۳- د: بخود کاری میکند و بدیگری میفرماید.

۴- د: نیافریده است که آدمی گوید که من میکنم...

۵- د: زنگار بیدانشی آینه دانش را تیره.

۶- د: نمودند آن معرفت مانند روشنی خورشید رخshan مشاهده آفریدگار بایشان میسر گرداند.

قومی که دل ایشان همه‌چیز را پرایبر می‌بیند؛ آن جماعت سرگش^۱ (Svarga) را در همین عالم یافته‌اند؛ بنابرآن، ارباب داشت در معرفت آفریدگاری که بی‌عیب و با همه کس یکسان است، آرام گرفته‌اند.

و شخصی که از یافتن خبر^۲ مرغوب خوشحال نمی‌شود؛ و از حصول امر مکروه اندوه نمی‌کشد و عقل خود را پریشان نمی‌سازد – آن سنساگی شناسای آفریدگار با شیوهٔ هوشمندی در دهیان (Dhyana) و استغراق بسر می‌برد. و مردی که دل او فریفتهٔ راحت محسوسات نیست، ولذت ترک این لذات را در دل خود می‌یابد؛ باید دانست که او به آفریدگار واصل شده، بر احتجاجاودانی میرسد.

ای ارجن! راحتی که از محسوسات پیدا می‌شود، آنرا عین عناء و محنت خیال بکن، و این راحت‌ها چنان که پیدا می‌شود، ناچیز هم می‌گردد؛ هر که دانا است به‌این‌ها دل نمی‌بندد.

و شخصی که پیش از گذاشتن قالب حدت^۳ حرص و غصه تحمل بکند، همان شخص جوگی است و صاحب راحت.

و هر که در نفس خود راحت می‌یابد نه در محسوسات، با خود می‌سازد، نه [با] دیگری، و نظر بر باطن خود میدارد، نه بسر تماشای جهان؛ او در آفریدگار فانی شده بمرتبهٔ خلاصی میرسد. و مردم رکه‌های آنان که از حیطهٔ گناهان برآمده‌اند، و دل را مغلوب ساخته، مطبع نظر ایشان، نفع جهانیان است و شک به‌دل ایشان راه نمی‌یابد؛ آن جماعت هم در آفریدگار گم شده به مقام خلاصی میرسد^۴.

و گروهی که حرف حرص و غصه [و غصب] را از صحیفة

۱- د: جماعت سرگش را.

۲- اجمل: یافتن چیز مرغوب.

۳- د: دل را مغلوب [ساخته] مطبع نظر ایشان نفع جهانیانست؛ ج: دل را مغلوب حرص ساخته مطبع نظر ایشان نفع جهانیان است.

۴- ج: و گروهی که حرف حرص و طمع و غصب را از صحیفهٔ دل تراشیده حواس را مغلوب ساخته‌اند، آنها آفریدگار را شناخته‌اند؛ ایشان در حالت زندگی بعداز فوت مرتبهٔ خلاصی می‌یابند.

دل تراشیده و حواس را مغلوب ساخته‌اند و آفریدگار را شناخته؛ ایشان در حالت زندگی و بعداز فوت پمرتبه خلاصی برسند. و کسی که میل محسوسات از دل برآورده باشد؛ و نظر در میان هردو! برو دوخته‌دم بالا [= Prana] [را با دم] پایان [= پایین Apana] [جمع ساخته] در بینی نگاه دارد و غالب بر دل و حواس و عقل است و خواهان رتبه خلاصی [است] و [از] استیلای برترس و غصه و آرزو کوس فراغت می‌زند؛ این چنین بشر نیز در مقام خلاصی است.

و من که گیرنده محصول جگ و ریاضتم و صاحب بزرگ جهانیان و دوست ایشان، هر که مرا این چنین اعتقاد بکند [او] بمقام آرام برسد.

تمام شد ادھیای پنجم: سنیاس جوگ نام.

آغاز ادھیای ششم

اتم سنجم جوگ (Atma Samyama Yoga) نام

[کرشن فرمود:] شخصی که قطع نظر از نتیجه اعمال نموده. کاری که می باید کرد، میکند یا قیام می نماید؛ همون سینیاسی است^۱؛ و همون جوگی؛ مرد از ترک عمل و خدمت آتش نه سینیاسی میشود، نه جوگی.

ای ارجن! تو مرتبه سینیاس و جوگ را یکی اعتقاد بکن؛ و از ترک و نابودن آرزوهای دل^۲؛ هیچکس جوگی نمیشود.

[و] هر کس که میل [به] مرتبه جوگ دارد، باید که بداند که سبب یافتن آن رتبه، اشتغال اعمال است، و بعداز حصول [مرتبه] جوگ صاحب آنرا می باید که دل را جمع ساخته خود را در ذات آفریدگار گم کند – این معنی سبب یافتن اوست.

و چون آدمی به محسوسات و نتیجه اعمال اصلا التفات نکند؛ [و] جمله آرزوها [را] از دل برآورده؛ آن هنگام توان گفت که او به مرتبه جوگ^۳ رسیده است.

و مرد را باید که خود را خود خلاص سازد^۴ و در مقام هلاک خود نشود؛ [و] او خود دشمن و دوست خویش^۵ است.

۱- اجمل: کاری که می باید کرد، برآن قیام می نماید همان سینیاسی است.

۲- ج: نابودن آرزوهای دل؛ اجمل: جوگ را یکی قیاس بکن، و از ترک نادان آرزوهای دل.

۳- ج: مقام جوگ؛ د: که مرتبه جوگ.

۴- ج: مرد را باید که خود را خلاص سازد.

۵- ج: او دوست و دشمن نفس خویش است، د: و در مقام هلاک خود شود او دشمن و دوست خویش است؛ او خود دوست و دشمن خویش است.

و کسی که خویشتن را زبون سازد، او دوست نفس خویش است؛ و هر که خویشتن را مغلوب نساخت، او دشمن نفس خود است.

و شخصی که دل خود را مغلوب ساخته به آرام دل شد؛ جان او در گرمی و سردی و راحت و محنت و عزت، و اهانت بربیک حال می باشد.

و شخصی که باطن خود را از دانش علمی^۱ معرفت آفریدگار سیر ساخته، بر حرف نیکی و بدی جهانیان خط در کشیده باشد، و غالب بر حواس بود، و خاک و زر یکسان ببیند؛ صاحب این معامله را جوگی می نامند.

و کسی که با نیکان و دوستان و دشمنان و آشنايان و بیگانگان و خویشان و نیکوکاران و بدکاران یکسان باشد؛ او مرد بزرگ است.

و جوگی که اعضای خود را جمع ساخته از دایره خواهش قدم بیرون نمهد و هیچ چیز از اسباب دنیا ی گرد خود نگاه ندارد^۲، او را باید که گوشة تنها ی بگزیند و همه وقت دل خود را بیاد آفریدگار مشغول دارد.

و در زمین پاک و هموار که نه بسیار بلند باشد، و نه پست، اول علف دانه (Kusa =)^۳ بیندازد و بالای آن پوست [آهو]، و بر پوست جامه.

بعداز آن، آن جوگی که غالب بزدل و حرکات حواس است بر [آن] فرش نشسته از بھرپاک ساختن باطن^۴ روی دل در یاد آفریدگار کند.

و درین نشستن مستقل و ثابت قدم باشد، و سینه و گردن و سر راست^۵ نگاه دارد و چشم بر پره بینی دوخته هیچ طرف نگاه

۱- ج: دانش علمی؛ اجمل: از دانش علمی و معرفت آفریدگار.

۲- د: مانده هیچ چیز از اسباب دنیا ی گرد خود ندارد؛ اجمل: اسباب دین...

۳- د: علف و آب؛ ج: علف دربه.

۴- د: بھرشناختن باطن روی دل دریافت آفریدگار؛ اجمل، و ج: باطن روی دل بجانب دریافت آفریدگار کند.

۵- د: سینه و گردن برس راست؛ ج: باشد و گردن و سر راست.

نکند و دست و پا را حرکت ندهد.^۱

و کسی که اعضای خود را مطیع ساخته و از حیطه خوف برآمده روش مردم مجرد پیش گرفته باشد؛ او را باید که جمله آرزوهای نفس فراهم آورده روی دل در من [=آفریدگار] کند و من بزرگ اعتقاد کرده، بنشینند.

و جوگی که برین نهنج دل را مغلوب ساخته پیوسته در فکر جوگ می‌باشد؛ آرامی که مقرون بمرتبه خلاصی و مراقبه من است، می‌یابد.^۲

و بسیار خوار را مرتبه جوگ میسر نمی‌شود؛ و شخصی که اصلاً گرد طعام نمیگردد؛ او نیز بمقام جوگ نمیرسد.^۳ ای ارجن! مردی که بسیار خواب میکند، یا بسیار بیدار می‌باشد، او هم مرتبه جوگ نمی‌یابد.

و کسی که به کم خوردن و کم نشستن و کم کار کردن^۴ و کم خفتن و کم بیدار بودن خوی بکند؛ این چنین کس در روش جوگ محنت نمیکشد.

و چون دل در آفریدگار گم کرد، و از جمیع آرزوها برآید صاحب آن دل راه^۵ جوگی گویند.

چنانکه [شعله] چراغ در محل محفوظ از باد حرکت نمیکند^۶؛ جوگی که دل او مغلوب شده است و در مراقبه آفریدگار می‌ماند، می‌باید که مثل آن چراغ باشد.

[و] هرگاه که دل جوگی از عمل جوگ در قید درآمده از میل محسوسات رهایی یابد؛ آن زمان، این جوگی به دیده دل آفریدگار را ببیند، و حوصله او از خرمی پرگردد، و روشی که متضمن راه

۱- د: حرکت نکند.

۲- د: آرامی که بمرتبه خلاصی است و مراقبه من می‌یابد؛ اجمل، و ج: آرامی که مقرون بمرتبه خلاصی و مراقبه نیست می‌یابد.

۳- اجمل: و بسیار خوار را آن مرتبه میسر نمیشود، او نیز بمرتبه جوگ نمیرسد.

۴- د: و کسی که صبر به کم خوردن و کم نشستن و کم کار کردن.

۵- ج: صاحب این دل را؛ اجمل: در آفریدگار گم گردد.

۶- د: چنانچه چراغ در محل محفوظ حرکت نمیکند... آفریدگار می‌آید.

خلاصی است با عقل حاصل کرده میشود، و حواس را در آن دخلی نیست. هر که این روش را دریابد، و در آن استقامت ورزد، دیگر آنرا از دست ندهد که در جنب این راحت، راحت دیگر بنظر در نمی آید. و درین سرور اگر محنت عظیم هم پیش [او] آید، او را از این مقام نتواند پرآورد.

[و] هرجوگی که او را در آن راحت روی نمی نماید، آن جوگه دروغ است^۱. و جوگه^۲ حقیقی را با دلی که بتحقیق از میل محسوسات فارغ شده باشد، حاصل کند.

و جمیع آرزوهایی که از دل پیدا شده، به اندیشه آن جوگه محو ساخته و حواس را با دل از جمیع جوانب جمع کرده در عمل جوگه درآید و آهسته آهسته با عقل مستقل از قید محسوسات برآید؛ بعداز آن روی [دل] در آفریدگار کرده در فکر هیچ کاری نشود.

و دل بی آرام را که بیقراری ذاتی دارد^۳؛ به هرجایی که انتقال کند، از آنجا برگرداند، و در آفریدگار محو سازد. و شخصی که دل او در مراقبه به آرام باشد – این چنین جوگی را راحت بزرگ که خالی است از جنب نفسانیت و عبارت است از وصول به آفریدگار حاصل شود.

و جوگی که گناهان او محو شده است، [هرگاه در آفریدگار گم شود]، براحت عظیم که عبارت از وصال^۴ دوست است، برسد. و مردی که دل او در جوگه بود، [و] همه را یکسان ببیند؛ او خود را در جمیع جانداران و جمله اینها را درخویشتن مشاهده میکند. و کسی که مرا در همه بیند، و همه را در من؛ من از او غائب نیستم، و او از من پنهان نیست. و جوگی که روی دل را در ذاتی که بوصفت وحدت موصوف است کرده^۵ از حیطه اعمال برآمده

۱- ج: هرجوگی که از آن راحت روی نمی نماید، آن جوگه دروغ است؛ د: آن جوگی.

۲- د: و هر که جوگه حقیقی را.

۳- د: دل بی آرام را بیقراری ذاتی دارد.

۴- د: و جوگی که گناهان او محو شده هرگاه در آفریدگار گم شود براحت عظیم که عبارت از وصول دوست است برسد.

۵- د: بوصفت احادیث موصوف است گم کرده.

است؛ و بخدمت من که در جمیع جانداران قیام مینماید، [او] با من است.

ای ارجن! هر که همه را در راحت و محنت مثل خود دانسته حضور دیگران بخواهد؛ آن جوگی بزرگ است.

ارجن گفت: ای کرشن! مرتبه جوگ را بوصفحی که بیان کردی دیر می‌باید^۱ که دل آدمی بریک قرار نیست و من این معنی را بیقین میدانم.

ای کرشن! دلی که بی‌آرام است و پرقوت و هلاک‌کننده، جمع ساختن آن دشوار است، مانند فراهم آوردن باد^۲.

کرشن گفت: ای درازدست! دل آدمی بتحقیق پریشان است و جمع ساختن او به یکبار دشوار.

ای پسر کنتی (Kunti)! زبون کردن دل از ورزش حاصل می‌گردد^۳ یا از ترک دنیا، و آنچه در اوست. و شخصی که دل خود را مغلوب نساخته، رسیدن او بمرتبه جوگ؛ در کمال اشکال است.

عقل من این چنین میگوید: کسی که دل را زبون ساخته در فکر یافتن جوگ میباشد؛ او از تدبیری که گفته شد بمقام جوگ میرسد.

ارجن گفت که ای کرشن! کسی [که] یقین ندارد و دل را مطیع نساخته، و در اندیشه حصول جوگ نمیباشد، و کمالات جوگ حاصل نکرده؛ آخر کار او به کجا میکشد؛ و عاقبت حال او چیست؟

ای دراز دست! شخصی که نتیجه اعمال نیافته [باشد] و ورزش جوگ با تمام نرسانیده، و پناهی ندارد، و از اسباب یافتن مطلوب بی‌خبر است؛ حال او را نیز با من بگو.

ای کرشن! تو جمیع مواد مشکوک را از دل من زائل کن که من غیر از تو از به قطع مواد مذکوره کسی نمی‌یابم.

کرشن گفت: جانی که در قالب است، در هردو جهان دست‌فنا به گریبان هستی او نمی‌گردد. و شخصی که اعمال نیک میکند، او به دوزخ نمیرود.

۱- جمله «دیر می‌باید» یعنی: «بعید بنظر میرسد».

۲- د: پرقوت هلاک‌کننده جمع ساختن او دشوار است مانند فراهم شدن باد؛ ج: پرقوت هلاک‌کننده جمع ساختن آن دشوار است و مانند فراهم آوردن باد.

۳- د: زبون کردن او از ورزش میسر گردد؛ اجمل: حاصل میشود.

و کسی که طریقه جوگء را اثنای سلوک ترک داده باشد؛ او در ملک دیوتها سال‌های بسیار اقامت بکند؛ و هرگاه از آن‌جا بیفتد، در نسل مردم پاک و دولتمند بوجود آید.

یا در میان مردم شناسای آفریدگار پیدا شود. این چنین پیدایش در جهان به دشواری میسر شود.

ای ارجن! هر که در نسل این چنین مردم بوجود آید، از تأثیر پیدایش پیش^۱، او را طلب جوگ حاصل [شود] و از بهره‌حصول خلاصی تردد نماید.

و کسب سابق البته او را بطرف خود پکشد و او بی اختیار به آن جانب گراید، و در مقام اطلاع جوگ شود و به نتیجه‌های اعمال که در بید (Veda) مذکور شده التفات نکند^۲.

و جوگی که روز به روز بیشتر از پیش کار می‌کند، و از حیطه گناهان برآمده است؛ او در پیدایش متعدد کسب کمالات کرده به مقام خلاصی میرسد^۳.

و جوگی بزرگتر از ارباب ریاضت و دانش و مردم نیکوکار^۴ است؛ بنابرآن، ای ارجن! تو جوگی شو. و در طایفه جوگیان هر که روی دل در من کرده به خدمت من قیام می‌نماید؛ او بزرگترین [این] قوم است.

تمام شد ادھیای ششم: اتم سنجم جوگ (Atma Samyama Yoga) نام.

۱- جمل: پیدایش، پس او را.

۲- د: التفات کند.

۳- او در پیدایش کمالات کرده به مقام خلاصی میرسد.

۴- اجمل: و جوگی بزرگترین از ارباب دانش، و ریاضت و نکوکار است؛ بنابرآن ای ارجن! تو جوگی شو.

آغاز ادھیای هفتم

گیان جوگ (جیان و یگیان) Jnanayoga نام

[کرشن فرمود:]

ای ارجن! چون تو با من دلستگی داری و به عمل جوگ
قیام می‌نمایی^۱، و مرا پناه خود میدانی، و مقدمات مرا چنان که
منم بی‌شایبۀ شک، می‌شناسی^۲؛ بشنو:
ای ارجن! من پیش تو طریقه علم معرفت آفریدگار بیان^۳
خواهم کرد، بروجھی که ترا از دانستن آن در طلب خلاصی
احتیاج پچیزی دیگر نماند.
و از هزاران مردم یکی در راه خلاصی قدم می‌نهد؛ و از
رونگان این وادی هم از بسیاران، یکی مرا می‌شناسد.
و زمین و آب و آتش و باد و هوا و دل و عقل و خودی این
هشت چیز زور من است.^۴
ای درازدست! نیروی دیگر [من] که قویترین قوت‌های مذکور
است؛ جان است که عالم از آن برقرار است.^۵
و از این هردو قوت جمله جانداران بوجود می‌آیند، [و] تو
این معنی را دریاب؛ و پیداکننده این عالم و ناچیز‌گردازنده این
[جهان] منم^۶.

۱- د: ای ارجن تو با من دلستگی داری و به عمل جوگ مینماید.

۲- ج: نشناسی - د: میدانی از مقدماتی که مرا چنانکه منم بی‌شایبۀ شک بشناسی.

۳- د: علم و معرفت بیان.

۴- د: مطلب خلاصی احتیاج بحدی دیگر نماید.

۵- اجمل: هشت چیز در من است.

۶- اجمل: عالم از آن برقرار می‌ماند.

۷- اجمل: و ناچیز گردازنده آن منم.

ای ارجن! هیچکس از من بزرگتر نیست، و این عالم با من اتصال دارد – چنان که دانه با رشته –.

ای ارجن! تری آب، و روشنی مهر و ماه، و حرف اول (OM) همه بیدها، [و آواز] و هوا و زور [آدمیان]^۱ و بوی خوش روی زمین، و سوزآتش، و حیات زنده‌ها، و ریاضت مردم مرتاض، منم. ای ارجن! تخم [پیدایش] جمیع جانداران مرا بدان^۲، و عقل خردمندان، و شوکت ارباب شکوه.

و زوری که در مردم پرزور و خالی از آرزو و دوستی است، و خواهشی که با نیکوکاری مقرون است، منم^۳.

و آثاری که از وصف ستگن (Satoguna) و رجگن (Rajoguna) و تمگن (Tamoguna) بوقوع می‌آید، از من بدان، و مرا درین کارها اعتقاد بکن، و مرا از این هرسه خصلت بیرون شناس.

و اهل روزگار از مرمر گرفتاری که به‌این اوصاف دارند، مرا از دایره عالم بیرون نمیدانند.

و خلاصی از آن قوت بزرگ من که این اوصاف از او دانسته می‌شود^۴ ممکن نیست؛ اما هر که روی دل در من کند، از او بگذرد. و کسانی که بدخو و نادان و بدکردار باشند؛ و تماشای جهان ایشان را از حیطه دانش برآورده، روش اقوام دیت (Daitya) یعنی: دغل و کبر و غصه و درشتی در ذات خود دارند؛ این چنین مردم به‌من نمیرسند.

ای ارجن! چهار قسم مردم به خدمت من قیام می‌نمایند:

اول: کسی که گرفتار دام محبت باشد.

دویم: شخصی که در طلب معرفت من بود.

سیوم: مردی که دنیا میخواهد.

و چهارم: ارباب دانش و اصحاب معرفت.

۱- اجمل: برای پسر کنتی اتری آب و روشنی مهر و ماه و حرف اول بید و آواز هوا و زور آدمیان.

۲- ج: ای پسر پر تها (Pritha) = (کنتی Kunti) تجسم پیدایش جمیع جانداران همیشه مرا بدان؛ اجمل: بجسم پیدایش جمیع جانداران منم و همیشه مرا بدان و عقل.

۳- اجمل: آرزوی دوستی و دشمنی و خواهش نیکوکاری مقرون است، منم. مقرونست منم.

۴- اجمل: این اوصاف بدو وابسته می‌شود؛ د: به‌این اوصاف از او دانسته می‌شود.

و این چهار قسم بزرگ‌اند؛ اما اهل معرفت را جز [و] بدن من بدان.

و آن شناسای من که دل صافی دارد^۱ بهمن که پناه بزرگم، واصل میشود.

و شناسندگان من بعداز پیدایش متعدد، مرا می‌یابند. و هرکه عالم را عین آفریدگار^۲ داند، آن بزرگ نادرالوجود است. وساير مردم از مرآزوهاي پراكنده^۳ از وادي دانش برآمده، خدمت ديوتهاي (Devata) ديجرميكنند و از تأثير كردار پيدایشهاي گذشته^۴ بي اختيار در بندگي ديوتها استقامت ورزند.

و هر عابدي که از روی يقين قصد پرستش ديوته (Devata) ميكنند، من عقиде او را برآن ديوتا ممستقيمه ميدارم.^۵

و هر حاجتی که از بندگي آن ديوتا که از سر صدق و يقين بهجا آورده، حاصل می‌شود^۶، آن فی الحقیقت بخشش من است.

اما هرنتیجه که اين بي خردان^۷ از ديوتا می‌یابند؛ زوالپذير است و خدمتکاران ديوتها به [عالم] ديوتها ميروند، و جماعتي که به بندگي من قيام می‌نمایند، بهمن ميرسند.

و من ظاهر هستم^۸؛ و هيچکس بهاز من نیست؛ اما مردم نادان آنان که صفات من که فناپذير نیست - نميدانند^۹ و مرا صاحب بدن اعتقاد ميكنند.

و من برمردم بيخرد - آنان که مقيد تماشاي جهان‌اند - پيدا نیستم، و ايشان مرا بهوصف [قدم و] عدم پيدایش و بيزوال نمي‌شناسند.

۱- د: دارند.

۲- د: عالم را آفریدگار.

۳- د: ساير مردم در آزوهاي پراكنده.

۴- اجمل: تأثير پيدایشهاي گذشته؛ د: تأثير كردار پيدانشهاي گذشته.

۵- د: يقين قصد پرستش صورت هر ديوته ميكنند، من عقиде او [را] برآن ديوتا مستقيمه ميدارم.

۶- ج: بهجا حاصل ميشود؛ آن فی الحقیقت؛ د: بهجا می‌آرند.

۷- د: اين خردان؛ اجمل، و ج: آن بي خردان.

۸- د: من از هرجا هستم؛ ج: من در همهجا هستم؛ اجمل: و من ظاهريينم.

۹- ج: اما مردم نادان ذات مرا که فناپذير نیستم و هيچکس بهاز من نیست نميداند؛ اجمل: نیستم نميدانند.

ای ارجن! جاندارانی که قبیل از این بوجود آمده‌اند، و [آنان که] الحال موجود‌اند، و اصنافی که بعداز این پیدا خواهند گشت؛^۱ من همه را میدانم، و مرا هیچکس نمیداند.

ای ارجن! و ای سوزنده دشمنان! پیدانشی [که] از وصف حرص و غصه و دشمنی پیدا شده بجمله جانداران^۲ در شکم مادر سقرون میگردد.

و گروهی که از حیطه گناهان برآمده‌اند، و کارهای نیک میکنند، و از [حیطه] راحت و محنت و مانند آن خلاصی یافته، به روش خویش ثابت‌قدم‌اند؛ آن جماعت خدمت [من] میکنند.

و قومی که از بهر [دفع] پیری^۳ و مرگ به من پناه آورده، [و] میان به بندگی [من] بسته‌اند؛ سه چیز معلوم ایشان میباشد؛ اول: آفریدگار بزرگ^۴ (Brahman)،

دویم: ادھیاتم (Adhyatma)،

سوم: اعمالی (Karma) که از آن این فن^۵ دانسته میشود. وکسانی که [مرا] با جمله اقسام جانداران و دیوتها و جگه‌ها میدانند و دل را به من سپرده [اند]؛ آن جماعت وقت مردن مرا می‌یابند – هرچند این عقیده را در حالت نزع روان پیدا کرده باشند. تمام شد ادھیای هفتم گیان [و] بگیان جوگئ نام.

۱- اجمل، و د: پیدا خواهد شد.

۲- د: بجمله جانداران؛ ج: بجمله جانداران؛ اجمل: بجمله جانداران به شکم مادر سقرون می‌گردد.

۳- ج: از بهر واقعه پیری و مرگ.

۴- ج: معلوم ایشان نباشد؛ د: معلوم ایشان میباشد اول: آفریدگار بزرگ؛ دوم ادھیاتم؛ سوم جمله جانداران و دیوتها و جگه‌ها میدانند و دل را.

۵- ج: این تن دانسته میشود.

آغاز ادھیای هشتم

* مهاپرکھه جوگ (Maha Purusa Yoga) نام

ارجن گفت: ای کرشن!

آفریدگار (Brahman) کرا گویند؟

و ادھیاتم (Adhyatma) کدام است؟

و کرم (Karma) چیست؟

[ای بھترين موجودات! اده بھوت (Adhibhuta)^۱; و اده ديو (Adhidaiva)^۲; و اده جگ (Adhiyajna)^۳] در تن^۴ چه چيز است؟
ای کرشن!^۵ جماعتی که دل خود را در تو گم کرده‌اند؛ هنگام مردن ترا چطور میدانند؟

کرشن گفت: کسی که بهیچ وجه فنا نمی‌پذیرد، او آفریدگار است، و بودن او در هر قالب همچو جان. ادھیاتم (Adhyatma)، دادن [ندورات] به دیوته (Devata). در عمل جگ از آنچه سبب پیدايش^۶ جانداران میشود کرم (Karma) است.

و چيزی که زوال می‌پذیرد، آنرا اده بھوت (Adhibhuta) می‌گویند؛ و نفس ناطقه را اده ديو (Adhidaiva) نامند؛ ای بزرگترین خداوندان قالب^۷، اده جگ (Adhiyajna) در بدن‌ها منم.
و کسی که وقت مردن را ياد کند؛ بعداز گذاشتن قالب،

* نام دیگر این گفتار: تارک بر هم جوگ (Tarakabrahma Yoga) می‌باشد.

۱- د: و کرم چیست و ادبیوت؛ اجمل: چیست، و ادبیوت، و ادبیوت.

۲- ج: درین؛ د: در من.

۳- د: ای کشن = کرشن.

۴- اجمل: و بودن او در قالب همچو جان. ادھیاتم دادن به دیوتا. در عمل از آنچه سبب پیدايش جانداران میشود کرم است.

۵- د: بزرگترین خداوندان قالب.

مثل من گردد، و درین هیچ شک نیست.
ای ارجن! آدمی^۱ هنگام مردن هرچه بیاد آورد؛ بصورت همان
چیز مخلوق گردد^۲، و اگر در یاد من بمیرد؛ مرا بیابد.
بنابرآن تو پیوسته در یاد من بوده^۳ کارزار بکن؛ و اگر روی
دل و عقل در من خواهی کرد، البته مرا خواهی یافت.
ای ارجن! شخصی که دل او متوجه ورزش جوگ است، [و]
به جای دیگر انتقال نمیکند؛ هرگاه آن شخص مرا با توجه دل بیاد
آورد؛ به آفریدگار واصل شود.
و کسی که همه‌دان است؛ و بذات، او معلوم [کس] نیست؛ و
نصیحت‌کننده [جمعی] جهانیان، و باریکتر از هر باریک^۴ است و
پرورش‌کننده جمیع خلائق.
و آنکه ماهیت او معلوم کس نیست، و مانند خورشید روشن—
کننده سایر موجودات^۵ است، و برتر از ترکیب هیولانی، این چنین
آفریدگار را هرکس که وقت مردن با حضور دل و قوت عبادت
جوگ و حبس نفس در میان هردو ابرو یاد کند؛ او را بیابد.
و آنرا دانندگان بید بیزوال میگویند، و سیاسیانی که از
حیطه نفسانیت برآمده‌اند، [و] به او میرستند، و [از] بهریافتن او
روش پستدیده می‌گزینند— من کیفیت یافتن او با تو میگویم.
و کسی که روزن‌های بدن بیندد و دل را در سینه حبس‌کنده^۶،
و دم در میان هردو ابرو نگاه دارد و ورزش جوگ^۷ میکرده باشد،
و در یاد آفریدگار قالب تهی کند؛ او بمرتبه خلاصی برسد.
ای ارجن! شخصی که دل او هرگز به جای دیگر منتقل نمیشود؛
[و] پیوسته در یاد من باشد؛ یافتن این چنین کس مرا هیچ مشکل
نیست.

- ۱- ج: آدمی هنگام مردن؛ د: هنگام مردن آدمی؛ اجمل: ای پسر کننی! آدمی هنگام
مردن بصورت همان مخلوق گردد.
- ۲- ج: همان مخلوق گردد.
- ۳- اجمل: در یاد من باش و کارزار بکن.
- ۴- ج: جمله جهانیان و باریکتر از باریک است؛ اجمل: باریکتر از هزارباریک و پرورش.
- ۵- د: معلوم است و مانند خورشید روشن و روشن کننده سایر موجودات است.
- ۶- اجمل: بدن بیندد، دل را در سینه حبس کند و دم در میان هردو ابرو نگه دارد
و در ورزش جوگ میباشد.

و کسانی که مرا می‌یابند، در مقام خلاصی میروند و در دام پیدایش که خانه محنت است، وجاودان نیست، نیز نمی‌افتدند.
ای پسر کنتری! همه عالم تا ملک برهما (Brahma) بارها پیدا می‌شوند، و گروهی که مرا می‌یابند، دیگر به عالم وجود نمی‌آیند؛ و جماعتی که ریاضت می‌کشند، و خوی جوانمردی دارند و از دوستی و دشمنی برآمده، ترک همه چیز کرده‌اند و از سوداهای گوناگون و اندیشه‌های فاسد و پریشان خلاص شده؛ آن مردم در مقام ست‌لوک (Satyaloka) می‌روند.

ای ارجن! آنان که روز برهما را که مشتمل بر چهار هزار جگه (Yuga) [است] و شب او [را] نیز همینقدر میدانند—ایشان را دانندگان روز و شب می‌گویند.

و هرچه به راه می‌رود^۱ و آنچه نمیرود؛ در روز برهما بوجود می‌آید، و چون آن روز می‌گذرد، وقت درآمدن شب [در ذات]^۲ او جمله کاینات مخفی و پنهان می‌گردد.
ای ارجن! جمیع این موجودات در روز مذکور بی‌اختیار پیدا می‌شوند، و در شب مسطور ناچیز می‌گردند.

و آفریدگار برتر از این مخلوقات [و] برهما است^۳، و زوال پذیر نمی‌شود و بجمیع این چیزها معیط است و از فنای آنها، فانی نمی‌گردد.

و آن که ظاهر نیست، و او را بیزوال و جای خلاصی ایشان می‌گویند و از یافتن او سلسله پیدایش منتهی و منقطع می‌گردد؛ آن ذات من است^۴.

ای ارجن! آفریدگاری که جمله‌جانداران در ذات او مندرج‌اند، و از او آشکار [ا] می‌شوند؛ او را از خدمت و ترک همه چیز می‌توان یافت.

و زمانی که [در آن،] ارباب جوگ قالب تمی می‌کنند، و دیگر

۱- د: سودهای، سطر ۴ و ۵ و ۶ و ۷ در چاپ اجمل ساقط است.

۲- اجمل: و هرچه برآمده میرود.

۳- د: درآمدن آفتاب؛ ج: درآمدن شب و روز او این جمله.

۴- اجمل: برتر از مخلوقات و برهما است.

۵- اجمل: و جای خلاصی می‌گویند... و آن ذات من است.

بعالم وجود نمی‌آیند؛ و وقتی که در آن مردم فوت شده باز پیدا میشوند؛ من آن هردو زمان را با تو میگویم.

هرگاه ارباب معرفت در اوتراین (Uttrayna)^۱ بمیرند، به آفریدگار واصل میشوند، و از دایرۀ پیدایش بیرون [می] آیند (و اوتراین عبارتست از زمان برگشت خورشید از جانب جنوب به سوی شمال) – و درین، سرآنست که اوتراین، روز دیوته‌است، و دیوته‌ای این روز آتش و [روشنی] خورشید است؛ و مدت اوتراین ششماه میباشد و آنرا سفیدفام میگویند. جوگیان بی‌نظیر که درین مدت قالب ترسی میکنند، به آفریدگار میرسند.

و هنگامی که خورشید از جانب شمال [به] طرف جنوب برگردد؛ آن وقت را تا مدت ششماه دچمناین (Daksinayana) میگویند. و این شب دیوتاست و دودرنگ است، و آنرا سیاه فام میگویند. و جوگیانی که درین مدت قالب ترسی میکنند به سرگه (Svarga) منتقل میشوند؛ اما ثانی‌الحال بعالم وجود می‌آیند. و این هردو راه مردم از عهد قدیم است.^۲

لیکن هرکه از راه اوتراین میرود، باز بعالم کون و فساد، نمی‌آید، و کسی که از طریق دچمناین [میرود]، متوجه ویرانه‌فنا میشود، و به سوی^۳ معمورۀ پیدایش بر میگردد.

ای ارجن! هرجوگی [که] برین هردو راه اطلاع پیدا کند، دیگر در وادی غفلت نیفتند؛ بنابرآن^۴ تو پیوسته ورزش جوگ میکرده باش.

و نتیجه که از خواندن بید و عمل جوگ و کشیدن ریاضت حاصل میشود، آنرا هرجوگی که از آن هردو راه با خبر است می‌یابد، و به آفریدگار قدیم واصل میگردد.

تمام شد ادھیای هشتم مهاپرکمۀ جوگ نام.

۱- اوتراین (Uttayana): (راه شمالی روشن) پیشرفت آفتاب بطرف زمین یعنی؛ فصلی که خورشید به شمال خط استوا پیش می‌رود و دکشناین (Daksinayana) راهی که شخص را به سر منزل مرگ می‌ساند – راه جنوبی – اوج یا سیر شمس بطرف جنوب.

۲- د؛ عهد[های] قدیم آمده است.

۳- اجمل؛ فنا میشود، به سوی معموره؛ د؛ او به سوی.

۴- د؛ دیگر در واد غفلت افتاد تو پیوسته

آغاز ادھیاں نہم

* راج گوی جوگ (Rajaraja Guhya Yoga) نام

[کرشن فرمود:]

ای ارجن! چون تو در مقام شکایت کسی نیستی؛ بنا بر آن من کیفیت معرفت آفریدگار بطبق احکام علم که با هر کس نگفته ام، با تو میگویم، و تو از شنیدن این از دام پیدایش رهایی خواهی یافت^۱.

و این دانش، پادشاه جمله دانش‌ها^۲ و سرها است و پاک است، و مرتبه کمال دارد و از او همه چیز در بدایت (یعنی: فی الحال) دانسته میشود؛ و بانیکوکاری اتصال دارد و راحت‌جاؤدانی از او میسر می‌شود.

ای سوزنده دشمنان! آنان که برین طریقه نیکوکاری اعتقاد ندارند، مرا نمی‌یابند^۳ و برگشته به ملک پیدایش می‌آیند. و صورت من از حواس مبراست و همه عالم و جمیع جانداران در ذات من‌اند، و من در ضمن ایشان هستم^۴.

ای ارجن! زیر کی کارهای من بدان^۵ که جانداران در ذات من

* این فصل را راج بدیا (ودیا) یوگ (Rajavidya Yoga) نیز خوانده‌اند.
۱- ج: احکام علم که با کسی نگفتمام با تو میگویم و تو بشنیدن آن از دام پیدایش رهایی خواهی یافت.

۲- د: پادشاه دانش‌ها؛ اجل؛ و سرها است و پاکیت بمرتبه کمال دارد.
۳- ج: آنانکه برین طریقه نیکوکاری اعتقاد ندارند مرا نیابند. د: آن که برین طریقه نیکوکاری اعتقاد ندارند؛ خلاصی نمی‌یابند و برگشته به ملک پیدایش می‌آیند.
۴- ج: می‌آیند. و من صورت آفریدگارم، همه عالم و جمیع جانداران در ذات من مضر اند و من در ضمن ایشان نیستم؛ اجمل من صورت آفریدگارم و همه عالم و جمیع جانداران در ذات من مقصمن‌اند و من در ضمن آن هم.
۵- اجمل: ببین.

متمنک اند، و من پیدا کننده و نگاهدارنده ایشانم و حقیقت من
نقیض حقیقت اینها است.

و چنانچه باد تند در هوا و باد سست در سایر موجودات است،
همچنان جمله جانداران در ذات من موجوداند.

[ای ارجن! جمیع جانداران در روز فنای عالم از قدرت من]
فانی میشووند، و چون آنها را پیدا میکنم؛ هم از قدرت من بوجود
میآیند.

و این طوایف را بموجب کردار اینها بقدرت خود هزار بار
پیدا میسازم!

ای ارجن! اعمال سابق مردم^۱ در من تأثیر نمیکند، و من از
[آن] کردار بیگانه‌ام.

و پرکرت (Prakrti) به یاری من، حیوانات و جمادات را پیدا
نمیکند؛ از این ممر خلق به وجود می‌آیند.

و مردم نادان مرا بصورت آدمی دیده، بی‌عقیده میشووند، و
خداآنده بزرگ مرا نسبت به جمیع جانداران نمیدانند؛ بنابرآن
مرا به چشم حقارت مینگرنند.

و کسانی که نهال امید ایشان بر نمیدهد؛ و از کردار و
دانش بهره‌مند نمیشووند؛ و دل‌های ایشان بمقام آرام نیست^۲؛ آن
مردم خوی: راکشسان (Raksasa) و دیتیان (Daitya) دارند؛ بنابرآن
مرا به‌آهانت یاد میکنند.

ای ارجن! آنان که برآینه دل‌های [ای] ایشان زنگار حرص و غصه
نشسته؛ آن طایفه بزرگ، دیوتا صفت‌اند، و مرا اول جانداران
بی‌زوال دانسته به خدمت من قیام مینمایند.

و پیوسته اوصاف [مرا] می‌سرایند، و بروش خویش ثابت—
قدم‌اند، و سعی در شناختن من مینمایند؛ و مرا بزرگ اعتقاد
کرده، همه بندگی [من] میکنند.

و بعضی مردم مرا یکی دانسته با جگ معرفت تعظیم من به جای
می‌آرد؛ و ارباب جگ متعارف مرا متعدد میدانند؛ و گروهی مرا

۱- اجمل: کردار آنها با قدرت خود هیار پیدا میسازم؛ ای ارجن! اعمال سابق مثل این
مردم در من اثر نمیکند و من از آن کردار بیگانه‌ام.

۲- اجمل: بر نمیدهد، از کردار و دانش بهره‌مند نمیشووند و دل‌های ایشان را آرام نیست.

در همه‌جا اعتقاد میکنند.

و [در] هردو قسم جگث، چیزی که به پتران (Pitri) داده میشود، [و] غله و روغن و افسون و آتش و آنچه در آن اندخته میشود، منم.

[و] پدر جمله جهانیان و مادر ایشان و دهنده نتیجه کردار مردم [و پدر] کلان و همه‌دان و پاک، [مرا] می‌باید دانست^۱. و حرف اول [ام OM و] رگ‌بید (Rgveda)، و سام‌بید (Samaveda)، [و] ججر بید^۲ [Yajurveda].

و پناه و مربی همه، و صاحب ایشان، و گواه کردار و قرارگاه و زگاهیان همه منم. و دل من با همه کس راست است، و پیداکننده و ناچیز گرداننده و جای بازگشت [همه] و تخم پیدایش، آن که معدوم نمیشود.

و گرمی خورشید [در] تابستان، و خشکگئننده آب، و دهنده آن، و زندگی، و اجل، و اندک، و بسیار منم.
و خوانندگان هرسه بید، و نوشندگان آب سبزه سوم (Soma)؛ و آنان که از حیطه گناهان برآمده‌اند و در بندگی من جگ ها کرده؛ آن جماعت ملک پاک اندر (Indra) یافته‌اند، و در سرگ (Svarga) عیش فراوان میکنند.

و چون نیکوکاری ایشان منتهی میگردد^۳، باز به [این] عالم می‌آیند. و همچنین جماعتی که بر طریقۀ نیکوکاری که در سه بید مذکور شده^۴ اطلاع دارند، به حرص دنیا و آرزوهای گوناگون گرفتارند؛ آن مردم به جهان می‌آیند، و میروند.
و قومی که غیراز من به یاد دیگری نمی‌پردازند و پیوسته

۱- د: و دهنده نتیجه کردار مردم کلان و همه‌دان پاک که می‌باید دانست؛ اجمل: کلان همه‌دان.

۲- نام سه کتاب مقدس از چهار کتاب هندوان که قدیمترین آنها ریگ‌بودا است مشتمل بر ۱۰۲۸ سرود و دوم ججر بید (Yajurwoda) که نیمه منظوم و نیمه دیگر منثور است و سوم سام‌بید که ودای آهنجک‌ها میباشد و تماماً منظوم است و نیمه از سرودهای از ودای مادر یعنی ریگ‌بودا مانخود است. (بینید مقدمه کتاب گزیده سرودهای ریگ‌بودا - ترجمه این جانب سید محمد رضا جلالی نائینی - چاپ تهران سال ۱۳۴۵ هجری شمسی).

۳- اجمل: و چون نکویی‌های ایشان منتهی میگردد.

۴- د: که در سه بید مذکور شد اطلاع ندارند و بحرص.

بخدمت من قیام می نمایند؛ من به ایشان بخشش میکنم و نگاهبانی مینمایم.

ای ارجن! گروهی که از روی اعتقاد خدمت دیگران میکنند، آن هم بندگی من است؛ اما این چنین نشاید کردن.

و دهنده نتیجه جمله جگه ها و حاجت همه من؛ و کسانی که مرا این چنین نمیدانند؛ باز گرفتار پای بند پیدایش میشوند.

و جماعتی که خدمت دیوتا میکنند، بعداز گذاشتן قالب^۱ نزد ایشان میروند. و آنان که پرستشن پتران (Pitr) قرار داده اند، بطرف آنها منتقل میشوند. و طایفه که بندگی دیوان^۲ زبون میکنند در صحبت آنها میروند. و جمعی که بخدمت من قیام مینمایند، به من میرسند.

و هر که به صدق دل بقصد بندگی من برگئ و گل و بر و آب به من بدهد؛ من این چیزها را از آن خدمتکار قبول میکنم.

ای ارجن! تو هر کاری که میکنی، و آنچه میخوری، و میدهی^۳ و در آتش می اندازی، و ریاضت میکشی؛ به نیت من مقرون گردان که از پای بند کردار نیک و بد خلاص خواهی شد و از کارهایی که به نیت من خواهی کرد؛ بمقام خلاصی رسیده، مرا خواهی یافت.

ای ارجن! [من] در جمیع جانداران یکسانم و مرا با کسی نه نسبت دوستی است و نه دشمنی^۴؛ با وجود آن، آنان که از سر اخلاقن (رسیده) خدمت من میکنند؛ ایشان در من، و من در ایشان.

ای ارجن! شخصی که خدمت همه گذاشته به بندگی من قیام می نماید، هر چند در بد کرداری باشد^۵ تو او را از زمرة نیکان اعتقاد بکن؛ او پیشنه پسندیده پیش گرفته [است].

و در اندک مدت نیکوکار خواهد شد، و همیشه در مقام آرام

۱- ج: بعداز مردن نزد.

۲- در متن سانسکریت واژه بهوت (Bhuta) بکار رفته است که معنی روح (اعم از خوب یا پلید) و دیو میباشد.

۳- اجمل: میخوری و میگوینی.

۴- اجمل: من در جمیع جاندارانم و مرا با کس نه نسبت دوستی است و نه دشمنی.

۵- ج: هر چند بد کردار باشد.

خواهد بود.

ای ارجن! تو التزام این دعوی بکن که خدمتگاری^۱ من ضایع نمیشود؛ و طایفه زنان و بیش (Vaisya)، و شودر (Sudra) که کان گناه و عصیان اند، اگر بهمن ملتجي شوند؛ ایشان هم خلاصی یا بند. از برهمنان (Brahmana) پاک، و راجه‌های بزرگ^۲ و عابدان چه گویم. و چون این جهان بر[یک] قرار نیست و خالی است از راحت؛ تو میان بخدمت من ببند و روی دل درمن کرده به بندگی من قیام نمای و به نیت من عمل جگ بکن و سر برزمین بنه.
ای ارجن! تو برمن که آفریدگارم تکیه بکن که مرا خواهی یافت.

تمام شد ادھیای [راج] راجگوی جوگئنام.

۱- ج و دو اجمل؛ خدمتگار.

۲- اجمل؛ و راجه‌های رکه.

آغاز ادھیای دهم

و یهوت جوگ (Vibhuti Yoga) نام

[کرشن فرمود]:

ای درازدست! چون ترا گفتار^۱ من خوش می‌آید؛ باردیگر سخنان بزرگ مرا بشنو؛ بنابرآن بجهت نفع تو می‌گویم.
و آن چنانست که دیوتا (Devata)^۲ و رکھیشان (Rsi)^۳ بزرگ
بدایت من نمیدانند، و من از هروجه، اول ایشانم.
و کسی که مرا بی‌بدایت و بی‌نهایت میداند، او در میان مردم
از دایرهٔ جهل برآمده است، و در آخر کار از بند گناهان خلاصی
می‌یابد.

و عقل و دانش، و آرام، و تحمل، و راستگویی^۴، و زبون
ساختن حواس، و دل، و راحت و محتت، و پیدایش، و فناء، و ترس،
و اینمی و عدم ایندای خلق، و یکسان بودن با همه کس، و صبر
کردن، و ریاضت کشیدن، و دادن، [و] به نیکویی مشهور گشتن^۵،
و بدنام بودن؛ و همه این چیزها جدا جدا در جمیع جانداران از من
پیدا می‌شوند.

و هفت رکھه (Sapta Rsi)^۶ بزرگ مقدم^۷، و چهار رکھه

۱- د: بشنو چون گفتار من [تر] خوش می‌آید.

۲- بهتر بود واژه دیوتا (Davata) بصورت جمع ترجمه میشد مثلاً دیوتا یا دیوتاها.

۳- د: راستی گویی.

۴- د: و برآوردن داد[ن] و [به نیکویی مشهور گشتن؛] ج: و ریاضت کشیدن و برآوردن و دادن و به نیکوکاری مشتهر گشتن.

۵- د: مقدم و چهار رکھه؛ اجمل: هفت رکھه مقدم و چهارده رکھه دیگر.

(Maha Rsi) دیگر که برایشان هم^۱ سابق‌اند، و چهارده من (Manu)^۲ از دل من پیدا شده‌اند؛ و افزاینده قدر ایشان منم، و معموری عالم از نسل این‌هاست.

و هر که بدین نهج حقیقت خداوندی من، بداند [و بمعرفت قدرت ماورای طبیعت من واقع گردد]، آن شخص بمرتبه جوگ^۳ رسیده از وسیله کردار دائمی خود بهمن برسد؛ و درین هیچ شک نیست.^۴.

و پیدایش همه خلق از من است؛ و از من آشکارا می‌شوند؛ و ارباب دانش مرا این چنین اعتقاد کرده بخدمت من قیام مینمایند. و آنان که حواس [و]^۵ جان خود را در من گم کرده‌اند؛ و سخنان مرا با یکدیگر می‌گویند، و به دیگران می‌آموزند؛ [و پیوسته به ذکر من اشتغال می‌نمایند، آن جماعت در همین مقام]، صبر می‌کنند و با خرمی^۶ بسر می‌برند.

و گروهی که برین روش ثابت‌قدم‌اند، و با میل دل بندگی من می‌کنند؛ من به آن مردم دانشی میدهم که از آن دانش مرا می‌یابند. و از روی مرحمت در عقل ایشان درآمده تاریکی بیدانشی راء^۷ از دل‌های ایشان با شمع معرفت زایل می‌سازم.

ارجن گفت: ای کرشن! آفریدگار عظیم؛ و جای کلان و پاک بزرگ^۸ [و مقدس‌ترین مقدس‌ها تویی.^۹] و همه طوایف رکبه^{۱۰} و نارد (Narada) [و بزرگ‌ترین دیوتاها (Devata)] و است (Asita) و دیول (Devala)، و بیاس (Vyasa)؛ ترا مرد بزرگ^{۱۱} [با صفا و بی‌زوال، و اول دیوتاها، آن که بدایت ندارد و خداوند بزرگ]^{۱۲} می‌گویند و تو

۱- د: همه.

۲- در متن اصلی آمده است که مانوها (من‌ها Manus) ولی در ادبیات مقدس هندو و اساطیر مختلف تعداد منوها را چهارده شمرده‌اند.

۳- د: دائمی خود و درین شک نیست؛ اجمل: کردار و اینمی خود بهمن برسد.

۴- ج: حواس و جان را در من گم کرده‌اند.

۵- د: می‌کنند خرمی.

۶- د: عقل ایشان من درآمده تاریکی؛ ج: و از روی فرصت در عقل ایشان درآمده و تاریکی بیدانشی را.

۷- د: و جای بزرگ و کلان و پاک تویی و همه طوایف رکبه و بزرگ‌ترین دیوتا و نارد و بزرگ‌ترین دیوتا است دیول؛ اجمل: و جای کلان و پاک بزرگ تویی. و همه طوایف رکبه و نارد بزرگ‌ترین و دیول و بیاس ترا مرد بزرگ با صفا.

نیز خود را با من این چنین ظاهر میسازی^۱.
و هرچه با من میگویی همه را راست اعتقاد بیکنم.
ای بزرگ! ظهور ترا نه اقوام دیوتا میدانند، و نه طوایف
دانوان (Danava).^۲

ای کرشن! تو خود را خود می‌شناسی؛
ای پیداکننده جانداران! و صاحب ایشان، و بزرگترین
دیوتها، و پرورش‌کننده خلق در قالب‌ها؛ تو آشکارا شده بامن بگوی^۳!
ای جوگیشور (Yogisvara)! چون من پیوسته در یاد تو میباشم در
کدامین^۴ اجسام ترا دانم؟
ای کرشن! تو کیفیت خداوندی خود را در راه جوگه دفعه
دیگر مشر [و] ح با من^۵ بگو که مرا از شتیدن سخنان تو سیری حاصل
نمیشود – چنانکه از آب حیوان.^۶
کرشن گفت که من حقیقت خداوندی بزرگ خود با تو گفتم
و میگویم، ای بزرگترین کوروان!^۷؛ عظمت خداوندی من بمتابه
است که از بیان به پایان نمیرسد.^۸
ای ارجن! در باطن جمیع جانداران، جان منم، و نیز اول و
میانه و آخر ایشان منم.

و در پسران آدت (Aditya)^۹ [ها]: بشن (Visnu) ریزه‌قد^{۱۰} منم،
و در اجرام درخشان: خورشید؛ و در چهل و نه باد (Marut):^{۱۱}
مریچ (Marichi)؛ و در کواكب: ماه؛ و در بیدها (Vedas): سام بید

۱- د: و بیاس ترا مرد بزرگ باصفا، بیزوآل و اول دیوته آنکه بدایت ندارد و خداوند
بزرگ میگویند و تو نیز خود را این چنین ظاهر میسازی.

۲- د: در قالب‌ها که تو آشکارا شد[های] با من بگوی؛ اجمل: در قالب‌هایی که تو
آشکارا شده با من بگو.

۳- د: کدامی؛ اجمل: من چون پیوسته... کدامین اجسام.

۴- د: خود را دفع دیگر مندرج با من بگوی؛ ج: دفعه دیگر مندرج با من بگوی.

۵- د: از بخوان.

۶- د: که بیان بیان.

۷- آدیتیاها خدایان نورانی آسمانی هستند و عده آنها دوازده است و نمایندگان ۱۲
ماه شناخته میشوند. ماروت‌ها خدایان بادها میباشند و رئیستان مریعی است.

۸- منظور مظیر (Avatar)= (Vamana) و منه (Avatara) ویشنو است که بنابر اساطیر هندو،
ویشنو بصورت مرد خپله (کوتوله = کوتاه قد = ریزه‌قد) ظهور کرده است.

۹- در ادبیات مقدس هندو عده ماروت (Marut) (باد)ها را از ۱۸ تا ۴۹ و ۱ تا ۲۲
گفته‌اند.

؛ و در اقوام دیوتا: اندر؛ و در حواس: دل؛ و در (Samaveda) جانداران: آگهی؛ و در جماعت رودر (Rudra)؛ شنکر (Sankara)؛ و در طوایف جکهه (Yaksa)^۲ و راکھس (Raksasa)؛ کبیر (Kuvera)؛ و در زمرة هشت بس (Vasu): آتش؛ و در [میان] کوه‌ها: سمیر (Sumeru) منم^۳.

ای ارجن! تو مرا در گروه برهمنان خاصه: دیوتا مشتری^۴؛ و در [میان] سپه‌سالاران ایشان: اسکند (Skanda)؛ و در [میان] حوض‌ها: دریای عمان^۵.

و در [میان] رکمیشان (Risisvara) بزرگ: بهرگ (Bhrigu)؛ و در کلام: اوام‌کار (OM-Kara)^۶؛ و در جگه‌ها^۷: جگ:

۱- قطعه‌اخیر را میتوان باین تقریب ترجمه نمود: مریچ منم در میان ماروت‌ها، و ماه منم در میان اجرام (صورت) فلکی و سامبید منم در میان دادها. و منم واسو (Vasava) در میان خدایان.

۲- رودزاها طبقه از خدایان افناکنده‌اند و عده‌شان یازده است. واسوها (Vasu) از حیث رتبه طبقه باین‌تری هستند و عده‌شان هشت میباشد.

۳- د: جهکه (= یکشه = Yaksa).

۴- ترجمه عبارت را بین تقریب نیز میتوان کرد: و در میان واسوها طوفان منم، و در میان کوه‌ها سمیر (Su-Meru) منم.

۵- مشتری که در ادب سانسکریت او را: وریه‌سپتی (Vrihaspati) خوانند و گویند استاد عارفان و فرشتگان است و خداوند گویایی و فصاحت و داشت - خداوندی که عبادت و پرستش و تقوی در او تجسم یافته است - ستاره مشتری (برجیس).

۶- عبارت بنابر منن اصلی باید چنین ترجمه می‌شد: در میان اقیانوس مخازن (= حوض) آب منم.

۷- اوام‌کار (Om_Kara): کلمه مقدس و سیلاپ عرفانی اوام Om. کلمه اوام Aum یا اوام Om که دارای سه حرف: «الف A»، و «دوا V»، و «دام M» یا «U» و «میم M» میباشد نزد هندوان کلمه بسیار مقدسی است که در ابتدای کتب مقدمة آنها نوشته میشود و شیوه به کلمه: «هو» عربی است و آنرا بقدرتی مقدس میدانند که هنگام تلفظ نباید غیری این کلمه را بشنود؛ و نیز وقت خواندن کتب بیدها و زمان ختم آنها کلمه «اوام» را زیر لب بطوری که کسی نشنود، ادا نینمایند. ریشه این کلمه ظاهر از کلمه است که معنی آری (بلی) است که تصدیق حرف طرف میباشد و بهاین جهت در آخر دعاها، جای کلمه «آمین» را در ادعیه اسلامی میگیرد. در کتب مذهبی هندو، این کلمه را مرکب از سه حرف میدانند که هریک از آنها از دایی (Veda) گرفته شده است، و بعضی دیگر این سه حرف را نماینده سه عالم که زمین (Bhur)، و جو (Bhuvah)، و آسمان (Svar) باشد، شناخته‌اند.

همچنین این کلمه نماینده اقلیم ثلثه هندو یعنی ویشو (Vishnu)، و شیوا (Siva) و برهما (Brahma) است. بطور کلی آنچه از مجموع کتب مقدس هندو استنبط میشود کلمه «اوام» نماینده ذات سبحانی وجود اعلی یا وجود مطلق میباشد که بواسطه شدت تقدس نمیخواهد اسمی برآن اطلاق نمایند؛ و حتی او را از صفات نیز منزه میدانند.

افسون^۱. [و] در جمادات کوه: هیمالی (Himavat) و در درختان، درخت: پیپل (Pipel)^۲; و در [میان] رکھیشران دیوتا: ناراد (Narada); و در قوم گندھرب (Gadharva): چتررتنه (Citraratha)^۳; و در جماعت سده (Siddha): کپل (Kapila)^۴ منم^۵.

و در اسپان، اچھی سرووا (Uchchaihsrava) - [آن که] هماره آب زلال^۶ از دریا برمدید است؛ و در قسم فیلان: ایراوت (Airavata)^۷: و در اصناف آدمیان: راجه.

و در انواع اسلحه بجر (Vajra): و در گاوان: کامدهن (Kamadhenu)^۸; و در اسباب پیدایش: آب منی؛ و در ماران: باسک (Vasuki).

و در صنف اژدها سیکرہ (Sesa-naga)^۹; و در جانوران آبی: برن (Varuna)، و در طایفۂ پتران: ارجمان (Aryaman)^{۱۰}; و در ارباب سیاست: جم (Yama)^{۱۱}; و در قوم دیت (Daity): پر هlad

در مجموعه قوانین (Manu) (كتاب دوم ماده ۷۶) آمده است: حرف «A»، و حرف «U» → و حرف «M» چون متصل شوند، مقطع مقدس (یعنی: اوم) را بوجود می‌آورند. بوسیله برها (آفریدگار) موجودات از سه کتاب مقدس ریگوودا (Rig Veda)، وجرو بید (Yajurveda)، و ساموeda (Samaveda) گرفته شده است و همچین نماینده سه کلمه بزرگ است که «ببور» و «ببوه» و «سور» - مذکور در بالا - میباشد و معمولاً پیش از دعای ساویتری (Savitri) مخصوصاً بر اهمنان در ابتدای ادعیه روزانه خود هر روز صبح و عصر میخواهند. بینید کتاب سر اکبر - بخش اصطلاحات و لغتنامه آن - ذیل ماده: ویاهرت (Vyahriti) صفحه ۶۲۶ - چاپ اول - سال ۱۳۴۰ هجری شمسی برابر ۱۹۶۱ میلادی تألیف سید محمد رضا جلالی نائینی نویسنده این سطور، ۱ - منظور از جگ افسون؛ قربانی؛ جپ (Japa) است که عالیترین قربانی هاست؛ د: افیون.

۲ - ج: کوه همانچل و در درختان درخت پیپل. درخت پیپل: درخت آنجیر هندی است.

۳ - د: جرتنه؛ ج: جیدرتنه.

۴ - د: کپل مون.

۵ - ج: هماره هلاهل.

۶ - سشه (Sesa): نام پادشاه ماران از نژاد ناگکها (Naga) که افتت (Ananta) نیز خوانده میشود؛ اجمل: و در صفت ازدها: شیکرہ.

۷ - اریمن (Aryaman) (دوست یک دل): رئیس ارواح بدران؛ ج: ارجمناد؛ د: ارجمناد؛

۸ - عبارت اخیر را برین تقریب نیز میتوان ترجمه کرد؛ و در میان (صاحبان حکم) قاضی

و مجازات کننده. در متن فارسی نیز واژه «سیاست» بهمین معنی بکار برده شده است.

(Pralada)؛ و در زبون‌کندگان زمانه: اجل؛ و در [میان] حیوانات: هژبر؛ و در مرغان: گرد (Garuda). و در چیزهای تیزرو: باد؛ و در سلاح‌گیرندگان: رامچندر (Ramacandra)؛ و در ماهیان: مکر (Makara)؛ و در دریاها: گنگ (Ganga)^۱ بدان.

[و] اول پیدایش، و میان، و آخر ایشان منم.
ای ارجن! [و] در علوم^۲: علم معرفت آفریدگار [منم]، و در ابحاث: بحث شناختن^۳ ادوار.

و در حرف‌ها حرف الف^۴؛ و [فضل‌ها] فضیلتی که از آن دو کس را یکسان می‌بینند؛ و زمانی که نهایت ندارد؛ و برهمای خداوند چهاردهن.

و در ربانیدها: مرگ^۵؛ و در کارهایی که بوقوع می‌آید، خیریت، و در کلمات ماهیت محدث و ثناء^۶ و ناطقۀ ملايم، و حافظه و قوت عاقله و خصلت تحمل و صبر منم^۷.

و در بیاض‌های سام بید، برهت سام (Birhat-Sama)^۸؛ و در بیدهای: گایتری (Gayatri)^۹؛ و در ماههای: اگهنهن (Margasirsa = Agham)؛

۱- کلمه «دریا» در اینجا بمعنی رودخانه و شط استعمال شده است، و بطور کلی در هند معمولاً رودخانه را دریا خوانند.
۲- د: در معلوم.

۳- د: «بحث» بدون نقطه. ترجمۀ عبارت برین تقریب است: و از علوم، علم خویشن‌شناسی و از دلایل بر همان، اجمل؛ و در انتخاب بحث شناختن‌ها، و در حرف‌ها و در فضل‌ها فضیلتی که از آن دو کس را غیریکسان بینند.

۴- قطعه اخیر را براین تقریب هم میتوان ترجمه کرد: در میان همه رشته‌های علوم علم معرفت روح جهانی منم.

۵- د: ما نیست محدث و دنیا و ناطقۀ ملايم؛ اجمل: بوقوع می‌آید، بدايت، و در کلمات ماهیت محدث و ثناء.

۶- د: عادله و خصلت و تحمل منم.
۷- د: و در سام‌ها سام بید بر منست؛ چ: بیاض‌های سام: برهت سام؛ اجمل: و در شام‌ها: برهت شام.

۸- گایتری (Gayatri): موزون، آواز، وزن کلمه توحید، آهنگ ویژه‌ای، بعر یا وزنی در شعر، دارای $2 \times 4 = 8 \times 3$ مقطع که بسیاری از سرودهای ودا به‌این بعر ترکیب و تنظیم شده است، دعایی که خواندن آن بر برآهمنان هر روز هنگام طلوع و غروب و نیم‌روز فرض است. اجمل: و در بیدهای: گایتری.

گایتری بمعنی اخص نام آیه از کتاب ریگ‌کودا میباشد. این آیت خطاب به آفتاب یا ساواتری (Savitri) (خالق) است و باین جهت ساویتری نیز خوانده میشود. متن آیت چنین ←

و در شش موسوم: بستت (Vasanta).

و در ارباب دغل: قمار؛ و در اصحاب شکوه [و] شوکت [ظفر]^۱ و تردد؛ و در مردم پر زور: قوت؛ و در جادوان (Yadava)؛ کرشن (Krisna)؛ و در پاندوان (Pandava)؛ ارجن (Arjuna)؛ و در طایفه من (Manu)؛ بیاس (Vyasa)؛ و در شاعر [ان] زهره^۲؛ و در اهل سیاست: دنده (Danda)^۳؛ و در خواهندگان ظفر: انصاف؛ و در چیزهای نهانی: خاموشی؛ و در ارباب معرفت دانش.

و تخم جانداران متم! ای ارجن! هیچ احده و فردی از حیوانات، و ذره از جمادات بی من نیست.

ای سوزنده دشمنان! خداوندی بزرگ من نهایت ندارد، و من شمه^۴ از آن خداوندی بزرگ خود، به رمز و اشارت گفتم.

و مردی که با شوکت عظیم و دنیای فراوان بود، با هنرها [و] با عقل، [و] با قوت^۵، و جزان^۶ – زیادت از دیگران داشته باشد – آن زیادتی بخش من و شکوه من بدان.

ای ارجن! ترا زیادتی دانش چه در کار است؟ بدان که من این جهان را به‌اندک قوت نگاهداشته‌ام.^۷

تمام شد ادھیای دهم: و بهوت جوگئنام.

→ است: «تسوییتور و زنیم پیگودیوسیه دھی مھی دھیویونه پر جودیات». آیت مذکور شخصیت و تجسم یافته و بصورت الله ساویتری درآمده که بدعقیده هندوان همسرها و مادر چهار و داده همچنین مادر سه طبقه اول و دوم و سوم هندو است. ترجمة آیت مذکور برین تقریب است: «زمین، آسمان، و بهشت. بهاین‌ها تقکر کنیم و بهنوراعلی و نیروی خورشید رخshan بخشندۀ را، تا او عقل ما را راهنمایی کنند. این آیت را ارباب تحقیق چندگونه ترجمه کرده‌اند. رجوع شود به لغت‌نامه سرآکبر ماده اجهاگایتری (Ajapa_Gayatri) – سرآکبر (اویانشاد) تالیف نگارنده این سطور سید محمد رضا جلالی نائینی – چاپ تهران – سال ۱۳۴۰ هجری شمسی صفحه ۵۰۲-۵۰۱. چاپ شرکت تابان.

۱- د: شکوه و شوکت ظفر و تردد؛ اجمل: اصحاب شکوه و شوکت:

۲- ج: و در ستارگان: زهره.

۳- دنده (Dadna): عصا، چوب دستی. اجمل: و در اهل حکومت: سیاست.

۴- د: که من شمه.

۵- اجمل: با شوکت عظیم و بنای فراوان بود، با نیرو و با عقل و با قوت و غیرآن.

۶- اجمل: بخش شکوه من بدان.

۷- د: بدان که این جهان را بازدک [قوت] نگاهداشته‌ام؛ اجمل: ترا زیادتی دانش چه کار است و بدان که من جمله جهانیان را به‌اندک قوت نگاهداشته‌ام.

آغاز ادھیای یازدهم

و شوروب درشن جوگ (Visvarupadarsana Yoga) نام

ارجن گفت که تو از روی ترحم، بزرگی خود را که آنرا: ادھیاتم (Adhyatama) گویند، با من گفتی، و من ازین سخنان تو از دایرهٔ چهل و بیدانشی برآمدم.

ای کرشن! من کیفیت [پیدایش] جانداران و فنای ایشان با شرح و بسط، از تو شنیده‌ام، و بزرگی بیزوال ترا نیز گوش کردم!^۱. ای صاحب بزرگ! تو حقیقت خود را چنان که بیان کردی همچنان است؛ اکنون من میخواهم که صورت خداوندی ترا ببینم. ای جوگیشر (Yogesvara)^۲! اگر میدانی که من آنرا میتوانم دید؟ پس آن صورت بیزوال خود [را] به من بنمای!

کرشن گفت: ای ارجن! صورت‌های مختلف مرا که به هزاران میکشد، با صفاتی و رنگ‌های گوناگون ببین.

و در ذات من دوازده خورشید (Aditya)^۳ و هشت بس (Vasu)، و یازده رودر (Rudra)^۴; و اشني‌کمار (Asvinikumara)^۵; و چهل و نه باد؛

* این فصل را ویشوروب درشن (Visvrupa Darsana) که آنرا صورت عالم‌کبیر تعییر نموده‌اند نیز خوانده‌اند.

۱- د: بیزوال ترا در گوش کردیم؛ ج: بیزوال ترا سر گوش کردم.

۲- ج: ای صاحب جوگ.

۳- د: گوناگون ببین؛ ج: گوناگون ببین و در ذات من دوازده دوازده خورشید. ترجمه متن اصلی عبارت بین تقریب است: «اشکال من به صدها و هزارها صور مختلف البری با رنگ‌های گوناگون تجلی میکند. خورشیدها؛ و اسوها؛ رودرها (دو) اشونین و ماروتها را مشاهده بکن». مترجم اعداد دوازده و هشت، و یازده و چهل و نه را برای تفهم برترجمه آفروده است؛ زیرا بعقیدة هندوان عدد ادبیات‌ها ۱۲ و عدد اسوها هشت و عدد رودرها یازده و اشونین‌ها دو و عدد ماروت‌ها بالغ بر ۴۹ میشود.

و جز آن از عجایب بسیار که [تو] هیچگاه ندیده‌ای، مشاهده بکن.
و جملهٔ جهانیان را از: حیوانات و جمادات و چیزهای دیگر
از آنچه که آرزوی دیدن آن داری، امروز در قالب من معاینه بکن.
و تو به‌این دیده‌های خود منا نمیتوانی دید، و [من] چشم
بزرگ روشن^۱ از نور معرفت به تو میدهم، به‌آن چشم صورت
خداوندی منا ببین.^۲

سنجمی (Sanjaya) گفت که ای راجه! کرشن صاحب چوگیان^۳ این
[سخن] گفته، صورت بزرگ خداوندی خود به ارجن بنمود.
و آن صورت مشتمل بردهن و دیده بسیار [و] عجایب بیشمار
و زیورهای روشن فراوان بود؛ و اسلحةٌ دیوتا در دست.
و حمایل گل‌ها، و لباس دیوتا دربرداشت. و عطر آن دیوتاها
از صندل^۴ و جز آن بکار برده بود که بیننده را دیدن آن حیران
می‌ساخت، و روشن بی‌نهایت بود.^۵ [و] رو به هر طرف داشت.
و اگر هزار خورشید، به یک دفعه^۶ از افق برآید، يحتمل که
مجموعه روشنی این‌ها به روشنی آن بزرگ^۷ برآبری نکند.
و ارجن در قالب آن بزرگترین دیوتا جملهٔ چهار[نیا]ن را
تصورت‌های مختلف – منفصل [و] غیر منفصل^۸ – بدید.^۹
درین وقت موی برتن وی برخاست، و از دیدن آن در تعجب
شد؛ و هردو دست فراهم آورد سجده کرد.

و گفت که ای بزرگترین^{۱۰}! من جمیع اقوام دیوتا [را] در
ذات تو می‌بینم و طوایف هرچهار قسم جانداران؛ و برهمای
صاحب دیوتا [را] بر تخت نیلوفر نشسته^{۱۱}؛ و جماعت رکمه (Rsi)

۱- ج: دید. من چشم بزرگ روشن.

۲- ج: نور معرفت به تو میدهم تا بچشم خداوندی منا ببینی.

۳- ج: سنجمی گفت که ای ارجن! کشن صاحب چوگیان.

۴- د: و عطر آن دیوتا از صندل؛ اجمل: و عطر آن از صندل وغیره بکار برده و بیننده را.

۵- د: و روشن بی‌نهایت بود؛ اجمل: و درشن (Darsana) بی‌نهایت بود.

۶- د: به یک دفعه.

۷- ج: منقسم و غیر منقسم بددید. ترجمه رسای جملات بالا برین تقریب است: « پسر پاندو (Pandu) = ارجن) پس از آن در وجود خدای خدایان تمام عالم را در اجزای منقسم و غیر منقسم در قسمت‌های زیاد مشاهده کرد.

۸- د: گفت که بزرگ من؛ اجمل: ارجن گفت که اقوام دیوتا را.

۹- اجمل: و برهمای صاحب دیوتا را بر تخت نشسته.

همراه تست؛ و ماران بزرگ.
و دست فراوان و شکم و چشم و دهن و صورت‌های بی‌عدد در
بدن تو هر طرف مشاهده می‌کنم.

ای خداوند خلق! اول و میانه^۱ و آخر تو معلوم نمی‌شود.
و نقش‌های تمام عالم در ذات تو آشکارا می‌بینم، و تاج برسر
نهاده و زیور در بازو بسته و چکر (Cakra) به دست گرفته در روشنی
از آفتاب تابان که چشم بیننده از آن خیره می‌شود، در هر طرف
بنظر درمی‌آید^۲. و روشنی تو مانند آتش‌سوزان و خورشید است
و ذات تو در حیطه قیاس در نمی‌آید.

ای بزرگ! بیزا وال و سزاوار شناختن و جای بزرگ بازگشت
جهانیان؛ آن که بریک حال است و نگاهبان طریقہ نیکوکاری بی
شببه تویی؛ و من ترا اول مردم میدانسته‌ام^۳.
و تو اول و میانه و آخر نداری؛ و قوت ترا نهایت نیست؛ و
دست‌های تو بیشمار، و مهر و ماه دیده‌های تست، و روی تو چون
شعله آتش، و تو باشکوه خود برسر جهانیان می‌تابی.
و زمین و آسمان و جمله اطراف گیتی را تو تنها احاطه
کرده‌ای. ای بزرگ! هیکل مهیب ترا ساکنان هرسه عالم دیده،
ترسیده‌اند.

طوایف دیوتا^۴ از ترس، در ذات تو در می‌آیند. و بعضی از
جماعت ترسندگان کف‌ها جمع کرده به مدح تو قیام می‌نمایند. و
اقوام رکمپیشران بزرگ و گروه سده (Siddha)^۵ دعای خیریت خلق
بتقدیم میرسانند و ستایش ترا بعبارات مختلف می‌گویند.
و طوایف رودر (Rudra)، و خورشید (Aditya)، و بس (Vasu)،

۱- د: میان.

۲- اجمل: گرفته و توده روشنی که چشم بدیدن آن خیره می‌شود به هر طرف در نظر
می‌آید؛ ج: توده روشنی تابان که چشم از آن خیره می‌شود.

۳- د: و در ذات تو؛ اجمل: آتش‌سوزان و ذات تو... و بزرگ بیزا وال سزاوار شناختن
و جای بزرگ، بازگشت جهانیان... اول مردم داشتم.

۴- د: این طوایف دیوتا.

۵- سده‌ها (Siddhas): طبقه از موجودات شبی الهی بالک و مقدس که در قلمروی در
آسمان میان زمین و خورشید سکونت دارند و بنای اساطیر هندو عده‌شان در حدود
۸۸۰۰ قن می‌باشد؛ و گروه سده.

و ساده (Sadhyā)؛ و بشودیو (Visva deva)؛ واشنی کمار (Asvinikumara)؛ و باد (Marut)؛ و پتر (Pitr)؛ و گندھر (Gandharva)؛ و جکھه (Yakṣa)؛ و اسرا (Asura) و سده (Siddha)، ترا می بینند و در حیرت فرو مانده‌اند.

ای درازدست! از دیدن هیکل بزرگ تو که مشتمل است بر دیده، و دهن بسیار و دست و [ران] و قدم^۱ بی‌شمار؛ و [شکم؛ و دندان آتشین مهیب؛ همه کس ترسیده‌اند^۲ و به دل من نیز خوف راه یافته.

من قامت ترا که به فلك رسیده و روشنی که از رنگ‌های گوناگون؛ و دیده‌های روشن بزرگ، دارد، گشاده دهن دیده، در گرداب حیرت و ترس فرو رفته‌ام! ای کرشن! من تاب دیدن این هیکل ندارم و تحمل نمی‌توانم کرد.
و دهن‌های ترا که دندان‌ها یش^۳ هولناک مینماید، و مانند آتش روز قیامت است، مشاهده کرده حیران مانده‌ام، و عقل من پریشان شده؛ چنان که مشرق را از مغرب و شمال را از جنوب نمیدانم و آسایش نمی‌یابم^۴! ای صاحب دیوتا؛ و ای قرار عالم! به من مهریان شو.

که [من پسران] دهر تراشت (Dhritrastra) را با سایر راجه‌های و توابع ایشان؛ و بهیکم، و کرن (Karna)؛ و دروناچارج، و دلاوران بزرگ^۵، و دهرشت‌دمن، و شکنندی^۶؛ و امثال ایشان در دهن تو که [از] دندان‌های کرسی مهیب

۱- طبقه (Gana) کهتر از خدایان که بناسانه‌های هندو در ناحیه وسطای بین آسمان و زمین اقامت دارند و تعداد آنها در ادبیات هندو بتفاوت از ۱۲ تا ۱۷ آمده و بنابر آنچه در پورانا (Purana) روایت شده است پسران دharma (Dharma) و ماده‌ها دختردکشہ (Dakṣa)‌اند.
۲- در بیشتر از متون سانسکریت واژه اوشمبه (Uṣmapa) آمده که به دسته‌ای از ارواح پدران اطلاق می‌شود و دارا شکوه این واژه را برابر «پتر» (Pitr) آورده است. اجمل. گندھر و جکھه و دیوتا؛ د: گندھر و جکھه دیوتا - ولی در متون سانسکریت یکشنه و اسورا مذکور است.

۳- واژه قدم در اینجا بمعنی پا، برابر (Foot) انگلیسی استعمال شده است.

۴- د: دندانش: مهیب همه کس ترسیده است؛ ج: دندان بس مهیب همه کس ترسیده‌اند.

۵- د: دندان‌هاش؛ اجمل: و دهن‌های ترا که دندان‌های آتشین می‌نمایند مانند آتش.

۶- د: و انس هیآتش نمی‌یابم؛ اجمل: بر من مهریان شو.

۷- در اینجا دو نام: دهرشت‌دمن و شکنندی در متن اصلی نیامده است.

مینماید و بدقت است، بتعجیل درمی‌آیند^۱، می‌بینم و بعضی مردم که سرهای ایشان جاویده شده، از رخنه‌های دندان دیده می‌شوند.

[و] چنان‌که دریاهای خورد، [به سرعت به] دریای عمان در— می‌آیند^۲ — همچنان مردم دلاور در دهن‌های سوزان تو می‌افتد؛ و چنانکه پروانه خود را بی‌امهال^۳ در شمع می‌اندازد، همچنان همه مردم بجهت هلاک خود بی‌توقف خویشتن را در دهن سوزان تو می‌اندازند.

تو با دندان‌های آتشین خود آن مردم را می‌خایی^۴ و منه‌میکنی؛ و توجمله جهان را از شکوه [خود] پرساخته، [و] روشی مهیب تو برسر جمیع اهل عالم می‌تاپد.

اکنون با من بگو که تو به‌این هیکل هولناک خود چه کسی؟ ای بزرگترین دیوتا! به‌من رحم کن که من ترا سجده می‌کنم و می‌غواهم ذات ترا، که اول همه چیز‌های است، بشناسم که من از حقیقت تو آگاه نیستم.

کرشن گفت که من هلاک‌کننده خلق‌ام، و به صورت مرگ متمثّل شده از^۵ به‌معدوم ساختن جهانیان افزون‌شده‌ام، و دلاوران این فوج‌ها که درین معركه حاضر شده‌اند — همه این‌ها غیر از تو به‌وادی فنا انتقال خواهند کرد.

از این رهگذر تو برخیز و لشکر عدو را زیر کرده نیکنامی از به‌خود حاصل بکن، و پادشاهی پر دولت^۶ به‌دست‌آور. [و] من پیش از این، [این] جماعت را کشته‌ام؛ اکنون تو سبب اظهار این

۱- اجمل: که از دندانهای آتشین مهیب می‌نماید بتعجیل درمی‌آیند و بعضی مردم که سرهای ایشان در رخنه‌های دندان [توله شده] دیده می‌شوند.

۲- ترجمه رسای عبارت آخر بربین تقریب است: چنان‌که رودخانه‌های کوچک (= کم آب) در (طول بسترها خود) به‌هم متصل می‌شوند و تشکیل شطی میدهند و به‌اقیانوس میریزند، مردم دلاور در لای دندان‌های مهیب تو خورد می‌شوند و از شکاف‌های دندان‌های تو دیده می‌شوند.

۳- د: چنانکه پرخود را بی[.] مهال؛ اجمل: پروانه بی‌امال.

۴- د: آتشین خود می‌خایی؛ اجمل: آن جماعت را.

۵- د: متمثّل از بیر؛ ج: متمثّل شده... درین معركه حاضرند این‌ها را غیر از تو بوادی فنا منتقل خواهیم کرد. اجمل: این‌ها را غیر از تو بوادی فنا منتقل خواهیم کرد.

۶- ج: و پادشاهی پر دولتی به‌دست‌آور. و من بیش از این، این جماعت را.

معنی شو.

و من دروناچارج، و بهیکم، و جیدرت (Jayadratha)، و کرن^۱، و امثال ایشان را – از دلاوران نامی – به قتل رسانیده‌ام؛ حالا تو میان بهجنگ بسته، ایشان را بکش که در میدان کارزار دشمنان را زیرخواهی کرد^۲.

سنجبی (Sanjaya) گفت که چون ارجن این سخنان از زبان کرشن بشنید، لرزه براعضای او بیفتد^۳ و گریه در گلوی او گره شد و در آن وقت کف‌ها جمع کرده پاترس^۴ بسیار سر به سجده پردا. بعداز آن به سخن درآمد و گفت که ای کرشن! این مردم از شنیدن اوصاف تو خوشحال می‌شوند و با تو نسبت دوستی پیدا می‌کنند. و جماعت راکشسان (Raksasa)^۵ از ترس به هر طرف می‌گریزند؛ و طوایف سده (Siddha)^۶ ترا سجده می‌کنند!

ای آن که نهایت نداری، ای صاحب دیوتا، و ای قرارگاه عالم، ای پردل، ای استاد برهمای، ای پیداکننده او! این طوایف ترا چرا سجده نکنند.

که اول دیوتا، و مرد پیشینه تویی، و در روز فتاء عالم [به] تمام در ذات تو قرار می‌گیرد؛ و دانای روزگار، و سزاوار شناختن، و جای بزرگ^۷ تویی! ای بی نهایت! جهان را تو پیدا کرده‌ای.^۸

و باد (Vayu)، و جم (Yama)، و آتش (Agni)، و بُرن (Varuna)، و ماه، و برهمای (Prajapati = Prajapati)، و پدر کلان او تویی. [و] من ترا سجده می‌کنم هزار بار بلکه هزار هزار بار.

در پیش و پس ترا سجده می‌کنم^۹! و ای همه، و [ای] دل همه،

۱- د: جیدرت کرن.

۲- ج: حالا تو میان بخدمت من بسته ایشان را بکش که در میدان کارزار دشمنان را زیرخواهی کرد.

۳- ج: چون این سخنان ارجن از زبان؛ د: این سخنان از زبان کرشن شنیده لرزه براعضای بیفتد.

۴- د: با برس (ناخوانا).

۵- د: راکسان. اجمل: و جماعت راچهسان از ترس به هر طرف می‌گریزند.

۶- د: شنده.

۷- د: شناختن جای بزرگ.

۸- ج: پیدا کرده.

۹- د: من ترا سجده می‌کنم هزار بار بلکه هر بار در پیش و پس ترا سجده می‌کنم.

و ای صاحب قوت بی‌پایان، و ای دلاور بزرگ! چون همه چیز به تو میرسد؛ بتا برآن ترا همه گفته می‌شود.

و من ترا دوست خود دانسته از شوخی، بی‌ادبانه^۱ پیش آمده‌ام، و آن که گفتم: ای کرشن، ای جادو (Yadava)^۲، [و] ای دوست من!^۳ بزرگی ترا نمیدانستم^۴.

و نظر به دوستی نموده غافل گشته، این خطاء کردم؛ اکنون درخواست می‌کنم از این تقصیر من درگذر^۵، و نیز آنچه از روی مطابیه هنگام بازی کردن و خوردنی خوردن بریک پلنگ [و] صندلی^۶ نشسته بی‌ادبی واقع شده، [عفو] آنرا از طرف خود و جمیع دوستان از تو درخواست می‌کنم. ای آن که در قید هیچ‌کس در نمی‌آیی.

و ای پدر جمیع حیوانات، و جمادات، و سزاوار تعظیم! همه [را] استاد بزرگت تویی، و هیچکس در مقام برابری تو نیست؛ زیادتی چه صورت دارد؟ و نیز فردی از افراد هرسه عالم در قوت با تو^۷ برابری نمیتواند کرد. بتا برآن ترا که خداوندی و سزاوار تعظیم همه کس دانسته^۸ سجده می‌کنم و درخواست [عفو] تقصیرات می‌نمایم – چنان که

۱- د: شوخی و ادبانه.

۲- د: ای کرشن جادو. جادو=یادو (Yadu): اعقاب، سلاله، احفاد یادو (Visun_Purana) یادوان طایفه بودند که کریشنا در میان این طایفه زاده شد. در ویشنوپورانا آمده که در خانواده یادوان دهها و دهها هزار مردان دلاور بوجود آمده‌اند. بتا برآفسانه‌های هندو یادو پسر ییاتی (Yayati) از خانواده نژاد ماه و سرمهسله تیره یادوان است. که پایتحت ایشان شهر دورکا (Devarka) واقع در گجرات بوده است.

۳- د: بدوست من.

۴- د: من بزرگی تو نمیدانم و نظر به دوستی نموده؛ اجمل: ای دوست من، این بزرگی و نظر [به] دوستی غافل گشته این خطاهای کردم؛ د: این خطاب کردم.

۵- د: اکنون این [عذر] تقصیر را از تو درخواست می‌کنم؛ ج: اکنون این تقصیر از تو درخواست می‌کنم.

۶- اجمل: بریلنگ صندلی؛ د: بریک بینک صندلی. بلنگ=صندلی و یا تختخواب.

۷- د: در قوت با تو برابری؛ اجمل: ای بدو جمیع حیوانات و جمادات و سزاوار تعظیم همه را اوستاد بزرگ تویی و هیچکس در مقام همسری تو نیست که زیادتی در صورت دارد و نیز فردی از افراد عالم در قوت با تو همسری نمیتواند کرد.

۸- د: ترا بکنه و خداوند بزرگ خود و سزاوار تعظیم همه کس دانسته؛ اجمل: ... سزاوار تعظیم همه کس هستی مسجدده.

پسر از پدر، و دوست از دوست، و عاشق از معشوق؛ [از تقصیرات خود پوزش میطلبید] همچنان از روی کرم تقصیرات من [را] معاف کن.

و چیزی که من در مدت عمر خود ندیده‌ام، اکنون آنرا مشاهده کرده، بسیار خوشحال شدم؛ اما از دیدن این هیکل، دل من مضطرب شده [است]. ای صاحب دیوتا، و ای پناه جهانیان! حالا مهر باش شده صورت قدیم خود را به من بنمای.

ای صاحب هزار دست، و ای صاحب عالم! این صورت [و] این شکل را تغییر بده^۱ میخواهم که [ترا] تاج بر سر نهاده و گرز و چکر در دست گرفته با چهار دست ببینم!

کرشن گفت که ای ارجن! من این صورت را [که] از قوت [جوگث] و رضای خود به تو نموده‌ام، و آن مقرون است به روشنی و صورت تمام عالم، و اول همه چیزهای است، و نهایت ندارد، و غیر از تو به دیگری ننموده‌ام.

ای دلاورترین قوم کوروان (Kaurava)! هیچکس از اهل عالم غیر از تو، به وسیله بیدها، وجگه‌ها، و خواندن، و دادن، [و] اعمال و ریاضت^۲ شاقه، قدرت بر دیدن آن نمی‌یابد.

می‌باید [که] اندوه به دل تو راه نیابد، و دیوانه نشوی، و این و قوى دل شده، صورت اصلی مرا مرتبه دیگر ببین.

سنجدی گفت که کرشن^۳ (Vasudeva) بزرگث، شکل موزون، و هیکل^۴ معهود خود به ارجن بنمود، و آن هر اس گرفته را تسکین داد. درین وقت ارجن گفت: ای کرشن! ترا به صورت [خوب] آدمی دیده، دل من آرام گرفت و به حال خود آمد [م].

کرشن جیو گفت آن صورت مرا که تو دیدی^۵; دیگری تاب دیدن

۱- د: و چیزی که در مدت عمر خود ندیده‌ام اکنون آنرا مشاهده کرده بسیار خوشحال شدمیم.

۲- د: این صورت، این شکل را تغییر داده؛ ج: صورت این شکل را تغییر میخواهم؛ اجمل: ای عالم صورت! این شکل را تغییر بده.

۳- ج: دادن و اعمال ریاضت. د: بی وسیله بیدها... اجمل: قدرت دیدن آن نمی‌یابد.

۴- د: ای کرشن.

۵- د: شکل موزون و هیکل.

۶- د: گفت که آن صورت مرا تو دیدی.

آن ندارد، و دیوتها هم پیوسته آرزوی دیدن آن صورت میکنند.
و بطریقی که تو مرا دیدی، غیری بهوسیله بید^۱ و ریاضت و
تصدق و جگ^۲ نمیتواند دید.

ای ارجن! شخصی که ترک همه چیز کرده دل بهخدمت من
بیندد^۳، آن شخص از این خدمت مرا بشناسد^۴، و ببیند، و در من
فانی شود!

ای ارجن! کسی که کارها به نیت من میکند، وغیراز من دیگری
را بزرگ نمیداند، و بخدمت من قیام مینماید، و ترک صحبت
خلق نموده، به هیچکس نسبت دوستی و دشمنی نمیورزد؛ او نیز
در من فانی میشود.

تمام شد ادھیای یازدهم: و شوروپ درشن نام.

۱- د: غیری بهوسیله.

۲- ج: شخصی که ترک همه چیز کرده میان بهخدمت من بیندد؛ آن شخص ازین خدمت
 بشناسد و ببیند. ای ارجن.

۳- د: مرا نشناشد؛ ج: مرا شناسد. اجمل؛ و غیراز من دیگری را بزرگ نداند، آن
 به من رسد.

آغاز ادھیای دوازدهم

بھکت جو گ (Bhakti Yoga) نام

ارجن گفت که ای کرشن جیو! آنان که در راهی که تو بیان کردی درآمد، متصل بخدمت تو قیام مینمایند، و جمعی که بندگی آفریدگار قدیم، غیرظاهر میکنند - درین هردو طایفه - صاحب جو گ و بزرگ کیست؟^۱

کرشن گفت: کسانی که روی دل در من کرده^۲ به اعتقاد درست همیشه بندگی من میکنند؛ من میدانم که ایشان بزرگ‌اند.

و گروهی که بندگی آفریدگار بیزوال که آشکارا نیست - و همه‌جا را احاطه کرده^۳ و در مراقبه متصور نمی‌شود^۴، و حرکت نمیکنند - و راست‌گو است، میکنند.

و حواس را^۵ زبون ساخته‌اند، معامله ایشان با خلق یکسان است، و در نفع جهان و جهانیان و فواید^۶ ایشان میکوشند؛ ایشان نیز مرآ می‌یابند.

و در طلب آفریدگار پنهان رنج بسیار رومی نماید و یافتن آن

۱- د: آنان که راهی که تو بیان کردی؛ اجمل: ارجن گفت که ای کرشن! جماعتی که بخدمت تو قیام می‌نمایند و جمعی که بندگی آفریدگار قدیم غیرظاهر میکنند درین هردو طایفه صاحب جو گ و بزرگ کیست؟

۲- د: روی دل در من قانی کند.

۳- د: اختیاط کرده.

۴- ج: متصور می‌شود.

۵- د: و راست‌گوست میگویند و میکند و حواس را زبون ساخته‌اند و معامله ایشان.

۶- د: و در نفع جهانیان و فواید ایشان میگویند و میکوشند؛ ج: و در نفع جهان و جهانیان و حوابیج ایشان میکوشند.

آفریدگار نهان، ارباب قالب‌ها^۱ را، به دشواری میسر [می] شود.
و کسانی که جمیع کارهای خود به من سپرده، روی دل در من
کرده، به خدمت من قیام می‌نمایند، و بمراقبه من اشتغال داشته و
میدارند؛ ای ارجن! ایشان^۲ را بی‌توقف از دریای اجل و قید عالم
برمی‌آرم، و نگاهبانی ایشان نیز می‌کنم.
ای ارجن! تو روی دل و عقل در من بکن که ازین رهگذر در
من گم خواهی شد، درین هیچ شک نیست.

و اگر نتوانی که دل خود را به من بیامیزی؛ پس در ورزش آن
[از طریق ادھیاس Adhyas] قدم نه^۳ و طلب یافتن من بنمای.
و اگر ورزش هم از دست تو نیاید؛ آن زمان کارها به نیت من
میکرده باش که ازین رهگذر هم بمقام خلاصی خواهی رسید.
و اگر این هم از دست تو نیاید، در پناه من درآمده غیرمرا
مخواه، و دل را زبون ساخته، جمله نتیجه‌های کردار از دل برآور.
[و] دانش از ورزش بهتر است، و از دانش مراقبه، و از
مراقبه ترک نتیجه اعمال؛ و از این معنی آرام دل حاصل می‌شود^۴.
و شخصی که نسبت به هیچ جانوری خطره دشمنی به دل
نمی‌ساند، و با همه کس شیوه دوستی و ترحم رعایت مینماید، و
با هیچ چیز دلیستگی ندارد؛ و بار تکبر از سر اندادخته، و راحت
و محنت نزد او یکسان است، و تحمل و صبر و آرام به دوام شعار
اوست^۵، و پیوسته در آندیشه حصول جوگ می‌باشد، و دل را زبون
ساخته، و عقیده خویش را در من قوی گردانیده است، و دل و عقل
خود را در ذات من گم کرده؛ این چنین [کس] خدمتکار محبوب
من است.

- ۱- اجمل؛ و در طلب آفریدگار نهان، ارباب قالب‌ها به دشواری می‌شود.
- ۲- ج: ارجن من ایشان را؛ اجمل؛ و بمراقبه من اشتغال دارند، ای ارجن ایشان.
- ۳- د: ورزش آن قدم مانده طلب؛ اجمل؛ پس در ورزش آن قدم نهاده طلب یافتن
من نمای.
- ۴- د: از دل برآورده انس اورش برآورده؛ اجمل؛ و دانش از ورزش بهتر است و از
دانش مراقبه، و از مراقبه ترک نتیجه اعمال از این معنی دل آرام یابد؛ ج: آرام و شخصی که
نسبت به هیچ جانداری.
- ۵- د: آرام به دخام اشعار اوست؛ اجمل؛ - آرام شعار اوست - پیوسته در آندیشه
جوگ می‌باشد.

و کسی که مردم از او نترسند، و او از مردم متوهם نبود^۱ و از [حیطه] شادی و غمی و حسد و خوف برآمده باشد؛ او نیز دوست من است.

و مردی که چیزی نمیخواهد و دل و تن او پاک باشد، و در کارها سستی نمیکند، و تغافل از احوال مردم شیوه اوست، و دل او از اخلاق ذمیمه، مبراست، و ترک جمیع اعمال کرده؛ آن خدمتکار من نیز محبوب من است^۲.

و شخصی که از یافتن چیز مرغوب خوشحال نمیشود، و از رسیدن امر مکروه، از کسی نمی‌رنجد، و آنچه از دست رفته، اندوه آن نمیخورد، و در بند حصول چیزها نیست؛ آن ترک‌دهنده هر نیک و بد؛ خدمتکار من و دوست من است^۳.

و هر که با دوست و دشمن وارباب مرح و ذم، و تعظیم و اهانت بریک حال بود، و در سردی و گرمی، و راحت و محنت یکسان باشد.

و با هیچکس صحبت نمیدارد، و برلب‌ها مهرخاموشی نهاده، هرچه می‌یابد به آن راضی می‌شود، و [در] یاک‌جا آرام نمی‌گیرد، و عقل صافی در دل او همیشه جلوه‌گر است؛ این چنین خدمتگار هم محبوب من است.

و کسانی که زلال نیکوکاری^۴ که من بیان کردم از روی یقین و اعتقاد درست، نسبت به من حاصل نمی‌کنند، آن مردم نزد من محبوب تر اند.

تمام شد ادھیای دوازدهم بهکت‌جوگ (Bhakti yoga) نام.

۱- د: مردم ازو ترسند و او ازو متوهם نبود؛ اجمل: و از او مردم متوهם نبودند.

۲- ج: آن خدمتکار نیز محبوب من است.

۳- اجمل: و از رسیدن امر مکروه غصه نمی‌کشد، و آنچه از دست رفته اندوه آن نمی‌کشد و در بند حصول چیزها نیست و ترک‌دهنده هر نیک و بد، خدمتکار من و دوست من است.

۴- د: و کسانی که زلال چون امرت (Amrita) نیکوکاری؛ اجمل: از روی یقین باعتقاد درست.

آغاز ادھیای سیزدهم

چهتر چھتراگ و یبھاگ جوگ (Ksetrakṣetrajna Vibhaga Yoga) نام!

ارجن گفت: ای کرشن جیو! پرکرت (Prakrti)، و پرکمبه (Purusa)، و چھتر (Ksetra)، و چھتراگ (Ksetrajna)، و گیان (Jnana)^۱، چه معنی دارد؟ با من بگوی، میغواهم که حقیقت هر کدام بدانم. کرشن گفت که ای ارجن! چھتر عبارتست از این قالب (و در اصل لفت چھتر بمعنی: «کشت» آمده است)، و کسی که آنرا از آن خود میداند، او را ارباب دانش چھتراگ میگویند (یعنی: داننده کشت).

ای ارجن! تو مردا در جمیع بدن‌های جانداران چھتراگ بدان!^۲ و دانشی که از آن حقیقت این کشت و داننده آن معلوم میشود، آنرا^۳ نزد من گیان میگویند.

و این کشت قالب آن چنان که هست، [و] به دستوری که با حواس^۴ ترکیب یافته، و از [او] چیزی که پیدا شده، و کسی که داننده آن کشت است با خداوندی او بعبارت مختصر با تو میگوییم، بشنو:

۱- اجمل: و گیان و گیه (Gya) چه معنی دارد؟

۲- اجمل: در جمیع بدن‌ها مشترک بدان.

۳- اجمل: و این کشت قالب هر قالب که هست و آن چنان که هست، و بدستوری که با حواس ترکیب یافته و از او چیزی که پیدا شده و کسی که داننده این کشت با خداوندی او بعبارت مختصر با تو میگوییم، بشنو.

۴- ده حواس عبارتند از: پنج حواس فعاله یا اعضای فعاله. بنظر هندوان پنج حواس فعاله عبارتند از دست، و یاء، و حنجره، و آلت تناسل، و سوراخ مقعد و حواس فعاله را کرم اندری (Karmendriya) خوانند. و پنج گیان اندری (Jnanendriya) که شمامه و لامسه و باصره و ساممه و ذائقه باشد.

و همین مطلب را جماعت رکھیشان به وجوه مختلف به عبارت بید (Veda) و اشلوک (Sloka)‌های^۱ آن که در آن هیچ شک نیست با ذکر دلایل سرازیر است.^۲

و خاک، و باد، و آتش، و هوا، و خودی (Ahamkara)، [و دل]^۳ و عقل، و پرکرت، و یازده حواس، و رنگ، و طعم، و بوی، و مساس، و آواز – همه این‌ها – اصل جسم است. و آنچه از قالب بظهور می‌آید، این چیزهاست: آرزو، و دشمنی، و دوستی، و راحتی، و محنت. و ترکیب حواس را با قالب: سنگیان (Samjnana) می‌گویند^۴؛ و دانشی که ازین ترکیب حاصل می‌شود، آنرا: چتنای (Chetana) نامند.

و دهرت (Dharita) عبارت از تحمل ایدای خلق است. و من این کشت^۵ را بطريق اجمال با چیزهایی که از آن پیدا می‌شود، با تو گفتم و به‌وجه اقبال ناکردن بر مدح خود، و پنهان^۶ ساختن اعمال نیک خویش، و ترک ایدای خلق، و تحمل ورزیدن، و درست بودن با همه کس، و خدمت استاد کردن، و پاکیزگی ظاهر و باطن، و استقامت در طلب خلاصی، و زبون ساختن قالب، و حواس، و برآمدن از دایرهٔ مکر و قید محسوسات، و ملاحظه کردن عیوب‌های پیدایش، و فنا، و پیری و بیماری و محنت^۷.

و ترک دوستی، و اختلاط با پسر و زن و سایر اهل خانه [و] مانند آن، و پیوسته یکسان بودن در حالت شادی و غمی.

۱- اشلوک (Sloka): صدا یا خطاب خدایان، شیرت، افتخار، مدح؛ سرود ستایش، ضرب المثل؛ قطمه (شعر)، نوعی شعر مشتمل برچهار متراع دارای چهار پا (Pada) و هشت مقطع، یکی از اوزان اشعار حماسی که آنوشتب (Anustubh) خوانده می‌شود، شعر، بیت. در اینجا معنی: سرود ستایش است که در ودادهای منظوم سرودهای ستایش خطاب به خدایان مختلف است و در مدح و تمجید کارهای آنها سروده شده است.
رجوع شود به گزیده سرودهای ریگ‌ودا – ترجمه نویسنده این سطور جلالی نائینی – چاپ تهران - سال ۱۳۴۰ هجری شمسی).

۲- د: سرانیده‌اند؛ ج: سرانیده‌اند؛ اجمل: و آرزوی دوستی و دشمنی و راحتی.

۳- د: سنتکهات (Sanghat): ج: سکنات.

۴- ج: کتب را.

۵- د: خود قته، اجمل: و دهرت عبارت است از: تحمل ایدای خلق (و تحمل) و داشت بودن با همه کس و خدمت استاد کردن، و پاکیزگی ظاهر و باطن و استقامت در طلب خلاصی.

۶- د: پیدایش و فنا و پیری و محنت؛ اجمل: از دایرهٔ تکبر و قید محسوسات... و پیری و بیماری.

و پا بر جا بودن در خدمت من و بغیر [از] من التفات ننمودن^۱، و گوشه گزیدن و میل صحبت خلق بهدل ترسانیدن.^۲

و همیشه در معرفت نفس خود متوجه بودن و دیدن^۳ نتیجه معرفت حقیقی – این همه را گیان گویند – و آنچه نقیض این^۴ چیزهاست، آنرا: اگیان (Agnana) نامند.

و [گیه (Gya)^۵] آنرا میگوییم که تو از دیدن او خلاصی یابی.^۶ و کسی که اول ندارد، و هیچکس از او افزو نتر نیست، و او نه جسم است، و نه اصل.^۷

و هر جا که دست، و پا، و دیده، و سر، و دهن، و گوش است؛ از آن اوست. و او به همه این چیزها محیط است.

و در جمیع حواس و محسوسات عکس او مینماید^۸ و از اینها برتر است، و با هیچ چیز آمیزش ندارد. و با آن که با همه آمیخته است، از وصف: ست، و رج، و تم مبراست^۹، و نگاهبانی اینها میکند. و در ظاهر و باطن جمیع حیوانات و جمادات ممکن است، و چون لطافت بروجه اتم، و اکمل دارد، به چشم سر دیده نمیشود.^{۱۰} و جماعتی که در وادی طلب او قدم نهاده اند^{۱۱}، به آن مردم نزدیک است؛ و گروهی که از معرفت او بی خبراند، از ایشان دور.^{۱۲}

[و در] افراد و اجسام فی الحقيقة متجزی و مقسوم نیست؛ اما مقسوم طور می نماید. و او مربی جانداران و نگاهبان ایشان

۱- د: در خدمت و بغیر من التفات نمودن.

۲- د: و همیشه نفس خود متوجه دیدن نتیجه.

۳- ج: و آنچه موجب نقیض این چیزهاست.

۴- د: کسی من.

۵- اجمل: و [گیه (Gaya)] آنرا می گوییم که از دیدن او تو خلاصی یابی.

۶- د: و اصل آن. اجمل: فراتر نیست و او نه جسم است و نه اصل.

۷- ج: حواس و محسوسات و عکس رومینماید و او از اینها برقرار است؛ د: حواس محسوسات عکس مینماید.

۸- ج: و از وصف: ستوگن، و رجوگن و تموگن مبراست.

۹- د: است چون لطافت بروجه اتم و کل دارد به چشم و سر دیده نمیشود.

۱۰- د: و جماعتی که در طلب وادی او قدم نهاده اند. افراد اجسام.

۱۱- د: از ایشان دور دور. اجمل: دور. و در افراد اجسام فی الحقيقة متجزی و مقسوم نیست؛ اما مقسوم طوری نماید.

است؛ و ایشان را پیدا میکند، و ناچیز میگرداند. و از روشنی او^۱ مهر و ماه و سایر اجسام رخشنان است؛ و از دایرة طلب و بیدانشی بیرون، و [از] دانش آنچه میباید دانست و چیزی که از علم معرفت دانسته میشود، اوست، و در دل‌های همه میتابد.^۲

ای ارجن! [من] چهتر و چهترراک و گیان [و گیه] را^۳ بطريق اجمال با تو گفتم. هر خدمتگار من که این سخنان مرا دریابد، سزاوار خلاصی گردد.

ای ارجن! پرکرت و پرکه را^۴ بی‌بدایت بدان، و قالب‌های [و] حواس و راحت و محنت^۵ را از پرکرت اعتقاد بکن، و آنرا سبب پیدایش اجسام و حواس و تخم این‌ها بدان.

و پرکه سبب گرفتن لذت و الم نیست؛ لیکن از مر اختلاط^۶، پرکرت سبب یافتن لذت‌های آثار و لوازم آن پرکرت میشود. و از رهگذر جمع شدن آن پرکه به آن لوازم در قالب‌های نیک و بد به وجود می‌آید.

و او هرچند^۷ در بدن اقامت دارد؛ اما تفرج گیرد. [و آن که]^۸ حاکم نفس و مربی^۹ و نگاهبان آن بدن [و] گیرنده لذت؛ و صاحب بزرگ^{۱۰} است، آنرا: پرم‌آتما (Paramatma) و پرکه (Purusa) نیز میگویند.

و شخصی که او را به‌این اوصاف بشناسد، و پرکرت (Prakrti) را با خصلت‌های او بداند؛ آن شخص هرچند از حدی که قرار یافته است، تجاوز بکند، از قید^{۱۱} پیدایی خلاصی یابد.

۱- د: و با روشنی؛ اجمل: و او بر روشنی مهر و ماه.

۲- د: دل‌های همه مینماید.

۳- اجمل:

چهتر و گیان و گیه را.

۴- د:

پرکرت پرکه را.

۵- د:

حس و راحت و محنت.

۶- اجمل: و پرکه سبب گرفتن لذت دائم نیست؛ لیکن از مر اختلاط پرکرت سبب گرفتن لذت‌های آثار و لوازم آن پرکرت میشود، ترجمة این اشلوک بربین تقریب است: ماده سبب پیدایی قالب و حواس است؛ و روح موجب لذت و الم؛ لذت و الم است لیکن.

۷- د: می‌آید او هرچند؛ اجمل: و از رهگذر جمع شدن پرکه به آن لوازم در قالب‌های نیک و بد به وجود می‌آید.

۸- د: تفرج کرد حاکم نفس است و مربی و نگاهبان آن بدن پرنده لذت و صاحب بزرگ است.

۹- د: از حدی که قرار یافته تجاوز بکند از قید پیدایی، ج: جدائی.

و بعضی مردم خود را در نفس خود در حالت مراقبه، می‌بینند؛ و طایفه از تحقیق حقیقی و آثار پرکاره، و پرکرت خود را مشاهده میکنند، و جمعی از اعمال جوگ است.

و گروهی [که] ازین کیفیت آگاهی ندارد؛ اما از مردم شنیده بندگی آتما (Atma) میکنند^۱ (و آنان که شنیده کاری میکنند) ایشان هم از عالم پیدایش میگذرند! ای بزرگترین فرزندان بهرت (Bharata)! جمیع موجودات از حیوانات و جمادات از اجتماع پرکاره، و پرکرت بوجود می‌آیند.

و کسی که آفریدگار را که در جمله کائنات یکسان است، و از فنای این‌ها، فانی نمیگردد، می‌بینند، همان شخص بینا است. و مردی که آفریدگار را در جمیع موجودات بیک‌طور می‌بیند؛ او خود را ضایع نمی‌سازد و عاقبت بغلاصی میرسد. و مردی که کارها [را] به هر وجه از بدن و حواس میداند، و جان را از آن بی‌تعلق اعتقاد میکند؛ باید دانست که آن داننده، داناست.

و شخصی که جمله حیوانات و جمادات را متفرق اعتقاد [می‌]کند که روز فنای عالم در پرکرت فراهم خواهد آمد، و هنگام پیدایش هم آن‌ها از آن پرکرت پراکنده خواهند شد؛ آن داننده، این کیفیت در آفریدگار فانی می‌شود^۲.

ای ارجن! این جان هرچند در بدن مقیم است؛ اما با او آمیزش^۳ ندارد، و او را بدایت نیست، و از وصف: ستونگ، و رجوگن، و تموگن^۴ میراست و بزرگ که زوال نمی‌پذیرد و با آن که در بدن میباشد؛ لیکن هیچ کاری نمیکند و نتیجه نیکی و بدی به او نمیرسد.

۱- ج: عمل جوگ و گروهی از این کیفیت آگاهی ندارند اما از مردم شنیده بندگی آنها میکند؛ اجمل: بندگی آتما میکند ایشان هم از علم پیدایش بگذرند.

۲- د: جمادات متفرق را اعتقاد کند که روز فنای عالم در پرکرت فراهم خواهد آمد و هنگام پیدایش آن پراکنده خواهند شد آن داننده این حقیقت.

۳- د: اما باو آمیزش.

۴- د: وصف: ست و روح؛ و؛ اجمل: قم.

ای ارجن! چنان که هوا در همه جاست، و از لطافت به هیچ چیز
آمیزش ندارد، همچنان جان در همه قالب‌ها متمکن است؛ اما از
لطافتی که دارد با هیچ بدن نمی‌آمیزد.
چنان که خورشید بر جمیع خلایق می‌تابد، همچنان جان بس
تمام بدن پرتو می‌اندازد.
و آنان که قالب را از جان بروجھی که من بیان کردم بادیده
دانش جدا بیینند، و خلاصی جانداران [را] از قید پرکرت نیز
بدانند؛ آن مردم آفریدگار بزرگ [را] بیابند^۱.
تمام شد ادھیای سیزدهم چهتر آگ و بیهای چوگ نام.

۱- د و آنان که قالب را از جان بروجھی که من بیان کردم و با دیده و دانش جدا
بیینند و خلاصی جانداران از قید پرکرت نیز بدانند، آن مردم آفریدگار بزرگ بیابند.

آغاز ادھیای چهاردهم^۱

گن تری بھاگ جوگ (Guna Traya Vibhaga Yoga) نام

[کرشن فرمود:]

اکنون باز حقیقت دانش کامل که از آن طوابیف منیشوران (Munisvara) از دایرۀ پیدایش، برآمده به مقام خلاصی میرسند، با تو میگوییم:

ای ارجن! ایشان^۲ به وسیله این دانش به آفریدگار رسیده‌اند، و در روز پیدایش بوجود نمی‌آیند، و هنگام فنا، ناچیز نمیگردند.

و پرکرت من، جای پیدایش جمیع مخلوقات است؛ و من در آن محل تخم می‌نمهم.

ای ارجن! هر جسم که در اصناف خلائق پیدا می‌شود، پرکرت مادر اوست؛ و نهندۀ تخم منم.

و وصف: ستونگن، و رجوگن، و تموگن^۳، از پرکرت حاصل می‌شود. ای درازدست! جان را که فناپذیر نیست، این اوصاف در بدن محبوس می‌سازد.

و خصلت: «ست (Satya)»، پاک و صاف است، و هیچ آلایشی ندارد. ای دور از گناه! این وصف، جان را باطناب راحت و دانش می‌بندد.

و در رج (Raj) آرزو پراست؛ و از صحبت حرص پیدا شده

۱- د: چهاردهم گن تری بھاگ جوگ گن.

۲- اجمل: میگوییم: ایشان؛ د: میگوییم: و ایشان از وسیله

۳- د: و پرکرت مادر است و نهندۀ تخم منم و صفت: ست، و رج، و تم.

[است]. ای ارجن! آن رج روان را^۱ با زنجیر کردار مقید میگرداند. و تم (Tamas) از بیدانشی پیدا شده است و جمیع چانداران را به وادی غفلت میکشد. ای ارجن! وصف مذکور جان را با کمتد غفلت و کاهلی و خواب در قید میکند.

و خوی «ست» به راحت میرساند، و «رج» بر تردد [و] مشغله میدارد^۲؛ و «تم» از حیطه دانش برآورده، در وادی غفلت میاندازد. ای [ارجن]^۳! هنگامی که ستگن غالب میآید، آن دو خصلت را معو و ناچیز میگرداند. همچنین رج هنگام غلبه خود، «ست»، و «تم» را معدوم میسازد. و مانند آن «تم» است، وقتی که قوت میگیرد، آن دو وصف دیگر را زایل میگرداند.

و نشان افزون شدن خصلت: «ست» آنست که همه حواس در قالب دانش و روشنی پیدا^۴ شود، و صاحب او در کارهایی که موجب راحت است شروع مینماید.

ای ارجن! علامت: «رج» در بدین آنست که رگ طمع بحرکت درآید، و هیچ‌جا آرام نگیرد، و در دل آرزوی چیزها پیدا شود. ای ارجن! نشان رجحان وزیادتی وصف: «تم» آنست که صاحب آن در نیک و بد تمیز نکند، و کارهای پسندیده از^۵ دست او نیاید، و در وادی غفلت بیفتند، و دل [او] به آرام نرسد.

و چون آدمی در زمان غلبه وصف: «ست»^۶ قالب تهی کند، بمقامی که شناسنده‌گان برهما میروند؛ منتقل گردد.

و هرگاه در غلبه خوی: «رج» بمیرد، در قومی که به طمع نتیجه کارها میکنند، بوجود آید. و هنگامی که در افزونی خصلت: «تم» بمیرد، در سلسله حشرات و حیوانات خسیس مثل: مار و کژدم

۱- اجمل: و رج از روی اشاره است و از صحبت حرص پیدا شده ای ارجن این او را؛ د: و در رج آرزو اثر است....؛ و رج از روی اشاره است. ای ارجن! این او را بزنجهی کردار مقید میگردد.

۲- اجل: و رج به تردد و مشغله میدارد. (یعنی: رج آدمی را به کرداروا (مشغول) میدارد).

۳- ج: حواس در قالب دانش و روشنی پیدا میشود. اجمل: و نشان افزون شدن خصلت: «ست» این است که رگ طمع بحرکت در نیاید، و صاحب او در کارهایی که موجب راحت است شروع مینماید.

۴- د: پسندیده ابد[ا] از دست او نیاید.

۵- د: شب.

پیدا میشود.

و نتیجه اعمال وصف «ست» که بروجه احسن بوجود آمده باشد، نیک و پاکیزه است؛ و نتیجه کردار وصف: «رج» محنت؛ و ثمره کارهای خصلت: «تم» غفلت و پریشانی خاطر و بیدانشی^۱. [و از وصف: «ست» دانش پیدا میشود، و از خوی: «رج» طمع، و از خصلت: «تم» غفلت و پریشانی خاطر و بیدانشی^۲]. و اصحاب: «ست» به ملک دیوتها میروند؛ و ارباب: «رج» در قسم آدمیان به وجود میآیند. و اهل: «تم» در زمرة مخلوقات زبون پیدا میشوند.

وهنگامی که بیننده کارها، [کارها را] از هرسه وصف مذکور ببیند، و یک کس را برتر از این اوصاف نداند؛ آن شخص آفریدگار را بباید^۳.

و هنگامی که جان، این هرسه خصلت را که از تن پیدا میشود، ترک میدهد، از حیطه پیدایش و پیری و مرگ، و محنت برآمده، بمقام خلاصی میرسد. ارجن گفت: ای صاحب هرسه عالم! نشان برآمدن آدمی ازین هرسه خصلت چیست؟ و برکدام راه و روش سلوک میکند؟ و چه سان خصلت‌های مذکوره را ترک میدهد؟

کرشن گفت که ای ارجن! چون قوت متمیزه در امور نیک، و بد؛ میل کارهای موجب راحت، بیدانشی در ذات او پیدا^۴ میشود؛ باید که از آن دلگیر نگردد؛ و اگر از این اوصاف عاری و مبرا بود؛ در تحصیل ایشان سعی نکند.

و نسبت به همه کس بیگانه [وش] ظاهر شود، و مغلوب حواس و محسوسات نگردد، و بداند که حواس کار خود میکند، و کارها

۱ و ۲-د؛ و ثمره و خصلت تم بیدانشی؛ در نسخه خطی متعلق به این جانب (نسخه ج) همه‌جا: متوجه، و رجوگن، و تموگن آمده است؛ اجمل؛ و ثمره کارهای خصلت تم بیدانشی.
۳- اجمل؛ و هنگامی که بیننده کارها، کارها از هرسه وصف بیند، و یک کس را برتر از این اوصاف نداند، آن شخص آفریدگار را بباید. د: بیننده کارها از هرسه صفت مذکوره ببیند و جان را برقر از این اوصاف داند... و آنانی که جان از این هرسه خصلت را که از من پیدا میشود.

۴- ج: سلوک میکند و چه چیز را ترک میدهد؟ اجمل: کرشن گفت که ای ارجن! چون قوه ممیزه دد امور نیک و بد میل کارهای موجب راحت، بیدانشی در ذات او پیدا میشود.

برسر خود نگیرد.

و راحت و محنت، و کلوخ و سنگ، و طلا نزد او یکسان بود،
و بهروش خود ثابت قدم بماند.

و مردم اکرام دهند، و اهانت رساننده، و ارباب مرح، و ذم،
و دوست، و دشمن را برا بر ببینند و ترک اعمال گیرد؛ این چنین
کس را فارغ از اوصاف مذکوره گویند.

و کسی که پیوسته به بندگی من قیام نماید، او از حیله این
هر سه برآمده، مرا بیابد.

و برهمای^۱ که آفریدگار عالم است، پیدا کننده او منم، و
خلاصی جاوید و نیکوکاری که تغییر پذیر نیست، و راحت بیزوال
از من است.

تمام شد ادھیای چهاردهم: گن تری و بیهاگچ جوگئ نام.

۱- د: برھمای، ج: برھما.

آغاز ادھیای پانزدهم

پرکھوتم جوگ (Purusottama Yoga)

کرشن گفت: درختی^۱ که بین او بالاست، و شاخه‌های او پایان [= پایین] و برگهای او بید (Veda)؛ او را اشوته (Asvatha) میگویند، [و] به صرصر فنا از پا نمی‌افتد. هر که از حقیقت آن آگاه باشد؛ او را^۲ داننده بید گویند.

و شاخه‌های آن درخت بعضی بجانب بالا [سر] برآورده و بعضی بطرف زمین میل کرده، [و] از وصف: ستون، و رجوگن، و تموگن، پرورش یافته است. و مدرکات^۳ حواس برگ، و شکوفه شاخه‌های آن [۴] است، و بین‌های دیگر آن درخت در عالم: آدمیان پیچیده [اند]، بکردار ایشان در پایان است.

و ساکنان روی زمین، نه صورت آن درخت میدانند، و نه از بدایت، و میانه، و نهایت آن خبردارند؛ و این درخت [را که]
بین‌های بیشمار دارد، ترک صحبت خلق که آن سرسخت [و] تیز است بریده^۵.

جای آن کس که این نهال را نشانده طلب نماید تا از رسیدن [به] آن مقام از قید پیدا نشود و فنا خلاصی یابد و در پناه مرد اول که از او این عالم کهنه پهنه و پراکنده شده، درآید.

۱- ج: کرشن گفت: ای ارجمند! درختی که؛ اجمل: - آنرا اساتبه میگویند.

۲- د: باند و او را اسوته گویند و از شاخه‌های.

و تیز است بریده جای آن کس که این نهال را نشانده طلب نماید.

۳- د: سست، رج، و تم پرورش یافته است مدرکات.

۴- د: بین‌ها بیشمار؛ ج: بین‌های بیشمار دارد با ترک صحبت خلق که آن سرسخت

و تیز است بریده جای آن کس که این نهال را نشانده طلب نماید.

[و] آنان که از وادی کبر و بیدانشی برآمده‌اند و عیب‌های صحبت خلق با ایشان سراست نمیکنند، و در طلب معرفت آفریدگار، آرزوها را از دل برآورده‌اند، و از دایرۀ راحت، و محنت، و نیکی، و بدی، و سردی، و گرمی، و مانند آن^۱ برآمده؛ این چنین دانایان بمقامی که خلل پذیر نیست میرسند.

ای ارجن! آن مقام بزرگ جای من است، و مهر و ماه آن جا بر نمی‌آیند. و در آن محل از آتش^۲ اثری نیست، و از رسیدن[به]^۳ آن منزل سلسله پیدایش، گسسته میشود.

و جان هر جانداری جزو من است، و او فانی نمیشود^۴، و حواس پنجگانه، و دل را که معتکفان زاویۀ قالب‌اند، به جانب خود می‌کشند^۵.

و هنگامی که این^۶ جان از جسمی به‌جسمی انتقال میکند، این هرشش چیز را همراه خود میبرد؛ مانند بدن نسیم نکمت گل را از گل.

و او بوسیله دل از محسوسات آن حواس پنجگانه حظ میگیرد^۷. و او را هنگام برآمدن از بدن، و زمان بودن او در آن وقت حظ گرفتن از محسوسات بوسیله حواس مردم بیدانش نمی‌بیند؛ و آنان که دیده‌های معرفت دارند، آنرا مشاهده میکنند.

و جوگیان که به طلب معرفت او قیام مینمایند، آن مقیم بدن^۸ را می‌بینند. و کسانی که در طلب او، شیوه هوشمندی مرعی نمیدارند، او را معاینه نمیکنند.

۱- د: محنت سردی و گرمی و نیکی و بدی و مانند آن.

۲- د: آرایش؛ ج: از آتش.

۳- ج: جان هر جانداری جزء من است؛ د: حرمت او فانی.

۴- د: به جانب میکشد. اجمل: و حواس پنجگانه و دل که زاویۀ قالب‌اند به جانب خود میکشند.

۵- د و ج: صاحب این جان از جسمی؛ اجمل: و هنگامی که این جان از جسمی به‌جسمی دیگر.

۶- د: میکند؛ اجمل: به محسوسات آن حواس پنجگانه حظ میگیرد.

۷- ج: آن مردم بدن را می‌بیند؛ اجمل: آن مقیم‌البدن را.

اجمل: زمان بودن او، در وقت حظ گرفتن از محسوسات بوسیله حواس است، و مردم بیدانش نمی‌بینند.

ای ارجن! روشنی آفتاب عالمتاب، و فروغ ماه، و آتش را نور من بدان.

و [من] به ملک زمین درآمده بقوت خود نگاهبانی جانداران مینمایم. و قرص ماه (Soma)^۱ که آبی است، و جمله غله‌ها و سبزی‌ها را پرورش میدهد، منم.

و من آن آتشم که در معده‌های جانداران همراه [و در] بادی که^۲ از بالا و پایان [بدر] می‌رود، خوردنی‌های این‌ها را به تحلیل می‌برم.

و در سینه‌های جمیع جاندارانم. و قوت حافظه و مدرکه^۳، بیدها و پیداکننده علم: پیدانت (Vedanta)، و داننده آن منم.^۴ و در قلب دو نفس است، یکی: چهر (Ksara)، و دیگری اچهر (Aksara). [و] این نفس [اچهر] به وادی فنا منتقل نمی‌شود، و گواه نفس [چهر] است.

و یکی دیگر [که] بزرگتر این‌هاست آنرا: پرم‌آتما (Paramatma) گویند. و او صاحب هرسه عالم است، و همه را می‌پرورد، و نگاه میدارد و فانی نمی‌شود.

ای ارجن! من از چهر، و اچهر بزرگترم، و از این‌جاست که من در خلق و بید: پرکمتو (Purusottama) می‌گویند. و هر دانایی که منا بروجھی که بیان کردم پرکمتو میداند؛ گویا بجمیع اقسام خدمت من مینماید، و همه دانست. [تو براین

۱- ج: قرص ماه که آبی است، د: قرص ماه آبیست و جمله و غله‌ها و سبزه‌ها را پرورش میدهم منم. منظور شیره سوم است.

۲- بادی که از بالا و پایان (=پایین) می‌رود یعنی: نفسی که فرو می‌رود و بر می‌آید که همان شبیق و زفیر است.

۳- منظور از آتش، آتش معده یا حرارت غریزی و یا آتش که خدا را (در معده) (Vaisvanara) هضم می‌کند می‌باشد و مقصود از باد در این‌جا: ایان (Apāna) و پران (Parana) (شبیق و زهیق) یعنی نفسی که فرو می‌رود و بر می‌آید است.

۴- ج: جاندارانم و قوت؛ د: منم و قوت و حافظه و مدرکه؛ اجمل: جمیع جاندارانم. و قوت حافظه و مدرکه.

۵- اجمل؛ و دهنده آن منم. (Paramatman) گویند. ترجمه متن برین تقریب است: در عالم دو نفس است: تغییرنایدیر (فانی) و تغییرنایدیر (=ثابت و باقی). نفس تغییرنایدیر در همه موجودات (ساری و جاری) است، و نفس تغییرنایدیر یکی است اما نفس دیگری وجود اعلی است که پرم‌آتن خوانده می‌شود.

معنی اعتقاد بکن.

[کرشن گفت:] ای دور از گناه! من اکثر اسرار [عالی و] علم
[معرفت] خود با تو گفتم.

ای آرجن! آدمی [ای که] از دانستن این سخنان عقل کامل پیدا
میکند؛ گویا بجمعیع اعمال قیام نموده.
تمام شد ادھیای پانزدهم پر که هو تم جو گئنام.

۱- د: کامل میکند، ج: آدمی از دانستن این سخنان عقل کامل پیدا میکند، گویا.....

آغاز ادھیای شانزدهم

دیواسرسنپت و بیبھاگ (Daivasura Sampadvibhaga Yoga)

[کرشن فرمود:] ایمنی، و صفاتی باطن، و دل، و پابرجا بودن در طریقۀ معرفت آفریدگار، و آداب جوگ، و دادن و جمع کردن حواس، و قیام نمودن به عمل جگ، و خواندن بید، و کشیدن ریاضت، و راست بودن با همه کس.

و عدم ایدای خلق، و راست گفتن، و فرو خوردن غصه، و ترک دادن همه چیز (بد)، و جمعیت خاطر، و پوشیدن عیب‌دیگران، و رعایت شیوه مهربانی نسبت به جهانیان، و قناعت، و ملایمت، و حیاء، و وفاء.

و شوکت، و صبر و تحمل، و صفاتی ظاهر و باطن، و عدم نفاق، و پندار^۱ این خصلت‌های دیوتا در جماعتی که از ایشان برآمده در نسل آدمیان پیدا می‌شوند، فراهم می‌آیند.^۲

ای ارجن! خصال دیوتا سبب خلاصی آدمیان است، و اخلاق طایفۀ دیت (Daitya)^۳ مردم را در دام بیدانشی می‌اندازد؛ اما تو اندوه را به دل خود راه مده (که تو از این طبقه انتقال کرده‌ای) که خصلت‌های دیوتا در نفس خود داری.

و در این جهان پیدایش آدمیان بردو قسم است: یکی آن که

۱- د: و عدم نفاق پندار؛ اجمل: و ملایمت و صفا و وقار و شوکت و پندار این.

۲- اجمل: دیاکاری و خودسری و غور و خشم و تندماجی و نادانی، صفاتی کسانی است که با خوبی اهربیمنی زائیده شده‌اند.

۳- د: انتقال کرده که خصلت‌های دیوتا که در نفس خود داری؛ اجمل: به دل خود راه مده که تو خصلت‌های دیوتا در نفس خود داری.

از طایفه دیوتا انتقال کرده در نسل مردم می‌آیند؛ و دیگر^۱ آن که از قوم: دیت^۲ برآمده در طوایف آدمیان پیدا می‌شوند. من احوال دیوتا را مشروح^۳ با تو گفتم؛ اکنون بیان اخلاق دیت می‌کنم، بشنو:

آنان که از نسل طایفه دیت برآمده، در زمرة^۴ آدمیان بوجود می‌آیند؛ آن مردم اعمال ظاهر و طریقه معرفت آفریدگار نمیدانند؛ و پاکیزگی، و روش پسندیده، و راستی سخن، در ایشان نمی‌باشد^۵، و آنچه ناراست است، راست اعتقاد می‌کنند، و جهان را بی آفریدگار میدانند و می‌گویند که از جمع شدن نر و ماده جانداری بوجود می‌آید.

و آن جماعت بی‌دلان و کم خردان و ارباب کردار مهیب برین عقیده تکیه کرده‌اند.

و از دست ایشان کارهای نفع خلق بر نمی‌آید؛ و بجهت هلاک جهانیان پیدا می‌شوند، و آن چنان آرزوها [پیدا] می‌کنند^۶ که حصول آن از دایرة امکان بیرون است.

و مست شراب دنیا و پندراند، و مقرون بدغا باشند، و روش پاکیزه نمیدارند^۷، و از بیدانشی خویش، سخنان دروغ را رواج میدهند و تا روز قنای عالم، در فکرهایی که^۸ بقید در نمی‌آید؛ می‌باشند، و حاصل کردن آرزو، و تنعم لذات نفس را معتقد‌اند. و آن مردم به طناب‌های امید بسته شده‌اند، و از هوی و هوس و غصه درون ایشان پر است؛ و آرزوی عیش و جمع مال و اسباب بروجھی که کرده‌اند، می‌کنند، و درین اندیشه می‌باشند که امروز این مدعای من حاصل شد؛ بعد ازین مدعیات دیگر هم میسر خواهد

۱- از طبقه دیوتا... می‌آیند دیگر.

۲- د: اجمل؛ و دیگر از قوم دیت.

۳- د: منشرح.

۴- د: آنان که از قوم ذلیل طایفه دیت برآمده در زمرة آدمیان.

۵- د: سخن نمی‌باشد و جهان بی آفریدگار میدانند و می‌گویند.

۶- د و ج: آرزوها می‌کند.

۷- اجمل: مقرون بدغل می‌باشند و روش پاکیزگی نمی‌دارند.

۸- د و ج: در فکرهای که بقید؛ اجمل: بعد در زمان دیگر بهم خواهد رسید.

شد؛ والحال این قدر زر داریم و^۱ [به مرور] زمان دیگر هم به هم خواهد رسید.

و ما از خاندان بزرگ دولتمندیم، و عالی نسب؛ جگ خواهیم کرد، و تصدق خواهیم داد^۲، و ازین رهگذر مردم تعریف و تحسین ما خواهند کرد، و این معنی سبب خوشحالی و عزت^۳ خواهد بود. ای ارجن! آن مردم برین نهنج در وادی بی‌دانشی افتاده از رهگذر حرصی که دارند یک چند به کمند هوی و هوس^۴ گرفتار شده، و دل [را] به آرزو، و تنعم داده، در دوزخ که جای ناپاکان است، می‌افتد.

و آنان که تعریف خویش می‌کنند، و با هیچکس^۵ شیوهٔ تواضع مرعی نمیدارند، و با تحصیل دنیا و غرور آن، و تکبر و دغلی، جگ‌ها را^۶ بروجه‌ی که نگفته‌اند، می‌کنند.

و با وصف خودی و قوت و غرور و هوای نفس و غصه متصف بوده بیزاری مردم در سینه داشته [و در هنر مردم به رشتۀ] عیب می‌کشند^۷. این چنین مردم با من که در جمیع قالب‌ها می‌باشم، نسبت دشمنی بظهور میرسانند.

و من این طایفه خوشنیز جهانیان، و خسیس‌ترین مردم را در نسل قوم: دیت پیدا می‌کنم. ای ارجن! این‌ها در هر پیدایش در قوم مذکور^۸ پیدا شده و من نایافته به دوزخ می‌روند. و دوزخ سه‌در دارد، و آن هرسه در بهر خرابی خلائق است: اول هوای نفس،

۱- د: زر داریم که زمان دیگر هم به هم می‌کشیم، ج: و زمان دیگر هم...

۲- د و ج: جگ خواهم کرد و تصدق خواهم داد.

۳- ج: مرور؛ اجمل: عزت‌ها.

۴- د: چند هوی و هوس.

۵- د: و پیچکس.

۶- د: تکبر و دغل آمیخته جگ‌ها را؛ ج: و با تحصیل دنیا و غرور و هوای نفس و تکبر در عمل آمیخته جگ‌ها را بروجه‌ی که نگفته‌اند می‌کنند.

۷- د: در هنر مردم داشته غبیت می‌کنند؛ ج: بود که ریبه مردم در سینه عیب می‌کند؛ اجمل: ... قالب‌ها می‌باشم سبب دشمنی.

۸- اجمل: این ابلهان در هر پیدایش در قوم مذکور؛ د: قوم مذکوره.

دوم: خشم، [و]،
 سیوم: طمع؛ بنابرآن، این هرسه خصلت را ترک باید داد.
 ای ارجن! هر که ازین [سه] درگذرد، خیریت خود بخواهد، و
 بمقام^۱ خلاصی برسد.
 و شخصی که آنچه در عالم قرار یافته ترک دهد و سر خود
 سلوک نماید، او بكمال نرسد^۲ و از راحت و خلاصی محروم گردد.
 بنابرآن دانایان موافق علم عمل میکنند؛ و تو بر احکام علم
 مطلع گشته، بر مقتضای آن کار یکن.
 تمام شد ادھیای شانزدهم دیوسر سنپت [ویپھاگ] جوگ نام.

- ۱- د: از بهر حیرانی خلائق است اول هوا نفس، دوم خشم.
- ۲- اجمل: هر که ازین سه درگذرد، خیریت خود بخواهد و بمقام خلاصی برسد؛ د:
 هر که ازین هرسه وجه درگذرد و خیریت خود بخواهد و بمقام خلاصی برسد.
- د: و شخصی که ترک راهی را که در علم قرار یافته [دهد]؛ و سر خود سلوک
 نماید او بكمال برسد و از.

آغاز ادھیای هفدهم

شردها [تری] و پهگ جوگ (Sradha [Traya] Vibhaga Yoga) نام

ارجن گفت که ای کرشن!^۱ جمعی که بموجب علم عمل نمیکنند،
و جگه‌ها را بخلاف احکام علم با عقیده راسخ بعمل [در] می‌آرند،
آنها را ارباب: «ست» گویند، یا اصحاب «رج»، یا اهل: «تم»؟
کرشن گفت^۲ که عقیده ذاتی^۳ جمیع [این] مردم [بر] سه قسم است:

اول: آنکه از «ست» پیدا میشود، و دوم از: «رج»، و سیوم^۴
از: «تم».

ای ارجن! چنان که ارباب وصف: «ست» براعمال خود عقیده
دارند، همچنان اهل: «رج»، و تم نیز دارند.^۵ و رتبه آدمی برس
حسب اعتقاد اوست؛ پس هر خصلت که با عقیده او مقرن باشد^۶
او را صاحب آن خصلت باید دانست.

و ارباب وصف: «ست»^۷ به بندگی دیوتا قیام مینمایند؛ و
اصحاب خصلت «رج»^۸ پرستش جماعت: چکه (Yaksha)، و راکھس

۱- د: کرشن جیو.

۲- د: یا ارباب: ست گویم، یا اصحاب: رج گویم، یا اهل: تم گویم.

۳- اجمل: کرشن فرمود.

۴- ج: عقیده‌دانی.

۵- د: از سبب پیدا میشود، و دوم از رج، و سیوم از تم؛ ج: سیوم از تموگن.

۶- ج: همچنان اهل رجوگن و تموگن نیز دارند؛ اجمل: و رتبه آدمی بحسب اعتقاد.

۷- د: حسب اعتقاد دارند ست پس بهر خصلت که عقیده او باشد.

۸- ج: ستوگن.

(Raksasa) میکنند؛ و خداوندان خوی تم به خدمت دیوان خبیث و شیاطین همزاد میپردازند.

ای ارجن! جمعی که احکام علم نادانسته، ریاضت سخت میکشند و با^۱ زرق و تزویر و خودپستی و تکبر مقرون‌اند؛ آن مردم را اصحاب: «تم» بدان.

و این بیدلان، حواس^۲ را خشک میسازند، و مراکه در قالب‌ها میباشم، [نیز] مزاحمت میدهند.

ای ارجن! خوردنی معجوب مردم، و جگ، و ریاضت، و تصدق [ایشان] بر سه قسم است، و تفاوت هرسه قسم را از من بشنو: و آن چنانست که خداوند[ان] وصف: «ست» به همان خوردنی میل میکند که از آن، این چیزها حاصل [می]شود: درازی عمر، و خوشحالی، و قوت، و [صحبت و] راحت، و دوستی؛ و آن خوردنی‌ها خوش طعم، و چرب و دیرهضم^۳ و خوش‌نما میباشد.

و صاحب خوی: «رج»^۴ خوردنی‌های تلخ، و ترش، و شور، و گرم، و سرد، و خشک، و سوزنده را دوست میدارد. [و] از این اطعمه‌اندوه، و محنت، و بیماری پیدا میشود.

وارباب خصلت: «تم»^۵ طعام خشک بی‌مزه و بدبوی و پس— خورده، و ناپاک را خوش میکند.^۶

و جگ که بی‌طلب نتیجه^۷ به دستوری که گفته‌اند به عمل در

۱- جکه (Yaksha): پری، جنی، نگاهبان گنج‌های کویر، نوعی موجود مافق— الطیبه، نام دسته یا طبقه از موجودات فوق بشری (نیمه‌خدا). یکشها معمولاً موجودات فوق بشری بی‌آزاری هستند بهمین جهت آنها گاهی پونی‌جنس (Punya_Janas) (مردم خوب) نامیده شده‌اند.

۲- راکس (Raksasa = راکشن): روح پلید، جن‌یار و بدبخت، بدقاقه، دیوسپیرت، زشت‌منظر، دیوآسا، دیوخوی، غرفت. راکشن‌ها معمولاً به سه دسته تقسیم شده‌اند. بیینید لفتنامه کتاب اوپانیشاد ماده راکشن - صفحه ۵۲۱ ط - تالیف راقم این حروف سید محمد رضا جلالی نائینی - چاپ تهرن - سال ۱۳۴۰ هجری شمسی.

۳- د: میکشند با.

۴- ج: مدلان؛ د: مدلان حواس.

۵- د: بر حضم؛ ج: خوردنی زودهضم.

۶- ج: رجوگن؛ اجمل: رج خوردنی‌های تلخ گذار.

۷- ج: تموگن.

۸- د: بیماری پیدا شود و خورده و ناپاک را خوش میکند و جگ؛ اجمل: بدبوی را.

۹- د: مطلب نتیجه.

می‌آید، و کننده آن جگه از بهرانقیاد حکم به آن قیام مینماید^۱ – آن جگه را ساتک گویند.

و آنکه بقصد نتیجه کرده [می] شود مقرون بریا [و]^۲ طلب دنیا بود، ای ارجن! تو آن جگه را راجس (Rajas)^۳ بدان. و آن که مخالف احکام علم و بی‌افسون و صدق عقیده بود، و برهمنان را در آن بهره‌نباشد^۴; آن جگه‌را تامس (Tamasa) گویند.^۵

و ریاضت نیز [بر] سه قسم است:

اول: ریاضت بدنی،

دوم: ریاضت زبانی^۶،

سیوم: ریاضت دل؛

اما خدمت دیوتا، و برهمنان، و استادان، و ارباب داشن، و پاکیزگی و راستی، و قناعت کردن بریک زن^۷، و عدم ایذای خلق؛ ریاضت بدنی است.

و سخنان بی‌گوش و بی‌آزار و درست^۸ و فرح‌آمیز متضمن^۹ نفع خلق گفتن و خواندن بید، ریاضت زبانی است.

و خرمی خاطر، و معاش نیک با همه کس، و خاموشی از سخنان پریشان، و جمعیت باطن، و خیرخواهی جهانیان ریاضت دلی^{۱۰} است.

و ریاضتی که مردم بی‌طلب نتیجه با یقین کامل می‌کنند؛ آنرا: ریاضت ساتک گویند.

و زهدی که بجهت عزت^{۱۱} و رجوع مردم که از روی زرق و

۱- ج: گفته شد بعمل ددمی آید و کننده آن انتیاد حکم آن.

۲- اجمل؛ و آنکه بقصد نتیجه کرده می‌شود و مقرون بریا و طلب.

۳- د: تو آنرا حس بدان.

۴- د: را در آن شهر نباشد؛ اجمل؛ و بی‌افسون و تصدق و عقیده بود و برهمنان را در آن بجهه نباشد.

۵- د: رمامس گویند.

۶- د: زبان.

۷- د: قناعت بریک زن.

۸- ج: سخنان بی‌گوش آزار؛ د: سخنان بی‌گوارار درست؛ اجمل؛ و سخنان راحت و فرح‌آمیز متضمن نفع مردم گفتن و خواندن بید.

۹- د: بکه متضمن.

۱۰- د: ریاست دل است.

۱۱- ج: عجب.

تزویر کرده میشود، آنرا: ریاضت راجس نامند، و این ریاضت پاینده نیست.

و ریاضتی که از روی بیدانشی و خودپسندی کشیده میشود، و صاحب آن، در آن شغل^۱ محنت میکشد، و قصد او [بر] ضرر دیگران است - آنرا ریاضت^۲ تامس گویند.

و تصدق که دادنی^۳ باشد؛ اگر در زمین نیک، [و] وقت صالح به مرد مستحق بیشایه غرض داده شود^۴، آنرا تصدق ساتک گویند. و آنکه از بیهوده نتیجه ما در عوض ما بعداز ایدای گیرنده داده شود، آنرا؛ تصدق راجس گویند.^۵

و آنکه بی وقت و جای بد به نامستحق^۶ داده شود، آنرا تصدق تامس بدان.

و برهمای که^۷ کلمه «اوم» (Om)، و تت (Tat)، و ست (Sat) بر زبان رانده شروع در پیدایش برهمنان، و بید، و جگ^۸ کرد.

و شناسندگان آفریدگار کلمه «اوم» خوانده شروع در عمل جگ، و ریاضت، و تصدق مینمایند.

و جویندگان رتبه خلاصی با قطع نظر از نتیجه اعمال^۹ لفظ: «تت» خوانده در اقسام تصدق شروع مینمایند.

ای ارجن! کلمه: ست (Sat) در اول جگ، و ریاضت، و تصدق

[و] هر عملی که تعلق به اینها دارد، گفته میشود.

و هوم (Homa) و سایر تصدق، و ریاضت [و] انواع اعمال بی یقین درست نیست - نه درین جهان نتیجه میدهد، و نه در آن جهان.

تمام شد ادھیای هفدهم شردها [تریویسیهاگ] جوگ^{۱۰} نام.

۱- د: و صاحب در آن شغل.

۲- ج: این ریاضت تامس؛ اجمل: آنرا ریاضت تامس.

۳- د: ذاتی.

۴- د: صالح بغيرد مستحق بغيرد مستحق بیشایه غرض؛ اجمل: و تصدق که دادنی باشد اگر در زمین نیک و وقت صالح، بمرد مستحق، بیشایه غرض داده، آنرا.

۵- اجمل: و آنکه از بیهوده نتیجه، ما در عوض ما، بعد ایدائی داده شود، آنرا تصدق راجس نامند.

۶- اجمل: جای ناپاک به نامستحق.

۷- اجمل: و جویندگان رتبه خلاصی قطع نظر از نتیجه، لفظ ت خوانده؛ د: و خواندنگان رتبه خلاصی.

آغاز ادھیای هژدهم

موکھه سنیاس جوگ (Moksha Samnyasa Yoga) نام

ارجن گفت که [ای درازدست، و] ای صاحب حواس^۱، ای کشنده کشیدیت (Kesi ditya)! میخواهم که بر تفاوت طریقہ سنیاس، و تیاگ (Tyaga) از قرار نفس الامر اطلاع یابم. کرشن جیو گفت: کارهایی^۲ که بطعم نتیجه کرده میشود، آن کارها را کام کرن (Kamya Karna) میگویند، و ترک این اعمال، سنیاس (Samnyasa) است؛ و این معنی را ارباب دانش میدانند. و تیاگ (Tyaga) عبارتست از ترک نتیجه جمله اعمال و افعال. و دانایان [علم] سانکھیه (Samkhya) برآنند که اعمال را می باید گذاشت – مانند: گذاشتن اخلاق ذمیمه. و خوانندگان علم سخنان^۳ میگویند که در عمل جگ، و دادن؛ طریقہ ریاضت نمی باید گذاشت. ای بهترین قوم بهرت (Bharata)! آنچه در مطلب تیاگ عقیده من است، بشنو: ای بزرگترین مردم^۴! تیاگ برسه قسم است: عمل جگ، و دادن، و ریاضت کشیدن حکمی است ترک^۵ آنها نباید داد که این افعال^۶ دل‌های ارباب دانش را روشن میسازد

۱- د: ارجن گفت که ای درازدست، و ای صاحب حواس!

۲- د: که کارهای که؛ اجمل: کارها که.

۳- د: منان؛ ج: سخنانی.

۴- د: عقیده من است ای بزرگترین مردم تیاگ؛ ج: بشنو ای ارجن تیاگ برسه قسم است: عمل جگ و دادن و ریاضت کشیدن حکمی است ترک آنها نباید داد.

۵- ج: ریاضت همکی.

۶- د: که افعال.

لیکن این اعمال را هم بی طلب نتیجه از میل دل باید کرد که من بموجب غالب رأی خود، همین وجه را پسندیده‌ام.^۱ و فعلی که به‌آن امر لاحق گشته، ترک آن مناسب نیست. واگر شخصی از سر غفلت ترک آن گیرد؛ این^۲ ترک را «تامس گویند». و نیز گذاشتن اعمال از مهر کلفت و رنج نفس به نتیجه نمیرساند؛ و این ترک را «راجس» نامند. ای ارجن! کردن کار، [به] ترک شوق، و بی‌آرزوی نتیجه ترک «ساتک» است.

[و] صاحب ساتک آن کسی است[که باعمالی که بودی پیدایش میکشد، دشمنی ندارد^۳؛ و بکاره که مقام خلاصی میرساند، دوست من است، و مقید به‌آداب: «ست» می‌باشد^۴؛ و از حیطه شک برآمده، از عقل پرورش می‌یابد.

[و] خداوند قالب اصلاً [ترک]^۵ کاری نمیتواند کرد. هر که قملع نظر از نتیجه اعمال پکند، او را «تیاگی» گویند (یعنی: تارک). و نتیجه اعمال برسه قسم است؛ و آن نتیجه را گروهی که ترک آن ننموده‌اند، بعداز مردن می‌یابند؛ و جمعی که از آن نتیجه، کوس استغناه میزند، در هیچ محل، غبار آن برداشنا ایشان نمی‌نشینند.

ای دراز دست! این پنج چیز که سبب حصول کارها است؛ از من بشنو، و این اسباب در علم سانکه – که بین نهال اعمال برکنده – مذکور شده است^۶:

اول: جان،
دوم: پرکه،

۱- ج: رعایت رأی خود همین قضیه را؛ د: بموجب رأی خود همین وجه را پسندیده‌ام؛
اجمل: این اعمال را بی‌طلب نتیجه بعیل دل باید کرد و افعال که بدان امر... از مهر کلفت و رنج نفس نتیجه.

۲- اجمل: آن ترک را.

۳- اجمل: ای ارجن کار بترک شوق و بی‌آرزوی نتیجه ترک ساتوک (Sattvika) است و صاحب ساتک آن کسی است که باعمال که بودی پیدایش میکشد دشمنی ندارد.

۴- اجمل: دوست ست و مقید به‌آداب؛ د: مقید بد ذات.

۵- د: نهال اعمال است پراکنده مذکور کرده است.

سیوم: حواس،
چهارم: تصرف در پنج^۱ باد (یعنی: پران، و اپان، و بیان،
و سمان، و اودان)،
پنجم: اثر نیکی و بدی.

و هر کاری که آدمی به: بدن، و سخن، و دل بنیاد میکند
— بد باشد یا نیک— پنج چیز مذکور سبب حصول [آن] کارها است.
و کسی که افعال خود را که از این پنج چیز بوجود می‌آید،
نظر به عقل ناقص خود، از خود داند، آن بی‌خرد^۲ در این نظر
ناقص است.

و شخصی که خویشتن را کننده کارها نمیداند، او به نتیجه
اعمال سر فرود نمی‌آرد^۳; اگر همه مردم را بکشد، هیچکس را
نکشته باشد، و گرفتار و بال این جریمه نمیگردد.

و از بھر شروع در هر امری سه چیز در کار است:
دانش، و آنچه به دانش تعلق میگیرد، و داننده؛ و از بھر
حصول آن در خارج نیز سه چیز میباید: [دانش و] ماده و عمل—
کننده^۴.

و هر کدام از دانش و عمل کننده بر سه قسم است؛ و اکنون
کیفیت هر سه قسم مذکور مشروح^۵ از من بشنو:
دانشی که از آن یگانگی نفس الامر آفریدگار، آن که در
جمعی کائنات مقسوم^۶ طور مینماید، معلوم شود، آنرا: ساتک
گویند.

و [از] آنچه آفریدگار در جمله^۷ موجودات به تفاوت اعتقاد کرده
شود، آنرا: دانش راجس نامند.

۱— اجمل: تصرف پنج باد.
۲— اجمل: آن بی‌خرد درین عقل ناقص است. و شخصی که خویشتن را کننده کارها
نمی‌داند.

۳— د: او نتیجه اعمال نیز [سر] فرو نمی‌آرد اگر او همه؛ اجمل: اگر همه مردم را بکشد.

۴— ج: ماده و عمل کننده.

۵— د: مندرج.

۶— ج: در جمله کائنات بمقسم طور باید معلوم شود، آنرا ساتک گویند! د: مقسوم
طور مینماید معلوم شود آنرا که ساتک گویند؛ اجمل: نفس الامر آفریدگار.
۷— ج و اجمل: در جمیع.

و دانشی که صاحب، آن آفریدگار را در اجرام بتان منحصر داند و بی‌آنکه بر دلیل آن مطلع باشد، در صور دیگر اعتقاد بکند، این دانش ناقص را که مقررون بدلیل نیست^۱ تامس گویند.

و عملی که مردم به آن مأمورند، و آنرا با شوق تمام و آرزو نمی‌کنند^۲ و ایشان را به آن، نه دوستی است، و نه دشمنی، و نظر به نتیجه^۳ آن قیام نمی‌نمایند؛ این عمل را ساتک گویند.

و کاری که بطلب نتیجه یا پندار و رنج بسیار کرده می‌شود، آنرا راجس نامند.

و عملی که پای بند کننده^۴ گردد، و از آن مقصود حاصل نشود، و سبب ایدای خلق بود، و از سر بی‌خردی و بی‌ملاحظه بعمل درآید، آنرا تامس گویند.

و عمل کننده که از حیطه راحت و محنت و خودی برآمده است، و شیوه تحمل و خوش حالی شعار اوست، و از حصول مقصود، و عدم حصول آن، متغیر نمی‌شود؛ این چنین کس را کننده ساتک گویند.

و شخصی که فریفتۀ چیزها بود، و خواهان نتیجه اعمال و طامع [و] خونریز و ناپاک باشد، و از اندوه و خرمی از جا میرود؛ این چنین کس را کننده راجس نامند.

و مردی که غافل، و تیره عقل، و متكبر، و کاهل، و مقبوض بود، [و] کاری که در اندک مدت توان کرد، در زمان بسیار بعمل^۵ آورد؛ این چنین کس را کننده تامس گویند.

و عقل و تحمل نیز برسه وجه است:

ای ارجن! تفصیل آنها، از قرار واقع از من بشنو: عقلی که از آن کیفیت معاملات [مردم]، و رگ ناخوشی‌ها، و

۱- د: و بی‌آنکه بر دلیل آن مطلع شده باشد و در صدر دیگر اعتقاد بکند این دانش ناقص.

۲- اجمل: و عمل که مردم بدان مأمورند و آنرا با شوق آرزو نمی‌کنند.

۳- د: از جا نمیرود... نظر نتیجه.

۴- اجمل: و عمل که پای بند کننده گردد، و از آن مقصود حاصل نشود و سبب ایدای مردم گردد و از سر بی‌خردی و بمالحظه عمل.

۵- اجمل: در زمان دراز بعمل درآرد.

مکروهات، و آنچه کردندی است، و چیزی که نباید کرد، و کاری که به خوف میکشد، و امری که اینمی میبخشد، و فعلی که پای بند کننده میشود، و کرداری که بخلافی میرساند، دانسته میشود، آنرا: عقل ساتک گویند.

و خردی که از آن، صاحب او طریقته صلاح را فساد اعتقاد کند و فساد را صلاح، و کاری که ممنوع است کردن آن را صواب داند، و معانی الفاظ علم را نقیض نفس الامر یادگیرد، این چنین عقل را راجس نامند^۱.

و عقلی که از روی جهل^۲، صلاح را معصیت اعتقاد نماید، و همه سخنان را برخلاف ظاهر حمل کند، آنرا: عقل تامس گویند. ای ارجن! تحمل که بروش پستنده مقرون است، و دل و حواس را از کردار ناهموار نگاه میدارد^۳، آنرا: تحمل ساتک گویند.

ای ارجن! تحمل که آدمی با میل دل از ممر حصول نتیجه نیکوکاری، و آرزوی دنیا، بگزیند^۴، آنرا: راجس بدان.

و تحمل که مرد نادان با رعایت^۵ آن وادی خواب، و خوف، و خشم، و اندوه، و غرور، نمیگذارد، آنرا: تحمل تامس گویند.

ای ارجن! و راحت^۶ نیز برسه نوع است: درین ولا، من آنرا بیان میکنم، بشنو:

راحت که از ورزش مراقبه پیدا میشود، و دل به آن خوبکند^۷، و بمحنت بکشد، و اول مانند: زهر، و آخر مانند: زلال نماید، و از صفاتی باطن و عقل بوجود آید؛ آن راحت را ساتک گفتهدان. و آنچه از اختلاط حواس، با محسوسات پدید آید، و در اول کار شیرین نماید، و عاقبت تلغخ گردد؛ آنرا: راحت راجس نامند.

۱- د: و خودی که از آن صاحب او طریقته صلاح و فساد چنانچه هست فهمید و در کارهای کردندی و ناکردنی فرق نتواند کرد، این چنین عقل را راجس نامند.

۲- د: مراحمت جهل؛ ج: مزاحمت جهل؛ اجمل: و خردی که از روی جهل عین صلاح.

۳- د: از وادی خواب... و غرور میکند و میگذارد آنرا.

۴- ج: بگزید.

۵- د: و تحمل که مرد نادان با رعایت آن وادی خوف و خواب.

۶- اجمل، و د: ارجن راحت نیز برسه نوع است.

۷- اجمل: راحت که از مراقبه پیدا میشود؛ د: ... خو نکند.

و راحتی که از خواب و کاهلی^۱، و غفلت پیدا میشود؛ و فراموشی آورده، آنرا؛ راحت تامس گویند.
ای ارجن! هیچ جانداری در زمین، و ملک دیوتا نیابی^۲ که از خصلت: سست، و رج، و تم که آثار پرکرت (Prakriti) است، عاری و مبرا^۳ باشد.

ای سوزنده دشمنان! کردار هر قومی از: برهمنان (Brahmana) و چهتریان (Ksatriya)، و بیش (Vaisya)، و شودر (Sudra)^۴ [که] به مقتضای جبلت ایشان بوقوع میآید، متفاوت است.
زیر کردن حواس، و دل، و ریاضت کشیدن، و پاکیزگی ظاهر و باطن، و آرام دل، و راستی، و دانش علمی^۵، و معرفت آفریدگار و تصدیق احکام بید، ذاتی برهمنان است^۶.
و شجاعت، و شوکت، و استقلال، و زیرکی، و پابرجا بودن در عرصه نبرد، و جوانمردی، و ترفع، خصال چهتریان است.
و زراعت کردن، و نگاهبانی گاوان نمودن و بهسودا و سود پرداختن^۷، خوی طایفه بیش^۸؛ و خدمت مردم کردن، خاصةً قوم شودر.

ای ارجن! مردی که در کارهای خود، ثابت قدم باشد، آن مرد زود به کمال رسد^۹، و طریقه مردم به نسبت کردن کارهای مناسب خویش [که] از رعایت آن طریقه به کمال میرسد، از من بشنو^{۱۰}:
هر که در افعال خود ثابت قدم [باشد و] قصد خدمت آن کس میکند که او جمیع جانداران را خلعت وجود عنایت نموده، و به همه اشیاء

۱- د: و راحتی که از حوادث و کاهلی و غفلت.

۲- د: زمین و ملک دیوته بیانی. ترجمة متن برین تقریب است: هیچ جانداری در زمین یا در میان آسمان خدایان نیابی که از خصلت: ستونگ و رجوگن، و توونگ که آثار پرکرت است، عاری باشد.

۳- د: عاری مبرا.

۴- د: چهتریان و بیش، و سودر.

۵- د: دانش عملی... بید دانی که برهمنان است.

۶- اجمل: و استقلال در بندگی.

۷- د: بساد او سود پرداختن.

۸- د: بیش و خدمت.

۹- د: بر سند؛ چ: بکمال بر سد.

۱۰- د: آن مرد زود به کمال بر سند از من بشنو.

محیط است، آن شخص بمقام خلاصی میرسد.^۱ و نیکوکاری قوم خویش - هرچند کمتر بود - به از نیکوکاری اقوام دیگر است؛ اگر چه بروجه اتم کرده شود. و در رعایت شیوه نیکوکاری قوم خود هرچند ناقص باشد، گناهی نیست.

ای ارجن! کارهای خود را با آن که پر عیب باشد، ترک نباید کرد که همه کارها بعیب مقرون است - چنان که آتش با دود. و شخصی که عقل او فریفتۀ پسر، وزن و جزآن^۲ نیست، و حواس، و عقل، و دل خود را مغلوب ساخته، و از قید آرزوها برآمده است؛ آن شخص خلاصی بزرگ که از ترک اعمال و نتیجه آن حاصل می‌شود، در زندگی خود می‌یابد.

و بعداز حصول این مرتبه بروجھی که به آفریدگار واصل گردد؛ آن وجه را (که) روش بزرگ معرفت [است]، به زبان مختصر^۳ از من بشنو:

هر که به عقل صافی و مستقل، موصوف است، و دل را با رعایت شیوه تحمل به دست آورده، از حیطۀ الثفات محسوسات و دوستی و دشمنی خلق برآمده، آن کس سزاوار خلاصی می‌شود. و کسی که گوشۀ بگزیند و به کم خوردن خو بکند، و سخن، و بدн، و دل را زیر کرده، دامن از صحبت خلق فرا چیند^۴؛ و پیوسته بمراقبه اشتغال نماید، آن شخص لایق خلاصی می‌گردد.

و هر که از خودی، و قوت، و پندار، و حرص، و خشم، و علاقه عیال بگذرد؛ و هیچ چیز را به خود نسبت نکند، و به آرام بود؛ آن شخص سزاوار^۵ مرتبۀ خلاصی می‌شود.

و هر که آفریدگار را به دستوری که گفته شد، بشناسد، و دل او به خرمی مقرون بود، و غم هیچکاری گرد دل او نگردد، و در بند^۶

۱- اجمل: هر که در افعال خود قصد خدمت آن کس می‌کند که او جمیع...

۲- د: آتش و باد... پسر و زن و دختران.

۳- اجمل: با آفریدگار واصل گردد؛ آن وجه را که روش بزرگ معرفت است؛ د: در روش بزرگ معرفت بزبان مختصر.

۴- ج: خلق فروجیند.

۵- ج: سر افزار.

۶- اجمل: بشناسد و دل او بخرمی بگردد و غم هیچ کاری گرد دل او نگردد... خدمت خاصه میسر گردد؛ د: بشناسد و دل او بخودی مقرون بود.

خواست چیزی نباشد، و جمیع جانداران را ب瑞کسان ببیند؛ او را خدمت خاصه من میسر گردد.
و از آن خدمت هرآنچه متم، و چنان که منم بشناسد، آن دم^۱
در من فانی شود.

ای ارجن! شخصی که بجمیع اقسام اعمال قیام مینماید^۲، و
پناه بهمن آورد، او از عنایت من بمقام عالی که تغیرپذیر نیست،
میرسد.

ای ارجن! تو جمله کارهای خود را بهمن سپرده، در پناه من
در آی، و روی دل و عقل^۳ در من بکن، و پیوسته در رعایت این
نسبت میباش.

و هرگاه دل بهمن خواهی سپرد^۴، از التفات من، قطع بیابان
جمیع مشکلات خواهی کرد، و مرا خواهی یافت. و اگر تو از
خودبینی، و نفسانیت سخن مرا در گوش نخواهی کرد، پشمیمانی
به تو روی خواهد نمود.^۵

و آن که از جهل و خودپسندی انکار کارزار مینمایی، در
تدبیر خطای میکنی، بجهت آن که خوی چهتری (Ksatriya) گری البته
ترا برسر جنگ خواهد آورد.^۶

ای ارجن! این بیدانشی تست که برکارزار اقدام نمینمایی،
که آخر برکارهایی که بمقتضای ذات تست، بی اختیار جنگخواهی
کرد.

ای ارجن! آفریدگار در حوصله جمله^۷ جانداران مقیم است،
و بقدرت خود اینها را میگرداند، مانند گردانیدن بازیگر صورت
بی جان چوب را.

۱- اجمل: از آن خدمت هرآنچه منم و چنانکه بشناسد، توان در من فانی شد.

۲- د: مینمایند.

۳- د: روی دل عقل.

۴- د: خواهی گرد.

۵- اجمل: و اگر تو از خودبینی سخن مرا گوش نخواهی کرد پشمیمانی زوبه تو
خواهد آورد.

۶- اجمل: خوی گهتری که گرمی است البته ترا برسر جنگ.

۷- اجمل: جمله حوصله جانداران مقیم است و بقدرت خود اینها را میگرداند - مانند
گردانیده بازیگر صورت بی جان را.

ای فرزند بهرت! کسی که در جمیع چیزهای است^۱ به او ملتجمی شو، و در پناه او درآی که از نظر من مقام آرام و جای پایدار خواهی یافت.

ای ارجن! من [اکثر] پوشیده ترین سرها با تو گفتم. توجیع مقالات^۲ مذکوره را بروجه احسن ملاحظه نموده، هرچه بخاطرت^۳ برسد برآن عمل بکن.

ای ارجن چون تو دوست منی؛ بنابرآن از بھر فایده تو این سر عظیم با تو میگوییم:

تو روی دل خود^۴ در من بکن، و میان بخدمت من بسته، بتعظیم من قیام نمای و بهمن سر فرودآار؛ چون تو یار منی، من دعا^۵ میکنم که مرا خواهی یافت.

و ترک جمیع اعمال نیک و بد نموده در پناه من درآی که من ترا از و بال جمیع گناهان خلاص خواهم ساخت، و از این رهگذر غمگین مباش.

و این سخنان را به قومی که ریاضت نمیکشند و جمعی که در مقام خدمتکاری من نیستند، و آنان که میل شنیدن اینها ندارند و طایفه که شکایت [من] میکنند؛ اصلاً نگوی^۶.

هر که این سر عظیم [را] با خدمتکاران [من] خواهد گفت، او خدمت بزرگ [من] بهجا خواهد آورد، و از حیطه جمیع انواع شک برآمده، بهمن واصل خواهد شد.

و شخصی که این^۷ سخنان مرأکوش میکند، مثل او درجهای [نیام] رعایت کننده شیوه دوستی با من نیست و نخواهد بود؛ و نزد من نیز محبوب تری [از او] در مردم نیست.

۱- د: جرمات؛ ج: حریفات؛ جمل: جزئیات است.

۲- ج: جمیع حالات.

۳- ج: بخاطر من.

۴- د: از بھر فایده تو میگوییم بهاین سر عظیم من قیامدار و توی روی دل خود؛ اجمل: قیام دارد.

۵- د: من دعوی میکنم که مرا خواهی یافت.

۶- د: نگویی نخواهی گفت؛ اجمل: و این سخن را به قومی که ریاضت نمیکشند و جمعی که در تمام خدمت گذاری... اصلاً نگویی.

۷- د: از این نخواهد شد؛ اجمل: می کند مثل تو... نخواهد بود و نیز ازو محبوب تری نزد من در مردم نیست و نخواهد شد.

و هر که این سخنان متنضم نیکوکاری مرا بخواند، او به محک
دانش^۱ از بهر من جگ کرده باشد که عقل من این چنین میگوید.
و کسی که این سخنان [را] از روی اعتقاد بشنو و در مقام
انکار نشود؛ از دایره گناهان برآمده بمنازل نیکوکاران برسد.
ای ارجن! آیا تو سخنان مرا از گوش هوش شنیدی و بیدانشی
تو برطرف شد؟^۲

ارجن گفت: ای کرشن! من از دایره چهل برآمده‌ام، و آنچه
شنیده بودم، از التفات تو یاد گرفتم و حرف شک از صحيفه دل
من تراشیده شد و برآنچه امر کردی قیام خواهم کرد.^۳
سنجدی گفت که من سخنان عجیب: کرشن [بزرگ]^۴، و ارجن^۵
[را] که از آن موى برتن خیزه؛ گوش کردم.
و از توجه بیاس این سخنان سره از زبان کرشن شنیدم.^۶
و از استحضار این گفتار غریب که در میان کرشن و ارجن
مذکور شده، شاد میشوم.

ای راجه بزرگ!^۷ هرگاه من صورت کرشن را تصور میکنم^۸،
در گرداب حیرت فرو میروم، و دل من پریشان میگردد.
و عقیده من آنست که هرجا که کرشن پادشاه جوگ، و ارجن
کماندار خواهد بود، پناه، و ظفر، و حکومت جاوید و عدل، آنجا
خواهد بود.

۱- ج و اجمل: و به جگ دانش خود از بیرون جگ کرده باشد؛ اجمل: او به جگ دانش.
۲- د: بیدانشی تو برطرف نشد؛ ج: آیا تو این سخنان مرا بگوش دل شنیدی و
بیدانشی تو برطرف شد؛ اجمل: آیا تو این سخنان مرا بگوش شنیدی و بیدانشی تو برطرف نشد؟
۳- ج: ارجن گفت که من تصور میکنم به گرداب حیرت فرو میروم و دل پریشان
میگردد، و عقیده من این است که من از دایره چهل برآمدم و آنچه شنیدم از التفات تو یاد گرفتم
و حرف شک از دل من خراشیده شد و بدانچه امر کردی قیام خواهم کرد؛ اجمل: و حرف
شک از صفحه دل من سترده گشت و بدانچه امر کردی قیام خواهم کرد.

۴- د: سخنان عجیب کرشن بزرگ و ارجن.
۵- اجمل: و از توجه بیاس این سخنان سر، از زبان کرشن شنیدم.
۶- ج: صورت کرشن را ببینم.

۷- ج: ببینم، میدانم هرجا که کرشن پادشاه جوگ، و ارجن کماندار؛ د: آنست که
هرگاه کرشن با جوگ ارجن کماندار؛ اجمل: خواهد بود فتح و ظفر و حکومت جاوید و
عقل آنجا خواهد بود.

بیشم پاین گفت که گیتا (Gita) را بوجه احسن می‌باید سرایید، و ترا دانستن علوم دیگر یا شرح و بسط چه در کار است که این گیتا را که از دهن نیلوفری کرشن جیو برآمده، و خصلت^۱ جمیع اقسام علوم در آن مندرج است و مفهوم جمله بیدها در ذات کرشن - چنانچه همه تیرتها، در دریای گنگ (Ganga)، و طوایف دیوتا در ذات نیز داخل‌اند - (وتیرته) Tirtha عبارتست از آبی^۲ که هندوان به قصد تبرک در آن درمی‌آیند) و شخصی که در دل او: گیتا، و گنگ، و گایتری (Gayatri)، و گوبند (Govinda)^۳ حاضر باشند؛ او پار迪گر به عالم وجود در نیاید^۴.

و اشلوک (Sloka) [های] گیتا هفت‌صد و چهل و پنج‌اند، از آن جمله ششصد و بیست اشلوک از سری کرشن (Srikrshna)؛ و پنجاه و هفت از ارجن؛ و شصت و هفت اشلوک از سنجی؛ و یک اشلوک از دهر تراشت.

تمام شد هژده ادھیای گیتا



۱- د: با خصلت.

۲- تیرته (Tirtha): حوض یا استخر آبی که در امکنه مقدس هندو جهت تفسیل زائران آمده شده است. محل شست‌وشو، راهی که به رودخانه متبری گردد. مقداری آب.

۳- گوبند (=Govinda): پاسدار یا محافظ گاو؛ یکی از نام‌های کرشن.

۴- د: تمام شد هژده ادھا [ی] گیتا.